

وَبِنَا آتَيْنَا صِدْقًا لَكَ حِكْمَةً وَهَيِّئْ لَنَا مِنْ أَمْرِنَا آيَاتٍ لِيُبَيِّنَ
أَحْمَدُ لِلَّهِ وَالْمَنَّةُ لَهُ نُسخة عجيبة وصحيحة عربية
مُشتمل بر قواعد صرفية حاوی بر مسائل عربیة
گنجینه فواید صرف ذخیره جواهر شرف مؤسوم

بازارِ امدادِ الصرف

المجتبى بالجاشية الموسومة

بازارِ امدادِ الصرف

مصنف مولانا عبدالكريم قلاتي والي

تصحیح شدہ مولوی عبدالعزیز صاحب قاسمی

بفرمائش مولوی محمد عظیم اینڈ سنز، تاجران کتب، شاہی بازار، شکار پور، سندھ

جملہ حقوق محفوظ بحوالہ ناشران

مولوی محمد عظیم اینڈ سنز، تاجران کتب

ادارہ اشاعت کتب

شاہی بازار، شکار پور، سندھ

رَبَّنَا إِنَّا أَمَّا لَدَيْكَ رَحْمَةً وَهَيِّئْ لَنَا مِنْ أَمِيرٍ أَشَدَّ رَأْفَةً

الحمد لله والمنة که نسخ عجیب و صحیفہ غریبہ شمل بر قواعد صرفی طوی بر سائل عربیہ
گنجینہ فوائد صرف فخریہ جو اہل شرف موسوم

بائشاد الصرف

(الدعشوی بالکاشیتہ الموسومتہ)

بائداد الصرف

مصنف مولانا عبد الکریم غفرلہ ثلاث والد

تصیح شدہ مولوی عبد العزیز حسنا قاسمی

بقوماند مولوی محمد عظیم انیسٹرنا بجران کتب شاہی بازار لشکرا پور سندھ

جملہ حقوق محفوظ بحق ناشران

عمدہ کتب مولوی محمد عظیم انیسٹرنا بجران کتب
ادارہ اشاعت کتب شاہی بازار لشکرا پور سندھ
کتب
شاہی بازار لشکرا پور سندھ

بدانکه چون طالب العلم شروع کند در علم از علوم او را دانستن اول چهار چیز ضروری است اول تعریف علم دوم
 موضوع العلم سوم غرض العلم چهارم واضع العلم تعریف علم الصرف الصوف علم باصول يعرف بها احوال
 الکلمة الثلث من حيث اصل بناء و رد و بدل موضوع الصرف کلمات لغت عرب من حيث بناء و اشتقاق و
 اعلال و تعلیل و رد و بدل و حرف و غیره غرض الصرف نگه داشتن ذهن از خطا در صیغه یعنی مبیانه الذهن عن
 الخطا فی الصیغه واضع الصرف مسلم بن هروی یا حضرت علی کرم الله وجهه معنی مطلق الموضوع الموضوع ما یصح فی عن عود
 الذاتیة کبدن الانسان للطلب صرف در لغت بچند معانی مستعمل است زویم و واژگون کردن رنگ که شراک نعلین بدان
 رنگ کنند و گردانیدن یک صیغه بسوی صیغه مختلفه و گردانیدن هر چیز و خالص هر چیز لغت در لغت زبان بولی گویند در اصطلاح
 ما یعبو به کل قوم عن اغراضهم و اصطلاح در لغت جمع شدن کارا گویند و اصطلاح در اصطلاح اتفاق قوم مخصوص
 علی امر مخصوص لفظ در لغت انداختن چیزی از دهان چنانچه عرب گویند اکت التمرق و لفظت نواها در اصطلاح سخن گفتن
 برابر معنی مفرد باشد یا مرکب و معنی باشد یا هممل کلمه در لغت جرح کردن را گویند در اصطلاح الکلمة لفظ وضع یعنی مفرد
 یعنی کلمه لفظی است موضوع برای معنی مفرد و مناسبت در معنی لغوی اصطلاح ضروری باشد پس چنانکه جرح انسان را زخم می کنند بچنین سخن
 سخت و دشام مردم را جرح می کنند چنانکه حضرت علی کرم الله وجهه فرموده (شعر) اجوات لسان لها التیام و دلا یلتام طرح
 اللسان (بیت) جرح هائزه به گرد بر دار و و لے جمعه زبان از دست آورد (اسیات) آمده ماضی یعنی در مضارع چند جا و وقت
 عطفش بر مضارع بعد موصوف ابتدا جعفر آمد یعنی اندر چهار و خربوز نام رد حمار چنانکه مقوله است رایث جعفر اعلی
 جعفر فی جعفر یا کل جعفر و خند ریس بر دو معنی آمده لے کامیاب ز گندی که نه بدان دیگر بدان که نه شراب - ویدم
 مرد جعفر را بر خرد زهر که میخورد و خربوزه را جعفرش را چند معنی گفته اند لے جانما و ماده بدخوی پیرزن لے در لیا صیغه در لغت
 زرد بونه انداختن را گویند در اصطلاح هیئته حاصله من ترکیب حروف و حركات و سکونات حروف زو اند که در اسماء و افعال
 آیند و نشانی اسماء و افعال باشد این اند یعنی اگر چیزی زائد شود و این حروف زائده آیند گویند که شاگردی از استاد پرسید که کدام حرف
 زائده آید استاد در جواب گفت سلتمو نیها شاگرد خاموش شد شاید که استاد ناراض شده است پس دوم روز گفت یا استاد حرف
 زائده کدام آید گفت الیوم تنساها شاگرد خاموش شد بعد سوم روز گفت حرف زائده کدام آید در جواب گفت
 هویت السماء پس شاگرد معلوم کرد که حرف زائده یا زده اند که در جمله الیوم تنساها اند حرف چهار (بیت) با و تا و کاف
 و لام و او و من و مذ و خلا و پ و ب و حاشا و من و عدا و فی و عن و الی حتی علی و بینی آن باشد که ماند بر قرار و معرب آن باشد که گرد بار بار
 تنوین در لغت نون کردن کلمه را گویند و در اصطلاح نون ساکنه تتبع حركة الاخرة الکلمة (بیت) تنادین پنج اند
 لے پر غرض مؤترنم تنکن، تقابل، عوض و بکنیکه پنجم شد لے یا غار و اگر بپوش داری بر یاد داره

حضرت استاذنا محمد عبد العزیز صاحب، نقل کننده، شاگرد حضور بخش، قلات والہ

منه أَضْرَبَ والمؤنث منه ضَرَبِي وفعل التعجب منه مَا أَضْرَبِيهٗ وَأَضْرَبِيهٗ بِهِ وَضَرَبَ -

باب اول صرف كير فعل ماضى معلوم ثلاثى مجرد صحیح از باب فَعَلَ يَفْعَلُ

ضَرَبَ	زد آن یک مرد در زمان گذشته صیغه واحد مذکر غائب فعل ماضی معلوم ثلاثی مجرد صحیح از باب فَعَلَ يَفْعَلُ
ضَرَبَا	زدند آن دو مردان در زمان گذشته صیغه تشبیه مذکر غائبین فعل ماضی معلوم ثلاثی مجرد
ضَرَبُوا	زدند آن همه مردان در زمان گذشته صیغه جمع مذکر غائبین فعل ماضی معلوم ثلاثی مجرد
ضَرَبَتْ	زد آن یک زن در زمان گذشته صیغه واحد مؤنث غائبه فعل ماضی معلوم ثلاثی مجرد
ضَرَبَتَا	زدند آن دو زنان در زمان گذشته صیغه تشبیه مؤنث غائبتین فعل ماضی معلوم ثلاثی مجرد
ضَرَبْنَ	زدند آن همه زنان در زمان گذشته صیغه جمع مؤنث غائبات فعل ماضی معلوم ثلاثی مجرد
ضَرَبْتِ	زدی تو یک مرد در زمان گذشته صیغه واحد مذکر مخاطب فعل ماضی معلوم
ضَرَبْتِمَا	زدید شما دو مردان در زمان گذشته صیغه تشبیه مذکر مخاطبین فعل ماضی معلوم
ضَرَبْتُمْ	زدید شما همه مردان در زمان گذشته صیغه جمع مذکر مخاطبین فعل ماضی معلوم
ضَرَبْتِ	زدی تو یک زن در زمان گذشته صیغه واحد مؤنث مخاطبه فعل ماضی معلوم
ضَرَبْتِمَا	زدید شما دو زنان در زمان گذشته صیغه تشبیه مؤنث مخاطبتین فعل ماضی معلوم
ضَرَبْتُنَّ	زدید شما همه زنان در زمان گذشته صیغه جمع مؤنث مخاطبات فعل ماضی معلوم
ضَرَبْتُ	زدم من یک مرد یا یک زن در زمان گذشته صیغه واحد متکلم مشترک فعل ماضی معلوم
ضَرَبْنَا	زدیم ما دو مردان یا دو زنان یا همه مردان یا همه زنان در زمان گذشته صیغه جمع متکلم مع الذمیر مشترک فعل ماضی معلوم

باب اول صرف كير فعل ماضى مجهول ثلاثى مجرد صحیح از باب فَعَلَ يَفْعَلُ

ضُرِبَ	زده شد آن یک مرد در زمان گذشته صیغه واحد مذکر غائب فعل ماضی مجهول ثلاثی مجرد صحیح از باب فَعَلَ يَفْعَلُ
ضُرِبَا	زده شدند آن دو مردان در زمان گذشته صیغه تشبیه مذکر غائبین فعل ماضی مجهول
ضُرِبُوا	زده شدند آن همه مردان در زمان گذشته صیغه جمع مذکر غائبین فعل ماضی مجهول
ضُرِبَتْ	زده شد آن یک زن در زمان گذشته صیغه واحد مؤنث غائبه فعل ماضی مجهول
ضُرِبَتَا	زده شدند آن دو زنان در زمان گذشته صیغه تشبیه مؤنث غائبتین فعل ماضی مجهول
ضُرِبْنَ	زده شدند آن همه زنان در زمان گذشته صیغه جمع مؤنث غائبات فعل ماضی مجهول

زده شدی تو یک مرد، در زمان گذشته، صیغه واحد مذکر مخاطب فعل ماضی مجهول ثلاثی مجرد، صحیح از باب فَعَلَ يَفْعَلُ	ضَرَبْتُ
زده شدید شما همه مردان، در زمان گذشته، صیغه تثنيه مذکر مخاطبین، فعل ماضی مجهول	ضَرَبْتُمْ
زده شدید شما همه مردان در زمان گذشته، صیغه جمع مذکر مخاطبین، فعل ماضی مجهول	ضَرَبْتُمْ
زده شدی تو یک زن، در زمان گذشته، صیغه واحد مؤنثه مخاطبه، فعل ماضی مجهول	ضَرَبْتِ
زده شدید شما همه زنان، در زمان گذشته، صیغه تثنيه مؤنث مخاطبین، فعل ماضی مجهول	ضَرَبْتُمْ
زده شدید شما همه زنان، در زمان گذشته، صیغه جمع مؤنث مخاطبات فعل ماضی مجهول	ضَرَبْتُمْ
زده شدم من یک مرد یا یک زن در زمان گذشته، صیغه واحد متکلم مشترک، فعل ماضی مجهول	ضَرَبْتُ
زده شدیم ما دو مردان یا دو زنان، یا همه مردان یا همه زنان، در زمان گذشته، صیغه جمع متکلم مع الغیر مشترک فعل ماضی مجهول	ضَرَبْنَا

باب اول صرف کبیر فعل مضارع معلوم ثلاثی مجرد صحیح از باب فَعَلَ يَفْعَلُ

میزند یا خواهند آن یک مرد، در زمان حال یا استقبال، صیغه واحد مذکر غائب فعل مضارع معلوم ثلاثی مجرد صحیح از باب فَعَلَ يَفْعَلُ	يَضْرِبُ
میزنند یا خواهند آن دو مردان، در زمان حال یا استقبال، صیغه تثنيه مذکر غائبین، فعل مضارع معلوم	يَضْرِبَانِ
میزنند یا خواهند آن همه مردان، در زمان حال یا استقبال، صیغه جمع مذکر غائبین	يَضْرِبُونَ
میزند یا خواهند، آن یک زن، در زمان حال یا استقبال، صیغه واحد مؤنثه غایبه	تَضْرِبُ
میزنند یا خواهند آن دو زنان، در زمان حال یا استقبال، صیغه تثنيه مؤنث غائبین	تَضْرِبَانِ
میزند یا خواهند آن همه زنان، در زمان حال یا استقبال، صیغه جمع مؤنث غایبات	يَضْرِبْنَ
میزنی یا خواهی زد، تو یک مرد، در زمان حال یا استقبال، صیغه واحد مذکر مخاطب	تَضْرِبُ
میزنید، یا خواهید زد شما دو مردان در زمان حال یا استقبال، صیغه تثنيه مذکر مخاطبین	تَضْرِبَانِ
میزنید، یا خواهید زد، شما همه مردان، در زمان حال یا استقبال، صیغه جمع مذکر مخاطبین	تَضْرِبُونَ
میزنی یا خواهی زد تو یک زن در زمان حال یا استقبال، صیغه واحد مؤنثه مخاطبه	تَضْرِبِينَ
میزنید یا خواهید زد شما دو زنان در زمان حال یا استقبال، صیغه تثنيه مؤنث مخاطبین	تَضْرِبَانِ
میزنید یا خواهید زد شما همه زنان، در زمان حال یا استقبال، صیغه جمع مؤنث مخاطبات	تَضْرِبْنَ
میزنم یا خواهم زد من یک مرد یا یک زن، در زمان حال یا استقبال، صیغه واحد متکلم مشترک فعل مضارع معلوم	أَضْرِبُ
میزنیم یا خواهیم زد ما دو مردان یا دو زنان یا همه مردان یا همه زنان در زمان حال یا استقبال، صیغه جمع متکلم مع الغیر مشترک فعل مضارع معلوم، ثلاثی مجرد، صحیح از باب فَعَلَ يَفْعَلُ	نَضْرِبُ

باب اول صرف کبیر فعل مضارع مجهول ثلاثی مجرد صحیح از باب فَعَلَ یَفْعَلُ

زده میشود، یا زده خواهد شد آن یک مرد، در زمان حال یا استقبال صیغه واحد مذکر غائب فعل مضارع مجهول ثلاثی مجرد	يُضْرَبُ
زده میشوند یا زده خواهند شد آن دو مردان، در زمان حال یا استقبال صیغه تشبیه مذکر غائبین فعل مضارع مجهول	يُضْرَبَانِ
زده میشوند یا زده خواهند شد آن همه مردان، در زمان حال یا استقبال صیغه جمع مذکر غائبین	يُضْرَبُونَ
زده میشود یا زده خواهد شد آن یک زن، در زمان حال یا استقبال صیغه واحد مؤنث غائبه	تُضْرَبُ
زده میشوند یا زده خواهند شد آن دو زنان، در زمان حال یا استقبال صیغه تشبیه مؤنث غائبتین	تُضْرَبَانِ
زده میشوند یا زده خواهند شد آن همه زنان، در زمان حال یا استقبال صیغه جمع مؤنث غائبات	يُضْرَبْنَ
زده میشود یا زده خواهد شد تو یک مرد در زمان حال یا استقبال صیغه واحد مذکر غائب	تُضْرَبُ
زده میشود یا زده خواهد شد شما دو مردان در زمان حال یا استقبال صیغه تشبیه مذکر مخاطبین	تُضْرَبَانِ
زده میشود یا زده خواهد شد شما همه مردان در زمان حال یا استقبال صیغه جمع مذکر مخاطبین	تُضْرَبُونَ
زده میشود یا زده خواهد شد تو یک زن در زمان حال یا استقبال صیغه واحد مؤنث مخاطبه	تُضْرَبِينَ
زده میشود یا زده خواهد شد شما دو زنان در زمان حال یا استقبال صیغه تشبیه مؤنث مخاطبتین	تُضْرَبَانِ
زده میشود یا زده خواهد شد شما همه زنان در زمان حال یا استقبال صیغه جمع مؤنث مخاطبات	تُضْرَبْنَ
زده می شوم یا زده خواهم شد من یک مرد یا یک زن در زمان حال یا استقبال صیغه واحد متکلم مشترک	أُضْرَبُ
زده می شویم یا زده خواهیم شد ما دو مردان یا دو زنان یا همه مردان یا همه زنان در زمان حال یا استقبال صیغه جمع متکلم مع الغیر مشترک	نُضْرَبُ

باب اول صرف کبیر اسم فاعل ثلاثی مجرد صحیح از باب فَعَلَ یَفْعَلُ

یک مرد زنده، صیغه واحد مذکر اسم فاعل، ثلاثی مجرد، صحیح از باب فَعَلَ یَفْعَلُ	ضَارِبٌ
دو مردان زندگان، صیغه تشبیه مذکر اسم فاعل، ثلاثی مجرد	ضَارِبَانِ
همه مردان زندگان، صیغه جمع مذکر سالم، اسم فاعل ثلاثی مجرد	ضَارِبُونَ
ضَرَابٌ - ضَرَبٌ - ضَرَبَاءٌ - ضَرَبَانٌ - ضَرَابٌ - ضَرُوبٌ - آضْرَابٌ	ضَرَبَةٌ
همه مردان زندگان صیغه جمع مذکر کسر اسم فاعل، ثلاثی مجرد، صحیح از باب فَعَلَ یَفْعَلُ	
یک زن زنده، صیغه واحد مؤنث، اسم فاعل، ثلاثی مجرد	ضَارِبَةٌ
دو زنان زندگان، صیغه تشبیه مؤنث اسم فاعل ثلاثی مجرد	ضَارِبَتَانِ

صَارِبَاتٌ	همه زنان زندگان، صیغه جمع مؤنث سالم، اسم فاعل ثلاثی مجرد، صحیح از باب فَعَلَ يَفْعَلُ
صَوَارِبٌ	همه زنان زندگان، صیغه جمع مؤنث کسر اسم فاعل ثلاثی مجرد
صَوِيرِبٌ	یک مرد اندک زنده، صیغه واحده مذکر مصغر اسم فاعل ثلاثی مجرد
صَوِيرِبَةٌ	یک زن اندک زنده، صیغه واحده مؤنثه مصغر اسم فاعل ثلاثی مجرد

باب اول صرف کبیر اسم مفعول ثلاثی مجرد صحیح از باب فَعَلَ يَفْعَلُ

مَضْرُوبٌ	یک مرد زده شده، صیغه واحده مذکر اسم مفعول، ثلاثی مجرد، صحیح از باب فَعَلَ يَفْعَلُ
مَضْرُوبَانِ	دو مردان زده شدگان، صیغه تثنيه مذکر اسم مفعول
مَضْرُوبُونَ	همه مردان زده شدگان، صیغه جمع مذکر سالم اسم مفعول
مَضْرُوبَةٌ	یک زن زده شده، صیغه واحده مؤنثه اسم مفعول
مَضْرُوبَاتِنِ	دو زنان زده شدگان، صیغه تثنيه مؤنث اسم مفعول
مَضْرُوبَاتٌ	همه زنان زده شدگان، صیغه جمع مؤنث سالم اسم مفعول
مَضَارِبٌ	همه مردان یا همه زنان زده شدگان، صیغه جمع کسر مشترک اسم مفعول
مُضَيَّرِبٌ	یک مرد اندک زده شده، صیغه واحده مذکر مصغر اسم مفعول
مُضَيَّرِبَةٌ	یک زن اندک زده شده، صیغه واحده مؤنثه مصغر اسم مفعول

اسم مبالغه ثلاثی مجرد صحیح

فَعَالٌ	عَفَاءٌ	واحد مذکر اسم مبالغه معنی بسیار بخشنده
فَعُولٌ	عَفْوٌ	فَعُولٌ
فَعَالَةٌ	عَلَامَةٌ	فَعُولٌ
فَعْلَانٌ	رَحْمَانٌ	فَعِيلٌ
		قَدُوسٌ
		صَبُورٌ
		شَكُورٌ
		رَحِيحٌ

بدانکه اکثر در صیغه مبالغه مذکر مؤنث یکساں آید چنانچه عَلَامَةٌ برائے مذکر و مؤنث یکساں آید

صفت مشبه ثلاثی مجرد صحیح از باب فَعَلَ يَفْعَلُ

چون الشَّرَفُ بزرگ شدن

یک مرد با عزت، صیغه واحد مذکر صفت مشبه ثلاثی مجرد، صحیح از باب فَعَلَ يَفْعَلُ	شَرِيفٌ
دو مردان با عزت، صیغه تثنیه مذکر صفت مشبه الی	شَرِيفَانِ
همه مردان با عزت، صیغه جمع مذکر سالم صفت مشبه الی	شَرِيفُونَ
شَرَفَانٌ - شَرَفَانٌ - شَرَفَانٌ - شَرَفَانٌ - شَرَفَانٌ - شَرَفَانٌ	شَرَفَاءُ
همه مردان با عزت، صیغه جمع مکسر صفت مشبه ثلاثی مجرد، صحیح از باب فَعَلَ يَفْعَلُ	شَرِيفَةٌ
یک زن با عزت، صیغه واحد مؤنث صفت مشبه الی	شَرِيفَتَانِ
دو زنان با عزت، صیغه تثنیه مؤنث، صفت مشبه الی	شَرِيفَاتٌ
همه زنان با عزت، صیغه جمع مؤنث سالم صفت مشبه الی	شَرِيفٌ
همه زنان با عزت، صیغه جمع مؤنث مکسر صفت مشبه الی	شَرِيفٌ
یک مرد یک باندرک عزت صیغه واحد مذکر مصغر صفت مشبه الی	شَرِيفَةٌ
یک زن یک باندرک عزت صیغه واحد مؤنث مصغر صفت مشبه الی	

باب اول صرف کبیر فعل مستقبل معلوم موكد بلا تا کید نون ثقیله ثلاثی مجرد صحیح از باب فَعَلَ يَفْعَلُ

ضرور ضرور خواهد زد آن یک مرد در زمان آینده صیغه واحد مذکر غائب فعل مستقبل معلوم موكد ثلاثی مجرد صحیح از باب فَعَلَ يَفْعَلُ	لَيَضْرِبَنَّ
ضرور ضرور خواهند زد آن دو مردان در زمان آینده صیغه تثنیه مذکر غائبین فعل مستقبل معلوم الی	لَيَضْرِبَانِ
ضرور ضرور خواهند زد آن همه مردان در زمان آینده صیغه جمع مذکر غائبین فعل مستقبل معلوم الی	لَيَضْرِبُنَّ
ضرور ضرور خواهد زد آن یک زن در زمان آینده صیغه واحد مؤنث غایبه فعل مستقبل معلوم الی	لَتَضْرِبَنَّ
ضرور ضرور خواهند زد آن دو زنان در زمان آینده صیغه تثنیه مؤنث غائبین فعل مستقبل معلوم الی	لَتَضْرِبَانِ
ضرور ضرور خواهند زد آن همه زنان در زمان آینده صیغه جمع مؤنث غایبات فعل مستقبل معلوم الی	لَيَضْرِبَنَّ
ضرور ضرور خواهی زد تو یک مرد در زمان آینده صیغه واحد مذکر مخاطب فعل مستقبل معلوم الی	لَتَضْرِبَنَّ
ضرور ضرور خواهی بیدر شما دو مردان در زمان آینده صیغه تثنیه مذکر مخاطبین فعل مستقبل معلوم الی	لَتَضْرِبَانِ
ضرور ضرور خواهی بیدر شما همه مردان در زمان آینده صیغه جمع مذکر مخاطبین فعل مستقبل معلوم الی	لَتَضْرِبَنَّ
ضرور ضرور خواهی زد تو یک زن در زمان آینده صیغه واحد مؤنث مخاطبه فعل مستقبل معلوم الی	لَتَضْرِبَنَّ
ضرور ضرور خواهی بیدر شما دو زنان در زمان آینده صیغه تثنیه مؤنث مخاطبین فعل مستقبل معلوم الی	لَتَضْرِبَانِ

نه زنده آن دوزنان در زمان گذشته صیغه تثنیه مؤنث غائبین فعل جده معلوم ثلاثی مجرد صحیح از باب فَعَلَ يَفْعَلُ	لَمْ تَضْرِبَا
نه زنده آن همه زنان در زمان گذشته صیغه جمع مؤنث غائبات فعل جده معلوم الیه	لَمْ تَضْرِبْنَ
نه زدی تو یک مرد در زمان گذشته صیغه واحد مذکر مخاطب فعل جده معلوم الیه	لَمْ تَضْرِبْ
نه زدید شما دو مردان در زمان گذشته صیغه تثنیه مذکر مخاطبین فعل جده معلوم الیه	لَمْ تَضْرِبَا
نه زدید شما همه مردان در زمان گذشته صیغه جمع مذکر مخاطبین فعل جده معلوم الیه	لَمْ تَضْرِبُوا
نه زدی تو یک زن در زمان گذشته صیغه واحد مؤنثه مخاطبه فعل جده معلوم الیه	لَمْ تَضْرِبِي
نه زدید شما دوزنان در زمان گذشته صیغه تثنیه مؤنث غائبین فعل جده معلوم الیه	لَمْ تَضْرِبَا
نه زدید شما همه زنان در زمان گذشته صیغه جمع مؤنث مخاطبات فعل جده معلوم الیه	لَمْ تَضْرِبْنَ
نه زد من یک مرد یا یک زن در زمان گذشته صیغه واحد متکلم مشترک فعل جده معلوم الیه	لَمْ أَضْرِبْ
نه زدیم ما دو مردان یا دو زنان یا همه مردان یا همه زنان در زمان گذشته صیغه جمع متکلم مع الغیر مشترک فعل جده معلوم الیه	لَمْ نَضْرِبْ

باب اول صرف کبیره فعل جده مجهول ثلاثی مجرد صحیح از باب فَعَلَ يَفْعَلُ

نه زده شدن آن یک مرد در زمان گذشته صیغه واحد مذکر غائب فعل جده مجهول ثلاثی مجرد صحیح از باب فَعَلَ يَفْعَلُ	لَمْ يُضْرَبْ
نه زده شدن آن دو مردان در زمان گذشته صیغه تثنیه مذکر غائبین فعل جده مجهول الیه	لَمْ يُضْرَبَا
نه زده شدن آن همه مردان در زمان گذشته صیغه جمع مذکر غائبین فعل جده مجهول الیه	لَمْ يُضْرَبُوا
نه زده شدن آن یک زن در زمان گذشته صیغه واحد مؤنثه غائبه فعل جده مجهول الیه	لَمْ تُضْرَبْ
نه زده شدن آن دوزنان در زمان گذشته صیغه تثنیه مؤنث غائبین فعل جده مجهول الیه	لَمْ تُضْرَبَا
نه زده شدن آن همه زنان در زمان گذشته صیغه جمع مؤنث غائبات فعل جده مجهول الیه	لَمْ تُضْرَبْنَ
نه زده شدی تو یک مرد در زمان گذشته صیغه واحد مذکر مخاطب فعل جده مجهول الیه	لَمْ تُضْرَبْ
نه زده شدید شما دو مردان در زمان گذشته صیغه تثنیه مذکر مخاطبین فعل جده مجهول الیه	لَمْ تُضْرَبَا
نه زده شدید شما همه مردان در زمان گذشته صیغه جمع مذکر مخاطبین فعل جده مجهول الیه	لَمْ تُضْرَبُوا
نه زده شدی تو یک زن در زمان گذشته صیغه واحد مؤنثه مخاطبه فعل جده مجهول الیه	لَمْ تُضْرَبِي
نه زده شدید شما دوزنان در زمان گذشته صیغه تثنیه مؤنث غائبین فعل جده مجهول الیه	لَمْ تُضْرَبَا
نه زده شدید شما همه زنان در زمان گذشته صیغه جمع مؤنث مخاطبات فعل جده مجهول الیه	لَمْ تُضْرَبْنَ
نه زده شدم من یک مرد یا یک زن در زمان گذشته صیغه واحد متکلم مشترک فعل جده مجهول الیه	لَمْ أَضْرَبْ

لَمْ نَضْرِبْ زده شدیم ماد و مردان یا دوزنان یا همه مردان یا همه زنان در زمان گذشته صیغه جمع مع الغیر مشترک فعل جمل مجهول

باب اول صرف کبیر فعل نفی معلوم ثلاثی مجردی صحیح از باب فَعَلَ یَفْعَلُ

لَا یَضْرِبُ	نمیزند یا نخواهد زد آن یک مرد در زمان حال یا استقبال صیغه واحد مذکر غائب فعل نفی معلوم ثلاثی مجرد
لَا یَضْرِبَانِ	نمیزند یا نخواهند زد آن دو مردان در زمان حال یا استقبال صیغه تشبیه مذکر غائبین فعل نفی معلوم
لَا یَضْرِبُونَ	نمیزند یا نخواهند زد آن همه مردان در زمان حال یا استقبال صیغه جمع مذکر غائبین فعل نفی معلوم
لَا تَضْرِبُ	نمیزند یا نخواهد زد آن یک زن در زمان حال یا استقبال صیغه واحد مؤنثه غایبه فعل نفی معلوم
لَا تَضْرِبَانِ	نمیزند یا نخواهند زد آن دو زنان در زمان حال یا استقبال صیغه تشبیه مؤنث غائبین فعل نفی معلوم
لَا تَضْرِبْنَ	نمیزند یا نخواهند زد آن همه زنان در زمان حال یا استقبال صیغه جمع مؤنث غایبات فعل نفی معلوم
لَا تَضْرِبُ	نمیزی یا نخواهی زد تو یک مرد در زمان حال یا استقبال صیغه واحد مذکر مخاطب فعل نفی معلوم
لَا تَضْرِبَانِ	نمیزی یا نخواهید زد شما دو مردان در زمان حال یا استقبال صیغه تشبیه مذکر مخاطبین فعل نفی معلوم
لَا تَضْرِبُونَ	نمیزی یا نخواهید زد شما همه مردان در زمان حال یا استقبال صیغه جمع مذکر مخاطبین فعل نفی معلوم
لَا تَضْرِبِينَ	نمیزی یا نخواهی زد تو یک زن در زمان حال یا استقبال صیغه واحد مؤنثه مخاطبه فعل نفی معلوم
لَا تَضْرِبَانِ	نمیزی یا نخواهید زد شما دو زنان در زمان حال یا استقبال صیغه تشبیه مؤنث مخاطبین فعل نفی معلوم
لَا تَضْرِبْنَ	نمیزی یا نخواهید زد شما دو زنان در زمان حال یا استقبال صیغه جمع مؤنثه مخاطبات فعل نفی معلوم
لَا أَضْرِبُ	نمیزم یا نخواهم زد من یک مرد یا یک زن در زمان حال یا استقبال صیغه واحد متکلم مشترک فعل نفی معلوم
لَا نَضْرِبُ	نمیزیم یا نخواهیم زد ما دو مردان یا دو زنان یا همه زنان در زمان حال یا استقبال صیغه جمع متکلم مع الغیر مشترک فعل نفی معلوم

باب اول صرف کبیر فعل نفی مجهول ثلاثی مجردی صحیح از باب فَعَلَ یَفْعَلُ

لَا یَضْرِبُ	زده نمیشود یا زده نخواهد شد آن یک مرد در زمان حال یا استقبال صیغه واحد مذکر غائب فعل نفی مجهول ثلاثی مجرد
لَا یَضْرِبَانِ	زده نمیشوند یا زده نخواهند شد آن دو مردان در زمان حال یا استقبال صیغه تشبیه مذکر غائبین فعل نفی مجهول
لَا یَضْرِبُونَ	زده نمیشوند یا زده نخواهند شد آن همه مردان در زمان حال یا استقبال صیغه جمع مذکر غائبین فعل نفی مجهول
لَا تَضْرِبُ	زده نمیشود یا زده نخواهد شد آن یک زن در زمان حال یا استقبال صیغه واحد مؤنثه غایبه فعل نفی مجهول
لَا تَضْرِبَانِ	زده نمیشوند یا زده نخواهند شد آن یک زن در زمان حال یا استقبال صیغه تشبیه مؤنث غائبین فعل نفی مجهول
لَا یَضْرِبْنَ	زده نمیشوند یا زده نخواهند شد آن همه زنان در زمان حال یا استقبال صیغه جمع مؤنث غایبات فعل نفی مجهول

زده نمی شوی یا زده نخواهی شد آن یک مرد در زمان حال یا استقبال صیغه واحد مذکر مخاطب فعل نفی مجهول	لَا تُضْرَبُ
زده نمیشوید یا زده نخواهید شد شما دو مرد در زمان حال یا استقبال صیغه تثنیه مذکر مخاطبین فعل نفی مجهول	لَا تُضْرَبَانِ
زده نمیشوید یا زده نخواهید شد شما همه مردان در زمان حال یا استقبال صیغه جمع مذکر مخاطبین فعل نفی مجهول	لَا تُضْرَبُونَ
زده نمی شوی یا زده نخواهی شد تو یک زن در زمان حال یا استقبال صیغه واحد مؤنثه مخاطبه فعل نفی مجهول	لَا تُضْرَبِينَ
زده نمیشوید یا زده نخواهید شد شما دو زنان در زمان حال یا استقبال صیغه تثنیه مؤنث مخاطبتین فعل نفی مجهول	لَا تُضْرَبَانِ
زده نمیشوید یا زده نخواهید شد شما همه زنان در زمان حال یا استقبال صیغه جمع مؤنث مخاطبات فعل نفی مجهول	لَا تُضْرَبْنَ
زده نمیشوم یا زده نخواهم شد من یک مرد یا یک زن در زمان حال یا استقبال صیغه واحد متکلم مشترک فعل نفی مجهول	لَا أُضْرَبُ
زده نمیشویم یا زده نخواهیم شد ما دو مرد یا دو زنان یا همه مردان یا همه زنان در زمان حال یا استقبال صیغه جمع متکلم مع الغیر مشترک	لَا نُضْرَبُ

باب اول صرف کبیر فعل نفی معلوم مؤکد بلن ناصبه ثلاثی مجرد صحیح از باب فَعَلَ لَفِعْلُ

هرگز نخواهد زد آن یک مرد در زمان استقبال صیغه واحد مذکر غائب فعل نفی معلوم مؤکد بلن ناصبه تکبیر ثلاثی مجرد	لَنْ يَضْرِبَ
هرگز نخواهند زد آن دو مرد در زمان استقبال صیغه تثنیه مذکر غائبین فعل نفی معلوم	لَنْ يَضْرِبَا
هرگز نخواهند زد آن همه مردان در زمان استقبال صیغه جمع مذکر غائبین فعل نفی معلوم	لَنْ يَضْرِبُوا
هرگز نخواهد زد آن یک زن در زمان استقبال صیغه واحد مؤنثه غایبه فعل نفی معلوم	لَنْ تَضْرِبَ
هرگز نخواهند زد آن دو زنان در زمان استقبال صیغه تثنیه مؤنث غائبتین فعل نفی معلوم	لَنْ تَضْرِبَا
هرگز نخواهند زد آن همه زنان در زمان استقبال صیغه جمع مؤنث غائبات فعل نفی معلوم	لَنْ يَضْرِبْنَ
هرگز نخواهی زد تو یک مرد در زمان استقبال صیغه واحد مذکر مخاطب فعل نفی معلوم	لَنْ تَضْرِبَ
هرگز نخواهید زد شما دو مرد در زمان استقبال صیغه تثنیه مذکر مخاطبین فعل نفی معلوم	لَنْ تَضْرِبَا
هرگز نخواهید زد شما همه مردان در زمان استقبال صیغه جمع مذکر مخاطبین فعل نفی معلوم	لَنْ تَضْرِبُوا
هرگز نخواهی زد تو یک زن در زمان استقبال صیغه واحد مؤنثه مخاطبه فعل نفی معلوم	لَنْ تَضْرِبِي
هرگز نخواهید زد شما دو زنان در زمان استقبال صیغه تثنیه مؤنث مخاطبات فعل نفی معلوم	لَنْ تَضْرِبَا
هرگز نخواهید زد شما همه زنان در زمان استقبال صیغه جمع مؤنث مخاطبات فعل نفی معلوم	لَنْ تَضْرِبْنَ
هرگز نخواهم زد من یک مرد یا یک زن در زمان استقبال صیغه واحد متکلم مشترک فعل نفی معلوم	لَنْ أُضْرِبَ
هرگز نخواهیم زد ما دو مرد یا دو زنان یا همه مردان یا همه زنان در زمان استقبال صیغه جمع متکلم مع الغیر	لَنْ نُضْرِبَ

مشترک فعل نفی معلوم مؤکد بلن ناصبه ثلاثی مجرد صحیح از باب فَعَلَ لَفِعْلُ

باب اول صرف کبیر فعل نفی مجهول مؤکد بلن ناصبه تاکیدیه ثلاثی مجرد از باب فَعَلَ یَفْعَلُ

هرگز زده نخواهد شد آن یک مرد در زمان استقبال صیغه واحد مذکر غائب فعل نفی مجهول مؤکد بلن ناصبه	لَنْ یَضْرِبَ
هرگز زده نخواهند شد آن دو مرد در زمان استقبال صیغه تنبیه مذکر غائبین فعل نفی مجهول	لَنْ یَضْرِبَا
هرگز زده نخواهند شد آن همه مردان در زمان استقبال صیغه جمع مذکر غائبین فعل نفی مجهول	لَنْ یَضْرِبُوا
هرگز زده نخواهد شد آن یک زن در زمان استقبال صیغه واحد مؤنثه غایبه فعل نفی مجهول	لَنْ تَضْرِبَ
هرگز زده نخواهند شد آن دو زنان در زمان استقبال صیغه تنبیه مؤنث غائبین فعل نفی مجهول	لَنْ تَضْرِبَا
هرگز زده نخواهند شد آن همه زنان در زمان استقبال صیغه جمع مؤنث غایبات فعل نفی مجهول	لَنْ تَضْرِبْنَ
هرگز زده نخواهی شد تو یک مرد در زمان استقبال صیغه واحد مذکر مخاطب فعل نفی مجهول	لَنْ تَضْرِبَکَ
هرگز زده نخواهید شد شما دو مرد در زمان استقبال صیغه تنبیه مذکر مخاطب فعل نفی مجهول	لَنْ تَضْرِبَا
هرگز زده نخواهید شد شما همه مردان در زمان استقبال صیغه جمع مذکر مخاطب فعل نفی مجهول	لَنْ تَضْرِبُوا
هرگز زده نخواهی شد تو یک زن در زمان استقبال صیغه واحد مؤنثه مخاطبه فعل نفی مجهول	لَنْ تَضْرِبِیَ
هرگز زده نخواهید شد شما دو زنان در زمان استقبال صیغه تنبیه مخاطبیتین فعل ماضی نفی مجهول	لَنْ تَضْرِبَا
هرگز زده نخواهید شد شما همه زنان در زمان استقبال صیغه جمع مؤنث مخاطبات فعل ماضی نفی مجهول	لَنْ تَضْرِبْنَ
هرگز زده نخواهم شد من یک مرد یا یک زن در زمان استقبال صیغه جمع متکلم مشترک فعل نفی مجهول	لَنْ أُضْرِبَ
هرگز زده نخواهیم شد ما دو مرد یا دو زنان یا همه مردان یا همه زنان در زمان استقبال صیغه جمع متکلم مع الغیر مشترک	لَنْ نَضْرِبَ

فعل نفی مجهول مؤکد بلن ناصبه، ثلاثی مجرد، صحیح از باب فَعَلَ یَفْعَلُ

باب اول صرف کبیر فعل امر حاضر معلوم بلام ثلاثی مجرد صحیح از باب فَعَلَ یَفْعَلُ

زن تو یک مرد در زمان استقبال، صیغه واحد مخاطب فعل امر حاضر ثلاثی مجرد صحیح از باب فَعَلَ یَفْعَلُ	اَضْرِبْ
زنید شما دو مرد در زمان استقبال صیغه تنبیه مذکر مخاطبین فعل امر حاضر معلوم	اَضْرِبَا
زنید شما همه مردان در زمان استقبال صیغه جمع مذکر مخاطبین فعل امر حاضر معلوم	اَضْرِبُوا
زن تو یک زن در زمان استقبال صیغه واحد مؤنثه مخاطبه فعل امر حاضر معلوم	اَضْرِبِیَ
زنید شما دو زنان در زمان استقبال صیغه تنبیه مؤنث مخاطبیتین فعل امر حاضر معلوم	اَضْرِبَا
زنید شما همه زنان در زمان استقبال صیغه جمع مؤنث مخاطبات فعل امر حاضر معلوم	اَضْرِبْنَ

امر حاضر معلوم بے لام مؤکد بنون تاکید ثلثی مجرد صحیح از باب فَعَلَ يَفْعَلُ

- | | |
|---|---------------|
| • ضرور ضرور بزین تو یک مرد در زمان استقبال، صیغہ واحد مذکر مخاطب فعل امر حاضر معلوم الیٰ | إِضْرِبَنَّ |
| • ضرور ضرور بزینید شما دو مرداں در زمان استقبال صیغہ تثنیہ مذکر مخاطبین فعل امر حاضر معلوم الیٰ | إِضْرِبَانِ |
| • ضرور ضرور بزینید شما ہمہ مرداں در زمان استقبال صیغہ جمع مذکر مخاطبین فعل امر حاضر معلوم الیٰ | إِضْرِبُونِ |
| • ضرور ضرور بزین تو یک زن در زمان استقبال صیغہ واحد مؤنثہ مخاطبہ فعل امر حاضر معلوم الیٰ | إِضْرِبِيَنَّ |
| • ضرور ضرور بزینید شما دو زناں در زمان استقبال صیغہ تثنیہ مؤنثہ مخاطبین فعل امر حاضر معلوم الیٰ | إِضْرِبَانِ |
| • ضرور ضرور بزینید شما ہمہ زناں در زمان استقبال صیغہ جمع مؤنثہ مخاطبات فعل امر حاضر معلوم الیٰ | إِضْرِبْنَائِ |

امر حاضر معلوم بے لام مؤکد بنون تاکید خفیفہ ثلثی مجرد صحیح از باب فَعَلَ يَفْعَلُ

- | | |
|---|---------------|
| • ضرور بزین تو یک مرد در زمان استقبال، صیغہ واحد مذکر مخاطب فعل امر حاضر معلوم الیٰ | إِضْرِبَنَّ |
| • ضرور بزینید شما ہمہ مرداں در زمان استقبال صیغہ جمع مذکر مخاطبین فعل امر حاضر معلوم الیٰ | إِضْرِبُونِ |
| • ضرور بزین تو یک زن در زمان استقبال صیغہ واحد مؤنثہ مخاطبہ فعل امر حاضر معلوم الیٰ | إِضْرِبِيَنَّ |

امر حاضر مجهول باللام ثلثی مجرد صحیح از باب فَعَلَ يَفْعَلُ

- | | |
|---|-----------------|
| • باید کہ زده شوی تو یک مرد در زمان استقبال صیغہ واحد مذکر مخاطب فعل امر حاضر مجهول الیٰ | لِتُضْرَبَنَّ |
| • باید کہ زده شوید شما دو مرداں در زمان استقبال صیغہ تثنیہ مذکر مخاطبین فعل امر حاضر مجهول الیٰ | لِتُضْرَبَا |
| • باید کہ زده شوید شما ہمہ مرداں در زمان استقبال صیغہ جمع مذکر مخاطبین فعل امر حاضر مجهول الیٰ | لِتُضْرَبُوا |
| • باید کہ زده شوی تو یک زن در زمان استقبال صیغہ واحد مؤنثہ مخاطبہ فعل امر حاضر مجهول الیٰ | لِتُضْرَبِيَنَّ |
| • باید کہ زده شوید شما دو زناں در زمان استقبال صیغہ جمع مؤنثہ مخاطبین فعل امر حاضر مجهول الیٰ | لِتُضْرَبَا |
| • باید کہ زده شوید شما ہمہ زناں در زمان استقبال صیغہ جمع مؤنثہ مخاطبات فعل امر حاضر مجهول الیٰ | لِتُضْرَبْنَائِ |

امر حاضر مجهول باللام مؤکد بنون تاکید ثلثی مجرد صحیح از باب فَعَلَ يَفْعَلُ

- | | |
|--|---------------|
| • باید کہ ضرور ضرور زده شوی تو یک مرد در زمان استقبال صیغہ واحد مذکر مخاطب فعل امر حاضر مجهول الیٰ | لِتُضْرَبَنَّ |
| • باید کہ ضرور ضرور زده شوید شما دو مرداں در زمان استقبال صیغہ واحد مذکر مخاطبین فعل امر حاضر مجهول الیٰ | لِتُضْرَبَانِ |
| • باید کہ ضرور ضرور زده شوید شما ہمہ مرداں در زمان استقبال صیغہ جمع مذکر مخاطبین فعل امر حاضر مجهول الیٰ | لِتُضْرَبُونَ |

لِتَضْرِبَنَّ

باید که ضرور ضرور زده شوی تو یک زن در زمان استقبال صیغه واحده مؤنثه مخاطبه فعل امر حاضر مجهول

لِتَضْرِبَانِ

باید که ضرور ضرور زده شوید شما دو زن در زمان استقبال صیغه تثنيه مؤنثه مخاطبه فعل امر حاضر مجهول

لِتَضْرِبْنَ

باید که ضرور ضرور زده شوید شما همه زنان در زمان استقبال صیغه جمع مؤنثه مخاطبه فعل امر حاضر مجهول

امر حاضر مجهول بالام مؤکد بنون تاکید خفیفه ثلاثی مجرد صحیح از باب فَعَلَ يَفْعَلُ

لِتَضْرِبَنَّ

باید که ضرور زده شوی تو یک مرد در زمان استقبال صیغه واحده مذکر مخاطب فعل امر حاضر مجهول

لِتَضْرِبُنَّ

باید که ضرور زده شوید شما همه مردان در زمان استقبال صیغه جمع مذکر مخاطبه فعل امر حاضر مجهول

لِتَضْرِبَنَّ

باید که ضرور زده شوی تو یک زن در زمان استقبال صیغه واحده مؤنثه مخاطبه فعل امر حاضر مجهول

امر غائب معلوم ثلاثی مجرد صحیح از باب فَعَلَ يَفْعَلُ

لِيَضْرِبَ

باید که بزند آن یک مرد در زمان استقبال صیغه واحده مذکر غائب فعل امر غائب معلوم ثلاثی مجرد

لِيَضْرِبَا

باید که بزنند آن دو مردان در زمان استقبال صیغه تثنيه مذکر غائب فعل امر غائب معلوم

لِيَضْرِبُوا

باید که بزنند آن دو مردان در زمان استقبال صیغه جمع مذکر غائب فعل امر غائب معلوم

لِنَضْرِبَ

باید که بزند آن یک زن در زمان استقبال صیغه واحده مؤنثه غائبه فعل امر غائب معلوم

لِنَضْرِبَا

باید که بزنند آن دو زنان در زمان استقبال صیغه تثنيه مؤنثه غائبه فعل امر غائب معلوم

لِيَضْرِبُنَّ

باید که بزنند آن همه زنان در زمان استقبال صیغه جمع مؤنثه غائبه فعل امر غائب معلوم

لَاَضْرِبَ

باید که بزنم من یک مرد یا یک زن در زمان استقبال صیغه واحده متکلم مشترک فعل امر غائب معلوم

لِنَضْرِبَ

باید که بزنیم ما دو مردان یا دو زنان یا همه زنان یا همه زنان در زمان استقبال صیغه جمع متکلم مع الغیر مشترک فعل امر غائب معلوم

امر غائب معلوم مؤکد بنون تاکید ثقیله ثلاثی مجرد صحیح از باب فَعَلَ يَفْعَلُ

لِيَضْرِبَنَّ

باید که ضرور ضرور بزند آن یک مرد در زمان استقبال صیغه واحده مذکر غائب فعل امر غائب معلوم

لِيَضْرِبَانِ

باید که ضرور ضرور بزنند آن دو مردان در زمان استقبال صیغه تثنيه مذکر غائب فعل امر غائب معلوم

لِيَضْرِبْنَ

باید که ضرور ضرور بزنند آن همه مردان در زمان استقبال صیغه جمع مذکر غائب فعل امر غائب معلوم

لِتَضْرِبَنَّ

باید که ضرور ضرور بزند آن یک زن در زمان استقبال صیغه واحده مؤنثه غائبه فعل امر غائب معلوم

لِتَضْرِبَانِ

باید که ضرور ضرور بزنند آن دو زنان در زمان استقبال صیغه تثنيه مؤنثه غائبه فعل امر غائب معلوم

باید که ضرور ضرور بزنند آن همه زنان در زمان استقبال صیغه جمع مؤنث غائبات فعل امر غائب معلوم الی	لِيَضْرِبَنَّ
باید که ضرور ضرور بزنم من یک مرد یا یک زن در زمان استقبال صیغه واحد متکلم مشترک فعل امر غائب معلوم الی	لَا ضَرْبَنَّ
باید که ضرور ضرور بزنیم دو مرد یا دو زن یا همه مردان یا همه زنان در زمان استقبال صیغه جمع متکلم مشترک مع الغیر فعل امر الی	لِيَضْرِبَنَّ

امر غائب معلوم مؤکد بتون تاکید خفیه ثلاثی مجرد صحیح از باب فَعَلَ يَفْعَلُ

باید که ضرور بزنند آن یک مرد در زمان استقبال صیغه واحد مذکر غائب فعل امر غائب معلوم الی	لِيَضْرِبَنَّ
باید که ضرور بزنند آن همه مردان در زمان استقبال صیغه جمع مذکر غائبین فعل امر غائب معلوم الی	لِيَضْرِبُنَّ
باید که ضرور بزنند آن یک زن در زمان استقبال صیغه واحد مؤنث غائبه فعل امر غائب معلوم الی	لَتَضْرِبَنَّ
باید که ضرور بزنم من یک مرد یا یک زن در زمان استقبال صیغه واحد متکلم مشترک فعل امر غائب معلوم الی	لَا ضَرْبَنَّ
باید که ضرور بزنیم ما دو مردان یا دو زنان یا همه مردان یا همه زنان در زمان استقبال صیغه جمع متکلم مع الغیر مشترک فعل امر الی	لَتَضْرِبَنَّ

امر غائب مجهول بالام ثلاثی مجرد صحیح از باب فَعَلَ يَفْعَلُ

باید که زده شود آن یک مرد در زمان استقبال صیغه واحد مذکر غائب فعل امر غائب مجهول بالام ثلاثی مجرد الی	لِيَضْرَبَ
باید که زده شوند آن دو مردان در زمان استقبال صیغه تثنيه مذکر غائبین فعل امر غائب مجهول الی	لِيَضْرَبَا
باید که زده شوند آن همه مردان در زمان استقبال صیغه جمع مذکر غائبین فعل امر غائب مجهول الی	لِيَضْرَبُوا
باید که زده شود آن یک زن در زمان استقبال صیغه واحد مؤنث غائبه فعل امر غائب مجهول الی	لَتَضْرَبَ
باید که زده شوند آن دو زنان در زمان استقبال صیغه تثنيه مؤنث غائبین فعل امر غائب مجهول الی	لَتَضْرَبَا
باید که زده شوند آن همه زنان در زمان استقبال صیغه جمع مؤنث غائبات فعل امر غائب مجهول الی	لِيَضْرَبَنَّ
باید که زده شوم من یک مرد یا یک زن در زمان استقبال صیغه واحد متکلم مشترک فعل امر غائب مجهول الی	لَا ضَرْبَ
باید که زده شویم ما دو مردان یا دو زنان یا همه مردان یا همه زنان در زمان استقبال صیغه جمع متکلم مع الغیر مشترک فعل امر غائب الی	لَتَضْرَبَ

امر غائب مجهول بالام مؤکد بانون تاکید ثقیله ثلاثی مجرد صحیح از باب فَعَلَ يَفْعَلُ

باید که ضرور ضرور زده شود آن یک مرد در زمان استقبال صیغه واحد مذکر غائب فعل امر غائب مجهول بالام الی	لِيَضْرِبَنَّ
باید که ضرور ضرور زده شوند آن دو مردان در زمان استقبال صیغه تثنيه مذکر غائبین فعل امر غائب مجهول الی	لِيَضْرِبَنَّ
باید که ضرور ضرور زده شوند آن همه مردان در زمان استقبال صیغه جمع مذکر غائبین فعل امر غائب مجهول الی	لِيَضْرِبَنَّ

باید که ضرور زرده شود آن یک زن در زمان استقبال صیغه واحده مؤنثه غایبه فعل امر غائب مجهول بالام مؤکد	لِتَضَرَّبَنَّ
باید که ضرور زرده شوند آن دو زنان در زمان استقبال صیغه تشبیه مؤنث غایبتین فعل امر غائب مجهول	لِتَضَرَّبَانِ
باید که ضرور زرده شوند آن همه زنان در زمان استقبال صیغه جمع مؤنث غایبات فعل امر غائب مجهول	لِيَضْرَبْنَ
باید که ضرور زرده شوم من یک مرد یا یک زن در زمان استقبال صیغه واحده متکلم مشترک فعل امر غائب مجهول	لَا تُضْرَبَنَّ
باید که ضرور زرده شویم ما دو مردان یا دو زنان یا همه مردان یا همه زنان در زمان استقبال صیغه جمع متکلم مع الغیر مشترک	لِتَضَرَّبَنَّ

امر غائب مجهول بالام مؤکد بانون تاکید تخفیفه ثلاثی مجرد صحیح از باب فَعَلَ يَفْعَلُ

باید که ضرور زرده شود آن یک مرد در زمان استقبال صیغه واحده مذکر غائب فعل امر غائب مجهول بالام مؤکد بانون تاکید تخفیفه	لِيَضْرَبَنَّ
باید که ضرور زرده شوند آن همه مردان در زمان استقبال صیغه جمع مذکر غائبین فعل امر غائب مجهول	لِيَضْرَبَنَّ
باید که ضرور زرده شود آن یک زن در زمان استقبال صیغه واحده مؤنثه غایبه فعل امر غائب مجهول	لِتَضَرَّبَنَّ
باید که ضرور زرده شوم من یک مرد یا یک زن در زمان استقبال صیغه واحده متکلم مشترک فعل امر غائب مجهول	لَا تُضْرَبَنَّ
باید که ضرور زرده شویم ما دو مردان یا دو زنان یا همه مردان یا همه زنان در زمان استقبال صیغه جمع متکلم مع الغیر مشترک فعل امر	لِتَضَرَّبَنَّ

نهی حاضر معلوم ثلاثی مجرد صحیح از باب فَعَلَ يَفْعَلُ

مزن تو یک مرد در زمان استقبال صیغه واحده مذکر مخاطب فعل نهی حاضر معلوم ثلاثی مجرد صحیح از باب فَعَلَ يَفْعَلُ	لَا تَضْرِبْ
مزنید شما دو مردان در زمان استقبال صیغه تشبیه مذکر مخاطبین فعل نهی حاضر معلوم	لَا تَضْرِبَا
مزنید شما همه مردان در زمان استقبال صیغه جمع مذکر مخاطبین فعل نهی حاضر معلوم	لَا تَضْرِبُوا
مزن تو یک زن در زمان استقبال صیغه واحده مؤنثه مخاطبه فعل نهی حاضر معلوم	لَا تَضْرِبِي
مزنید شما دو زنان در زمان استقبال صیغه تشبیه مؤنث مخاطبتین فعل نهی حاضر معلوم	لَا تَضْرِبَا
مزنید شما همه زنان در زمان استقبال صیغه جمع مؤنث مخاطبات فعل نهی حاضر معلوم	لَا تَضْرِبْنَ

نهی حاضر معلوم مؤکد بنون تاکید ثقیله ثلاثی مجرد صحیح از باب فَعَلَ يَفْعَلُ

هرگز هرگز مزن تو یک مرد در زمان استقبال صیغه واحده مذکر مخاطب فعل نهی حاضر معلوم	لَا تَضْرِبَنَّ
هرگز هرگز مزنید شما دو مردان در زمان استقبال صیغه تشبیه مذکر مخاطبین فعل نهی حاضر معلوم	لَا تَضْرِبَانِ
هرگز هرگز مزنید شما همه مردان در زمان استقبال صیغه جمع مذکر مخاطبین فعل نهی حاضر معلوم	لَا تَضْرِبَنَّ

هرگز هرگز مزن تو یک زن در زمان استقبال صیغه واحده مؤنثه مخاطبه فعل نهی حاضر معلوم مؤكد بنون تاکید ثقیله	لَا تَقْرَبِينَ
هرگز هرگز مزیند شما دو زنان در زمان استقبال صیغه تشبیه مؤنث مخاطبتین فعل نهی حاضر معلوم	لَا تَقْرَبَا
هرگز هرگز مزیند شما همه زنان در زمان استقبال صیغه جمع مؤنث مخاطبات فعل نهی حاضر معلوم	لَا تَقْرَبْنَ

نهی حاضر معلوم مؤكد بنون تاکید خفیفه ثلاثی مجرد صحیح از باب فَعَلَ يَفْعَلُ

هرگز مزین تو یک مرد در زمان استقبال صیغه واحده مذکر مخاطب فعل نهی حاضر معلوم	لَا تَقْرَبِينَ
هرگز مزیند شما همه مردان در زمان استقبال صیغه جمع مذکر مخاطبتین فعل نهی حاضر معلوم	لَا تَقْرَبُوا
هرگز مزین تو یک زن در زمان استقبال صیغه واحده مؤنثه مخاطبه فعل نهی حاضر معلوم	لَا تَقْرَبِي

نهی حاضر مجهول ثلاثی مجرد صحیح از باب فَعَلَ يَفْعَلُ

زده مشو تو یک مرد در زمان استقبال صیغه واحده مذکر مخاطب فعل نهی حاضر مجهول	لَا تَقْرَبْ
زده مشوید شما دو مردان در زمان استقبال صیغه تشبیه مذکر مخاطبتین فعل نهی حاضر مجهول	لَا تَقْرَبَا
زده مشوید شما همه مردان در زمان استقبال صیغه جمع مذکر مخاطبتین فعل نهی حاضر مجهول	لَا تَقْرَبُوا
زده مشو تو یک زن در زمان استقبال صیغه واحده مؤنثه مخاطبه فعل نهی حاضر مجهول	لَا تَقْرَبِي
زده مشوید شما دو زنان در زمان استقبال صیغه تشبیه مؤنث مخاطبتین فعل نهی حاضر معلوم	لَا تَقْرَبَا
زده مشوید شما همه زنان در زمان استقبال صیغه جمع مؤنث مخاطبات فعل نهی حاضر معلوم	لَا تَقْرَبْنَ

نهی حاضر مجهول مؤكد بنون تاکید ثقیله ثلاثی مجرد صحیح از باب فَعَلَ يَفْعَلُ

هرگز هرگز زده مشو تو یک مرد در زمان استقبال صیغه واحده مذکر مخاطب فعل نهی حاضر مجهول	لَا تَقْرَبِينَ
هرگز هرگز زده مشوید شما دو مردان در زمان استقبال صیغه تشبیه مذکر مخاطبتین فعل نهی حاضر مجهول	لَا تَقْرَبَا
هرگز هرگز زده مشوید شما همه مردان در زمان استقبال صیغه جمع مذکر مخاطبتین فعل نهی حاضر مجهول	لَا تَقْرَبُوا
هرگز هرگز زده مشو تو یک زن در زمان استقبال صیغه واحده مؤنثه مخاطبه فعل نهی حاضر مجهول	لَا تَقْرَبِينَ
هرگز هرگز زده مشوید شما دو زنان در زمان استقبال صیغه تشبیه مؤنث مخاطبتین فعل نهی حاضر مجهول	لَا تَقْرَبَا
هرگز هرگز زده مشوید شما همه زنان در زمان استقبال صیغه جمع مؤنث مخاطبات فعل نهی حاضر مجهول	لَا تَقْرَبْنَا

نهی حاضر مجهول مؤکد بنون تاکید تخفیف ثلاثی مجرد صحیح از باب فَعَلَ يَفْعَلُ

- هرگز زده مشو تو یک مرد در زمان استقبال صیغه واحد مذکر مخاطب فعل نهی حاضر مجهول مؤکد بنون تاکید تخفیف الی
- هرگز زده مشوید شما همه مردان در زمان استقبال صیغه جمع مذکر مخاطبین فعل نهی حاضر مجهول الی
- هرگز زده مشو تو یک زن در زمان استقبال صیغه واحد مؤنثه مخاطبه فعل نهی حاضر مجهول الی

نهی غائب معلوم ثلاثی مجرد صحیح از باب فَعَلَ يَفْعَلُ

- نزد آن یک مرد در زمان استقبال صیغه واحد مذکر غائب فعل نهی غائب معلوم ثلاثی مجرد الی
- نزد آن دو مردان در زمان استقبال صیغه تشبیه مذکر غائبین فعل نهی غائب معلوم الی
- نزد آن همه مردان در زمان استقبال صیغه جمع مذکر غائبین فعل نهی غائب معلوم الی
- نزد آن یک زن در زمان استقبال صیغه واحد مؤنثه غایبه فعل نهی غائب معلوم الی
- نزد آن دو زنان در زمان استقبال صیغه تشبیه مؤنث غائبین فعل نهی غائب معلوم الی
- نزد آن همه زنان در زمان استقبال صیغه جمع مؤنث غایبات فعل نهی غائب معلوم الی
- نزد من یک مرد یا یک زن در زمان استقبال صیغه واحد متکلم مشترک فعل نهی متکلم معلوم الی
- نزد من ماد و مردان یا دو زنان یا همه مردان یا همه زنان در زمان استقبال صیغه جمع متکلم مع الغیر مشترک فعل نهی متکلم معلوم الی

نهی غائب معلوم مؤکد بانون تاکید ثقیله ثلاثی مجرد صحیح از باب فَعَلَ يَفْعَلُ

- هرگز هرگز نزد آن یک مرد در زمان استقبال صیغه واحد مذکر غائب فعل نهی غائب معلوم مؤکد بانون تاکید ثقیله الی
- هرگز هرگز نزد آن دو مردان در زمان استقبال صیغه تشبیه مذکر غائبین فعل نهی غائب معلوم الی
- هرگز هرگز نزد آن همه مردان در زمان استقبال صیغه جمع مذکر غائبین فعل نهی غائب معلوم الی
- هرگز هرگز نزد آن یک زن در زمان استقبال صیغه واحد مؤنثه غایبه فعل نهی غائب معلوم الی
- هرگز هرگز نزد آن دو زنان در زمان استقبال صیغه تشبیه مؤنث غائبین فعل نهی غائب معلوم الی
- هرگز هرگز نزد آن همه زنان در زمان استقبال صیغه جمع مؤنث غایبات فعل نهی غائب معلوم الی
- هرگز هرگز نزد من یک مرد یا یک زن در زمان استقبال صیغه واحد متکلم مشترک فعل نهی غائب معلوم الی
- هرگز هرگز نزد من ماد و مردان یا دو زنان یا همه مردان یا همه زنان در زمان استقبال صیغه جمع متکلم مع الغیر مشترک فعل نهی غائب معلوم الی

نهی غائب معلوم موکد بانون تاکید خفیفه ثلاثی مجرد صحیح از باب فَعَلَ يَفْعَلُ

هرگز نه زندان یک مرد در زمان استقبال صیغه واحد مذکر غائب فعل نهی غائب معلوم موکد بانون تاکید خفیفه	لَا يَضْرِبَنَّ
هرگز نه زندان همه مردان در زمان استقبال صیغه جمع مذکر غائبین فعل نهی غائب معلوم	لَا يَضْرِبُونِ
هرگز نه زندان یک زن در زمان استقبال صیغه واحد مؤنثه غائبه فعل نهی غائب معلوم	لَا تَضْرِبَنَّ
هرگز نه زن من یک مرد یا یک زن در زمان استقبال صیغه واحد متکلم مشترک فعل نهی متکلم	لَا أَضْرِبَنَّ
هرگز نه زیم ماد و مردان یا دوزنان یا همه مردان یا همه زنان در زمان استقبال صیغه جمع متکلم مع الغیر فعل نهی متکلم	لَا نَضْرِبَنَّ

نهی غائب مجهول ثلاثی مجرد صحیح از باب فَعَلَ يَفْعَلُ

زده نه شود آن یک مرد در زمان استقبال صیغه واحد مذکر غائب فعل نهی غائب مجهول ثلاثی مجرد	لَا يُضْرَبُ
زده نه شوند آن دو مردان در زمان استقبال صیغه تشبیه مذکر غائبین فعل نهی غائب مجهول	لَا يُضْرَبَانِ
زده نه شوند آن همه مردان در زمان استقبال صیغه جمع مذکر غائبین فعل نهی غائب مجهول	لَا يُضْرَبُونَ
زده نه شود آن یک زن در زمان استقبال صیغه واحد مؤنثه غائبه فعل نهی غائب مجهول	لَا تُضْرَبُ
زده نه شوند آن دو زنان در زمان استقبال صیغه تشبیه مؤنث غائبین فعل نهی غائب مجهول	لَا تُضْرَبَانِ
زده نه شوند آن همه زنان در زمان استقبال صیغه جمع مؤنث غائبات فعل نهی غائب مجهول	لَا يُضْرَبْنَ
زده نشوم من یک مرد یا یک زن در زمان استقبال صیغه واحد متکلم مشترک فعل نهی متکلم	لَا أُضْرَبُ
زده نشویم ماد و مردان یا دوزنان یا همه مردان یا همه زنان در زمان استقبال صیغه جمع متکلم مع الغیر مشترک فعل نهی متکلم	لَا نَضْرَبُ

نهی غائب مجهول موکد بانون تاکید ثقیله ثلاثی مجرد صحیح از باب فَعَلَ يَفْعَلُ

هرگز هرگز زده نه شود آن یک مرد در زمان استقبال صیغه واحد مذکر غائب فعل نهی غائب مجهول موکد بانون تاکید ثقیله	لَا يُضْرَبَنَّ
هرگز هرگز زده نه شوند آن دو مردان در زمان استقبال صیغه تشبیه مذکر غائبین فعل نهی غائب مجهول	لَا يُضْرَبَانِ
هرگز هرگز زده نه شوند آن همه مردان در زمان استقبال صیغه جمع مذکر غائبین فعل نهی غائب مجهول	لَا يُضْرَبُونَ
هرگز هرگز زده نه شود آن یک زن در زمان استقبال صیغه واحد مؤنثه غائبه فعل نهی غائب مجهول	لَا تُضْرَبَنَّ
هرگز هرگز زده نه شوند آن دو زنان در زمان استقبال صیغه تشبیه مؤنث غائبین فعل نهی غائب مجهول	لَا تُضْرَبَانِ
هرگز هرگز زده نه شوند آن همه زنان در زمان استقبال صیغه جمع مؤنث غائبات فعل نهی غائب مجهول	لَا يُضْرَبْنَ

لَا أُضْرَبَنَّ
لَا تُضْرَبَنَّ
هرگز هرگز زده نه شوم من یک مرد یا یک زن در زمان استقبال صیغه واحد متکلم مشترک فعل نهی متکلم ال
هرگز هرگز زده نه شوم ما دو مردان یا دو زنان یا همه مردان یا همه زنان در زمان استقبال صیغه جمع متکلم مع الغیر مشترک ال

نهی غائب مجهول مؤکد بانون تاکید خفیفه ثلاثی مجرد صحیح از باب فَعَلَ يَفْعَلُ

لَا يُضْرَبَنَّ
لَا يُضْرَبُ
لَا تُضْرَبَنَّ
لَا أُضْرَبَنَّ
لَا تُضْرَبَنَّ
هرگز زده نه شود آن یک مرد در زمان استقبال صیغه واحد مذکر غائب فعل نهی غائب مجهول مؤکد بانون تاکید خفیفه ال
هرگز زده نه شوند آن همه مردان در زمان استقبال صیغه جمع مذکر غائبین فعل نهی غائب مجهول ال
هرگز زده نه شود آن یک زن در زمان استقبال صیغه واحد مؤنثه غائبه فعل نهی غائب مجهول ال
هرگز زده نه شوم من یک مرد یا یک زن در زمان استقبال صیغه واحد متکلم مشترک فعل نهی متکلم مجهول ال
هرگز زده نه شوم ما دو مردان یا دو زنان یا همه مردان یا همه زنان در زمان استقبال صیغه جمع متکلم مع الغیر مشترک ال

اسم ظرف ثلاثی مجرد صحیح از باب فَعَلَ يَفْعَلُ

مَضْرِبٌ
مَضْرِبَانِ
مَضَارِبُ
مُضْرِبٌ
یک جای یا یک وقت زدن صیغه واحد اسم ظرف ثلاثی مجرد صحیح از باب فَعَلَ يَفْعَلُ
دو جای یا دو وقت زدن صیغه تشبیه اسم ظرف ثلاثی مجرد ال
همه جای یا همه وقت زدن صیغه جمع مکسر اسم ظرف ثلاثی مجرد ال
یک جای یا یک وقت اندک زدن صیغه واحد مصغرا اسم ظرف ثلاثی مجرد ال

صرف کبیر اسم آلہ صغری ثلاثی مجرد صحیح از باب فَعَلَ يَفْعَلُ

مَضْرِبٌ
مَضْرِبَانِ
مَضَارِبُ
مُضْرِبٌ
یک آلہ زدن صیغه واحد اسم صغری ثلاثی مجرد صحیح از باب فَعَلَ يَفْعَلُ
دو آلہ زدن صیغه تشبیه اسم آلہ صغری ثلاثی مجرد ال
همه آلات زدن صیغه جمع مکسر اسم آلہ صغری ثلاثی مجرد ال
یک آلہ اندک زدن صیغه واحد مصغرا اسم آلہ صغری ثلاثی مجرد ال

اسم آلہ وسطی ثلاثی مجرد صحیح از باب فَعَلَ يَفْعَلُ

مِضْرِبَةٌ
مِضْرِبَاتِنِ
یک آلہ زدن صیغه واحد اسم وسطی ثلاثی مجرد صحیح از باب فَعَلَ يَفْعَلُ
دو آلہ زدن صیغه تشبیه اسم وسطی ثلاثی مجرد ال

همه آلات زدن، صیغه جمع مکسر اسم آله وسطی ثلاثی مجرد، صحیح از باب فَعَلَ يَفْعَلُ
 مَضَارِبٌ
 یک آله اندک زدن صیغه واحد مصغر اسم آله وسطی، ثلاثی مجرد، صحیح
 مُضَيَّرِيَةٌ

اسم آله کبری ثلاثی مجرد صحیح از باب فَعَلَ يَفْعَلُ

یک آله زدن صیغه واحد اسم آله کبری، ثلاثی مجرد، صحیح از باب الف
 مَضْرَابٌ
 دو آله زدن صیغه تثنیه اسم آله کبری ثلاثی مجرد، صحیح از باب الف
 مَضْرَابَانِ
 همه آلات زدن صیغه جمع مکسر اسم آله کبری ثلاثی مجرد الف
 مَضَارِيبُ
 یک آله اندک زدن صیغه واحد مصغر اسم آله کبری ثلاثی مجرد الف
 مُضَيَّرِيَةٌ

اسم تفضیل المذکر ثلاثی مجرد صحیح از باب فَعَلَ يَفْعَلُ

یک مرد بسیار زنده صیغه واحد مذکر اسم تفضیل ثلاثی مجرد الف
 أَضْرَبُ
 دو مردان بسیار زندگان صیغه تثنیه مذکر اسم تفضیل ثلاثی مجرد الف
 أَضْرَبَانِ
 همه مردان بسیار زندگان صیغه جمع مذکر سالم اسم تفضیل ثلاثی مجرد الف
 أَضْرَابُونَ
 همه مردان بسیار زندگان صیغه جمع مذکر مکسر اسم تفضیل ثلاثی مجرد الف
 أَضْرَابٌ
 یک مرد کم بهترک زنده صیغه واحد مذکر مصغر اسم تفضیل ثلاثی مجرد الف
 أَضْيَرِبُ
 اسم تفضیل المؤنث ثلاثی مجرد صحیح از باب فَعَلَ يَفْعَلُ

یک زن بسیار زنده صیغه واحد مؤنثه اسم تفضیل ثلاثی مجرد الف
 مَضْرِبِيٌّ
 دو زنان بسیار زندگان صیغه تثنیه مؤنثه اسم تفضیل ثلاثی مجرد الف
 مَضْرِبِيَّانِ
 همه زنان بسیار زندگان صیغه جمع مؤنثه سالم اسم تفضیل الف
 مَضْرِبِيَّاتُ
 همه زنان بسیار زندگان صیغه جمع مکسر اسم تفضیل الف
 مَضْرِبٌ
 یک زن بسیار زنده صیغه واحد مؤنثه مصغره اسم تفضیل الف
 مَضْرِبِيٌّ

فعل التعجب ثلاثی مجرد صحیح از باب فَعَلَ يَفْعَلُ

چه خوش زد آن یک مرد در زمان گذشته صیغه واحد مذکر غائب الف
 مَا أَضْرَبِيَهُ
 چه خوش زد آن یک مرد در زمان گذشته صیغه واحد مذکر غائب الف
 أَضْرَبِيَهُ
 چه خوش زد آن یک مرد در زمان گذشته صیغه واحد مذکر غائب الف
 وَضْرَبِيَّ

فوائد عجیبہ ملحقہ "بارشاد الصّرف" برائے طلباء نو آموز

فرق در میان ہمزہ والف و الف ہمیشہ ساکن بے ضغطہ زبان بر آید چون ما و لا و آنکہ حرکت قبول نمیکند و یا ساکن با ضغطہ زبان بر آید اگرچہ بصورت الف نوشتہ نشود چنانچہ در الحمد و اقراء ہمزہ اند و لیکن بعض مردمان الف گویند این مجازاً است حرکت در لغت جنبش را گویند و در اصطلاح زیر زبر پیش را گویند، چرا کہ وقت تلفظ حرف متحرک لب انسان در حرکت می آید اعراب در لغت ظاہر کردن را گویند و در اصطلاح آن حرکت کہ در آخر معرب آید از سبب دخول عامل، فرق در میان اعراب حرکت و اعراب خاص حرکت کہ در معرب آید، حرکت عام چہ در آخر باشد یا در اول و غیرہ، مجہول رفع، نصب، جر، آن حرکات کہ در آخر معرب آید، خاص ست و فتح و ضم، کسرہ عام ست مبنی یا معرب را آید در آخر باشد چہ در اول، چہ در وسط و بعض فتح و کسرہ و ضمہ خاص کردہ اند کہ بر آخر مبنی آید و بعض استعمال بجائے یکدیگر آرنند عامل در لغت کارکنندہ را گویند و در اصطلاح ماہر فتح و نصب و جر و جزم، قانون در لغت مسطر کتاب را گویند و در اصطلاح قاعدہ کلیہ کہ شامل باشند ہمہ جزئیات خود را فرق میان منصرف غیر منصرف منصرف آنکہ ہر سہ اعراب تنوین قبول کنند چون زید، جاء زیداً و دآیت نہیداً و صدقت بزید و غیر منصرف آنکہ ہر سہ اعراب و تنوین را قبول نکنند چون صوادب و در اصطلاح آنکہ دو سبب از اسباب منع صرف در بود، او را منع صرف ہم گویند،

معلوم در لغت دانستہ شدہ را گویند چونکہ فعل معلوم را فاعل معلوم باشد ازین سبب فعل معلوم گویند و در اصطلاح آن فعل کہ اسناد فعل بسوئے کنندہ حقیقی باشد چنانچہ ضربت زیداً و مجہول در لغت گم کردہ باشد را گویند و در اصطلاح فعل مجہول آنکہ نسبت فعل بسوئے فاعل یعنی کنندہ کار نہ باشد بلکہ بسوئے مفعول فعل باشد چون ضربت زیداً یعنی ضرب بر زید واقع شدہ است باقی کنندہ گم است، پس چونکہ فاعل او گم است، مجہول گم کردہ فاعل۔

ضمیر در لغت از پوشیدہ را گویند، چونکہ ضمیر بجائے اسم ظاہر ضمیر داشتند، گویا کہ اسم را پوشیدہ کردند ازین سبب مضمرات را کنایہ گویند و ضمیر در اصطلاح آن کہ بجائے غائب مخاطب متکلم گویند،

بدانکہ فعل حدث است ادر احدث یعنی پیدا کنندہ باید پس کنندہ او را فاعل گویند پس او مذکر باشد یا مؤنث و ہر یکے مفرد باشد یاثنیہ یا جمع و ہر یکے غائب یا مخاطب یا متکلم باشد پس این فاعل ہر ذہ شدند چہ ارساقط شدند باقی چہ ارساقط ماندند پس گاہے فاعل کہ اسم ظاہر باشد چون ضربت زیداً گاہے ضمیر بارز باشد چون ضربت کہ ضربت فاعل ضمیر بارز و گاہے ضمیر مستتر پوشیدہ باشد چون ضربت فاعل ضمیر مستتر کہ هو است، کہ می گردد بسوئے زید،

فرق در میان اسم فاعل و فاعل فعل یا ضمیر فاعل، اسم ضمیر آنکہ مشتق باشد چوں ضارب فاعل و ضمیر فاعل ہمیشہ جامد یا ضمیر باشد کہ قیام نسبت فعل بدان باشد چوں ضربت زیداً و ضربت +

رَمَاتٍ يَتَسَّرُ وَلَا تَعَسَّرُ
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ضَرْبٌ رَا از ضَرْبًا بنا کردند ضَرْبًا اسم مصدر بود، چون خواستند، که صیغه واحد مذکر غائب فعل ماضی معلوم بنا کنند حرف اول را بر حال خود گذاشتند ثانی را فتح داده، تنوین ممکن علامت اهمیت را حذف کرده، آخرش بنی بر فتح ساختند تا از ضَرْبًا، ضَرْبٌ شد، ضَرْبًا را از ضَرْبٌ بنا کردند، ضَرْبٌ صیغه واحد مذکر غائب فعل ماضی معلوم بود، چون خواستند، که صیغه تنبیه مذکر غائبین بنا کردند الف علامت تشبیه و ضمیر فاعل در آخرش در آوردند تا از ضَرْبٌ، ضَرْبًا شد، ضَرْبًا را از ضَرْبٌ بنا کردند، ضَرْبٌ بضمه ما قبل در آخرش آوردند تا از ضَرْبٌ، ضَرْبًا شد، ضَرْبًا را از ضَرْبٌ بنا کردند، ضَرْبٌ صیغه واحد مذکر غائب بود چون خواستند، که صیغه واحد مؤنثه غائبه بنا کنند تا ساکنه محض علامت تانیث در آخرش آوردند تا از ضَرْبٌ، ضَرْبًا شد، ضَرْبًا را از ضَرْبٌ بنا کردند الف علامت تشبیه و ضمیر فاعل بفتح ما قبل در آخرش در آوردند تا از ضَرْبٌ

له قوله ضَرْبٌ رَا از ضَرْبًا بنا کردند اختلاف است در میان بصرین و کوفین، بصرین می گویند، که مصدر اصل است و فعل فرع زیرا که معنی لغوی مصدر جائے صادر شدن است، و این معنی بر مصدر وقتی صادق می آید که از ان اشتقاق کرده آید ماسوائے این دلیل، اوله و یحیر بیان کرده اند و کوفیان می گویند، که فعل اصل است و مصدر فرع زیرا که اصالت فعل در تعلیل مسلم است، پس در اشتقاق نیز فعل را اصل گفتن لازم آمد، تا هر یک از اصل و فرع شے واحد گردد، بصریون دفع می کنند، و این لزوم را مسلم نمی دارند، بنا برین یَعْدُ تَعْدُ تَعْدُ تَعْدُ در تعلیل فرع آید و در اشتقاق فرع مے نیستند، بلکه بالاتفاق هر چهار صیغه از ماضی خود یعنی اند، پس ضروریست که هر چه اصل شد از جهت دیگر نیز اصل شود، پس تطابق ندبین برای قرار یافت، که مصدر فرع فعل است در تعلیل و اصل مے است در اشتقاق فعلی و لهذا مصنف گفته است که ضَرْبٌ رَا از ضَرْبًا بنا کردند ۱۲

له قوله تنوین ممکن الا بقید ممکن احتراز کرد از باقی تنوینات و آن تنوین ترفم است که در آخر فعل آید، کقول الشاعر (مصرع) فقولی ان اصبت لقد اصابن - که در اصل لقتا اصاب بود، و تنوین چون سبب که معنی آن اسکت سکوت است، و تنوین عوض، چنانچه در لفظ یومئذ و حیثئذ که در اصل یوما فا کان کذا و حین اذ اکان کذا بود، اعنی این تنوین جمله کان کذا است که مضاف الیه اذ اشد است و تنوین تعالی که در مسلمات عوض فون مسلمین آمده است، و تنوین ممکن را ممکن ازین جهت گویند، که معنی ممکن قادر شدن است و اسمی که برای تنوین ممکن داخل می شود، معرب می باشد، پس گویا که اسم عمل را قادر می کند بر خود و عامل قدرت باید بر عمل کردن در آن اسم معرب ممکن -

له قوله ضَرْبًا شد سحلی چنانچه در ضَرْبًا قبل از الف میم زیاده کردند، تا ضَرْبٌ وقتی که در مے اشباع کرده شود با تشبیه خود ملتبس ن شود، چینی با یستی که قبل از الف ضَرْبًا نیز میم آوردندی، تا با او احدش وقتی که اشباع کرده شود ملتبس ن شود.

جواب: - در صیغه غیر غایب اشباع جائز نیست. پس حاجت میم در ضَرْبًا نماند، زیرا که خوف التباس، نماند ۱۳
له معنی علامت تانیث را بقید محض دفع کرد، و هم فاعل بودن نارسا کنه برائے فعل. سوال: - چون تا ضَرْبٌ علامت تانیث است باید که مانند سائے ضَرْبًا ممتحرک باشد.
جواب: - تائے که علامت تانیث است، در آخر اسم ممتحرک بود، و در فعل ساکن، زیرا که فعل دال است بر حدث و زمان و نسبت الی فاعل با وجود این سه مورد در فعل نوع ثقل است در معنی، و آن ثقل مقتضی است خفت لفظی را، بخلاف اسم که در معنی آن زمان و نسبت الی فاعل ناخود نیست پس ثقل معنوی که مقتضی خفت لفظی است، در در مے پدید آمده است که بجا از آن نادر ساکن کرده شود، لهذا در فعل ساکن کردند، و در اسم ممتحرک -
ط قانون: - هر تائے تانیث در فعل همیشه ساکن و در اسم همیشه ممتحرک باشد و عکس اذ انک + از قانون شاه جاملی است.

صَوَّبَتْ تَشَدُّ صَوَّبَتْ رَا از صَوَّبَتْ بنا کردند، نون مفتوح علامت جمع مؤنث و ضمیر فاعل در آخرش در آوردند تا از صَوَّبَتْ، صَوَّبَتْ شُدْ پس اجتماع دو علامت تانیث شد این چنین مشکوه بود، لهذا تانے وحدت را حذف کرد، ما قبلش را ساکن کردند، تا که لازم نیاید توالی اربع حرکات، تا از صَوَّبَتْ شُدْ، صَوَّبَتْ شُدْ قَانُونُ :- اجتماع دو علامت تانیث در فعل مطلقاً ممنوع است و در اسم وقتی که از یک جنس باشد، قَانُونُ :- اجتماع اربع حرکات متوالیات در یک کلمه و حکم شے ممنوع است،

صَوَّبَتْ رَا از صَوَّبَتْ بنا کردند، تانے مفتوح علامت واحد مذکر مخاطب و ضمیر فاعل بسکون ما قبل در آخرش در آوردند، تا از صَوَّبَتْ، صَوَّبَتْ شُدْ صَوَّبَتْ تانے بنا کردند، الف علامت تثنیه و ضمیر فاعل در آخرش در آورده، میم مفتوحه، بضمه ما قبل در میان تانے، والف آوردند تا از صَوَّبَتْ، صَوَّبَتْ تَشَدُّ

۱۱ قولہ صَوَّبَتْ تَشَدُّ اگر گفته شود که توالی اربع حرکات ممنوع است، چنانچه مصنف قریباً ذکر خواهد کرد، پس چو درین جائے یکے از حذف یا سکون اختیار نہ کردند، مخطور لازم نیاید، چو ایش این که توالی اربع حرکات اصلی است، و این جا حرکت تار عارضی است که بجاظ الف آید است که او تقاضا انفتاح ما قبل خود می کند و حرکت عارضی در حکم سکون است، پس توالی اربع حرکات اصلی نہ گردید۔ سوال :- اگر حرکت تار در حکم سکون است، والف تماماً ساکن باشد، پس اجتماع ساکنین شد پس چو ایکے از حذف یا تحریک اینها اختیار کردند، تا اجتماع ساکنین رفع شود۔ جواب :- اجتماع ساکنین که ناجائز است ملازاد سکون هر دو ظاهری است، و این جائے سکون تار حکمی است، چو اگر بظاهر محرب است، لهذا مخطور نہ کور لازم نیاید ۱۲

۱۳ قولہ تالازم نہ آید الخ سوال :- علیتہ نیز مشکوه بود، زیرا که دران نیز توالی اربع حرکات شد، والا باید که صَوَّبَتْ نیز بر حال ماند که زیادہ ازان مشکوه نیست۔ جواب :- علیتہ در اصل علامت بود، الف بر تے تخفیف حذف کردند، پس آن الف، بعد از حذف نیز ملحوظ است، لهذا توالی اربع حرکات لازم نیاید، زیرا ان کہ الف ساکن است، اگر گفته شود، چنانچه درین جائے باعتبار کردن محذوف مخطور لازم می آید، رضوئ نیز تا مندرجا اعتبار کرده مخطور رفع گردد، گویم الف در علیتہ بر تے خفت حذف کرده اند، پس اعتبار کردن آن بعید نیست، بخلاف تانے تانیث ساکنہ کہ آن محذوف شد است، بسبب اجتماع دو علامت تانیث پس بر تقدیر اعتبار آن مشکوه لازم خواهد آمد، لهذا آمد سکون فاعل که چنانچه در آخر کرده شده است،

۱۴ قولہ مطلقاً الا مراد از مطلقاً تعمیم علامت تانیث است یعنی متحدۃ الجنس باشد یا مختلفۃ الجنس اجتماع هر دو در فعل ممنوع است مثال مختلفۃ الجنس چون صَوَّبَتْ و مثال متحدۃ الجنس در فعل نہ شده است ۱۲

۱۵ قولہ از یک جنس الا احتراذ است از مختلفۃ الجنس کہ اجتماع آن در اسم ممنوع نیست، مثال متحدۃ الجنس چون صَا، بَاتٌ و مختلفۃ الجنس چون صَوَّبَتْ تَشَدُّ زیرا کہ یائے بدل از الف صَوَّبَتْ است کہ غیر جنس تا است ۱۲

۱۶ قولہ حکم الی الی یعنی دو کلمه را بسبب کمال اتصال حکم یک کلمه داده باشند، چون نون فَوَّجٌ را کہ خود اتصال لفظی هم دارد و معنوی نیز، ازین جهت هر دو را حکم یک کلمه داده شود ۱۲

۱۷ بسکون ما قبل الا تالازم نیاید توالی اربع حرکات ۱۲

۱۸ قولہ میم مفتوحه بضمه ما قبل الخ سوال :- با درون الف میم تثنیه میشود پس آوردن میم میان تار والف چه فائده دارد؟ جواب :- اگر میم نمی آوردند طبقس می گردد میم تثنیه با واحد خود، و تھے زور واحد شاعرا کرده شود، چنانچه در قول شاعرہ فانک ضامن بالذوق حتی توفی کل نفس ما حسنتا، پس اکنون اگر میان الف و تار و میم باقیه شود میم تثنیه باشد اگر میم نہ باشد میم واحد باشد، والف اشباع باشد اما و چه میم دو وجه نیارد در حرف دیگر میان تار والف رعایت لفظاً است، میم تثنیه فعل بر یک منطاند، و مفتوح نمودن میم از جهت الف است کہ او مفتوح بودن ما قبل خودی خواهد، و چه معنوم بودن ما قبل میم این است کہ میم حرف شفوی است و ضمہ شفوی است و میم تقاضا می کند کہ حرکت ما قبل او نیز شفوی باشد، لهذا ما قبل او معنوم کردند، و مفتوح نہ گذاشتند و دلیل بر این کہ ضمہ شفوی است این است کہ داد بالاتفاق شفوی است داد مرکب است از ضمین۔ اگر کل شفوی باشد، جز او نیز شفوی باشد، پس ازین ظاہر شد کہ ضمہ نیز شفوی است طریقه معلوم نمودن خروج حروف این است کہ هر حرفی کہ خروج او معلوم کردنی است آن را ساکن کنند، و در ما قبل آن همزه مفتوحه بیارند، پس از ا، ال، امر معلوم ے شود کہ فاعلی است و لام وسطی و میم شفوی ۱۲

۱۹ عه مثال حقیقتہ یک کلمه دَحْوَجٌ و کَعْبُوجٌ پس دَحْوَجٌ و کَعْبُوجٌ خوانند شد۔

۲۰ عه مثال حکما یک کلمه صَوَّبَتْ کہ در حقیقت ن جلا کلمه، علامت جمع مؤنث و ضمیر فاعل است پس صَوَّبَتْ نخواند شود ۱۲

تا از ضَرْبِ ضَرْبِ تَقْتِ شَد، ضَرْبِ تِ را از ضَرْبِ بنا کردند تا مضمومه علامت واحد متکلم و ضمیر فاعل بسکون
 ماقبل در آخرش در آوردند تا از ضَرْبِ ضَرْبِ تِ شَد، ضَرْبِ بنا را از ضَرْبِ تِ بنا کردند، ضَرْبِ تِ صیغه متکلم
 مشترک بود، چون خواستند که صیغه متکلم مع الغیر مشترک بنا کنند تا مضمومه علامت واحد متکلم را حذف کرده و پیش
 تا علامت جمع متکلم مع الغیر و ضمیر فاعل در آوردند، تا از ضَرْبِ تِ شَد، ضَرْبِ بنا شد ضَرْبِ (الی اخوه) را از ضَرْبِ (الی
 اخوه) بنا کردند، حرف اول راضمه، و ماقبل آخر را کسره دادند تا از ضَرْبِ (الی اخوه) ضَرْبِ (الی اخوه) شد.
 قانون در هر ماضی مجهول ثلاثی مجرد، و رباعی مجرد، در باب افعال و تفعیل و مفاعله حرف اول راضمه
 و ماقبل آخر را کسره می دهند و جوباً، بشرطیکه قبل از آن کسره نباشد، و باقی صیغها مثل ماضی معلوم اند،
 یَضْرِبُ تَضْرِبُ، اَضْرِبُ نَضْرِبُ را از ضَرْبِ بنا کردند، ضَرْبِ فعل ماضی معلوم بود، چون خواستند
 که مضارع معلوم بنا کنند

له قوله تا مضمومه الزم باید دانست، که الف تشبیه چونکه در تشبیه غائب و غایبه، و مخاطب و مخاطبه مشترک بود، لهذا هر جا بر الف اطلاق تشبیه کرده است،
 بدون قید تذکره و تائید، و غیبت و خطاب، و هم چنین بر نون ضَرْبِ تِ و ضَرْبِ تِ اطلاق نون جمع مؤنث کرده است، بدون قید غیبت و خطاب اما
 تا مضمومه ضَرْبِ تِ و کسوره ضَرْبِ تِ و مضمومه ضَرْبِ تِ چون مشترک بود، لهذا علامت را بر واحد ذکر مخاطب در اول، و مؤنثه مخاطبه در ثانی و واحد
 متکلم مشترک در ثالث مقید کرد، اما او ضَرْبِ تِ چون در میان جمع غائبین و مخاطبین مضارع و امر و نهی مشترک است و لیکن مخصوص است بذكر لهذا
 بتذکره مقید کرد، و خطاب مطلق نهاده، و هم چنین نون جمع مؤنث غیر مخصوص است بمرثه و عام است از غیبت و خطاب لهذا اول مقید کرد، و از
 ثانی مطلق گذاشت ۱۲

له قوله تا علامت جمع متکلم مع الغیر الزم باید دانست. که در بودن لفظ تا علامت برائے متکلم مع الغیر اختلاف است بعضی گویند که علامت متکلم مع
 الغیر مشترک، نون است، ماخوذ از تَضْرِبُ ضَرْبِ تِ چونکه باید و محض نون صیغه متکلم مع الغیر را با هَوْنِ صیغه مؤنث غائبات التماس می
 شد، لهذا فتح نون را با شاع فروده الف پیدا کردند، برائے رفع آن التماس، پس الف آنها جزو علامت نمائند، و بعضی دیگر می گویند که چون
 باستقراء و صیغه متکلم مع الغیر تا بالف و نون یافته می شود، پس معلوم می شود، که علامت متکلم مع الغیر مجموع مرکب از نون و الف است، پس
 الف نزد اینان جزو علامت شد، نه خارج از مضمومه ۱۳

له قوله ضَرْبِ الزم باید دانست که جمیع طرق بنا ماضی مجهول از معلوم بر سه قسم اند یکس آنکه ما تَن ذکر کرده است، پس برین تقدیر ضَرْبِ تِ از
 ضَرْبِ تِ و ضَرْبِ تِ از ضَرْبِ تِ یا ضَرْبِ تِ یا ضَرْبِ تِ بنا شد و علی هذا القیاس فی البعواتی، گویا که از برائے اختصار بنا ماضی جمع صیغه کلیده ذکر کرده شد، و طریقه
 دوم این که ضَرْبِ تِ را از ضَرْبِ تِ بنا کرده، باقی صیغهها را از ضَرْبِ تِ مانند معلوم بنا کرده شود، پس قول ما تَن در آخر قانن بنا ماضی مجهول و باقی صیغهها مثل ماضی
 معلوم اند، اشاره برین طریقه است و طریقه سوم این که کلیده همه را مثل طریقه اول بنا کرده شود، وقت سوال هر یک را علیحدت بنا کرده شود، چنانچه ضَرْبِ تِ را از
 ضَرْبِ تِ و ضَرْبِ تِ را از ضَرْبِ تِ و این طریقه ثالث حقیقتاً طریقه اول است، مگر در آن اجمال است، درین تفصیل ۱۴

له قوله در هر ماضی الزم باید دانست که جمیع ابواب ثلاثی مجرد شش عدد اند، و جمیع ابواب ثلاثی مزید فیه دو از ده باب، و رباعی مجرد را یک باب است
 در رباعی مزید فیه را سه باب، جمله بست و دو باب شدند و برائے بنا ماضی مجهول این بست و دو باب از ماضی معلوم سه قانن اند یکس از آن سه
 آن است، که درین جا مذکور است، و آن ده باب را شامل است. یعنی شش باب ثلاثی مجرد را یک باب رباعی مجرد را ده باب ثلاثی مزید فیه را و
 باقی دوازده ابواب در دو قانن منضبط اند که بعد ازین مذکور خواهند گردید - ۱۲

له مضارع را از ماضی بنا کردند و برعکس چنان کردند

جواب: ماضی دلالت می کند بر ثبات و مضارع دلالت می کند، بر سیاتی، پس اشتقاق آن که دلالت نمی کند، بر ثبات از آن که دال بر ثبات
 باشد اولی است.

له قوله مضارع الزم معنی مضارع مشابه است و مضارع را ازین جهت مضارع می گویند، که مشابه است اسم فاعل را در حرکات و مسکنات تعداد
 حروف و صفت بودن برائے نکره، در دخول لام ابتداء ۱۲

یک حرف از حروف آتین مفتوحه بسکون فاکلمه در اولش در آورده، ماقبل آخر را کسره داده و ضممه اعرابی در آخرش آوردند تا از حَرْب، یَضْرِبُ، تَضْرِبُ، اَضْرِبُ، تَضْرِبُ شدند یَضْرِبَانِ را از یَضْرِبُ بنا کردند، الف علامت تشبیه و ضمیر فاعل بفتح ماقبل و نون مکسوره، عوض ضممه که در واحد بود، در آخرش در آورند تا از یَضْرِبُ، یَضْرِبُونَ شدند، یَضْرِبُونَ را از یَضْرِبُ بنا کردند، و او ساکنه علامت جمع مذکر و ضمیر فاعل بضمه ماقبل و نون مفتوحه عوض ضممه که در واحد بود، در آخرش در آورند تا از یَضْرِبُ، یَضْرِبُونَ شدند، تَضْرِبَانِ را از تَضْرِبُ بنا کردند، الف علامت تشبیه و ضمیر فاعل بفتح ماقبل و نون مکسوره عوض ضممه که در واحد بود، در آخرش در آورند تا از تَضْرِبُ، تَضْرِبَانَ شدند، یَضْرِبُونَ را از تَضْرِبُ بنا کردند، نون مفتوحه علامت جمع مؤنث و ضمیر فاعل بسکون ماقبل در آخرش در آورده تا را را بیا بدل کردند تا از تَضْرِبُ، یَضْرِبُونَ شدند تَضْرِبَانَ تَضْرِبُونَ

له قوله از حروف آتین الی سوال :- بر زیادتی ماضی برائے چیست ؟

جواب :- برائے این که در معنی ماضی و مضارع اختلاف است زیرا که ماضی دلالت می کند بر زمان سابق، و مضارع بر زمان لاحق پس واجب آمد که در الفاظ هر دو نیز اختلاف باشد، تا دلالت کند اختلاف لفظی بر اختلاف معنی پس حروف مذکورده برائے تحصیل اختلاف لفظی است در میان هر دو،

سوال :- اختلاف لفظی چنانچه بر زیادتی پیدا شده است، هم چنین بجزف حرفی از حروف ماضی نیز پیدا شد پس آن را برای چرا اختیار کردند ؟
جواب :- اختلاف مضارع با ماضی بجزف حرف از حروف ماضی ممکن نبود، زیرا که بجزف حرف کلمه از بنائے صالح خود ناقص شده و آن بجز ضرورت جائز نیست.

له قوله بسکون فارکلمه الی سوال :- فار کلمه را چرا ساکن کردند ؟

جواب :- برائے که یختم از توالی اربع حرکات،

سوال :- دفع توالی اربع حرکات با ساکن عین کلمه یا لام کلمه نیز می شد، پس اسکان فاکلمه بکدام جهت ترجیح یافت ؟

جواب :- توالی اربع حرکات از حروف آتین لازم آمده است، پس اسکان فاکلمه که قریب است بوسه از عین کلمه اولی باشد.

له قوله در اولش الی سوال :- بر زیادتی حروف آتین در آخر ماضی نیز ممکن بود، پس در آخر چرا نه کردند ؟

جواب :- اگر در آخر ماضی کردند مضارع با ماضی خود متمسک شده، زیرا که بر زیادتی تائے متحرکه بر مخاطب و مخاطبه و واحد متکلم و بر زیادتی نون جامع مؤنث غائبات متمسک می شد، و بر زیادتی با در آخر ماضی متمسک نمی شد، اما سه را بر اخوات شے محمول کردند،

له قوله عوض ضممه الی بیان که ضممه لام برائے مناسبت و اداست. نه ضممه اعراب، چه و سه در آخر بود، و لام در جمع حکم توسط پیدا کرده ۱۲ نوادر -

له قوله ضمیر فاعل الی بیان که الف در تشبیه و واد، در جمع و بیائے در واحده مخاطبه، و هم چنین نون در یَفْعَلُونَ و تَفْعَلُونَ ضمیر فاعل اند بخلاف هائی صیغها که ضمیر فاعل در آنها گاهی ستر و گاهی ظاهر بود، الا هر دو صیغه متکلم، و واحد مخاطب که فاعلش همیشه ضمیر مستمر باشد، و لهذا افعل نرید و ففعل زیاده و ففعل نرید درست نیست ۱۲ نوادر -

له قوله عوض ضممه الی بیان که نون تشبیه و جمع عوض ضممه اعرابی است که در مفرد بود، و وجه تخصیص نون اعرابی عوض ضممه، و حرکت اعرابی آن سمت که در اصل در زیادتی و تصرف حروف علت بوده اند، و چون زیادتی حروف علت در این جائے بسبب موجود بودن حروف علت دیگر فاعل پیدا می کرد، لهذا نون را که مناسبت نام با حرف دارد، و در آخر اسمائے ممکنه بلباس تون، تابع اعراب واقع می شود افزونند چون کسره میان فتنه و ضممه متوسط است، هم چنان که تشبیه میان واحد و جمع لهذا نون جمع را مکسور نمودند، و چون جمع باعتبار کثرت معنی نسبت و واحد و تشبیه ثقیل است، و دفع خفیف لهذا نون جمع مفتوح ساختند تا ثقل زایل شود ۱۲

را از واحد خود مثل یَضْرِبَانِ وَيَضْرِبُونَ بنامی کنند تَضْرِبِينَ را از تَضْرِبُ بنا کردند یا ساکنه علامت تانیث و ضمیر فاعل نزد بعضی بکسره ماقبل نون مفتوحه عوض ضمه که در واحد بود، در آخرش در آورند تا از تَضْرِبُ، تَضْرِبِينَ شد تَضْرِبَانِ را از تَضْرِبِينَ بنا کردند یا ساکنه علامت تانیث را حذف کرده بجایشش الف علامت تشبیه و ضمیر فاعل بفتح ماقبل در آورده، فتح نون را بکسره بدل کردند تا از تَضْرِبِينَ، تَضْرِبَانِ شد تَضْرِبُونَ را از تَضْرِبِينَ بنا کردند یا - و نون واحد را حذف کرده، بجایشش نون مفتوحه علامت جمع مؤنث و ضمیر فاعل بسکون ماقبل در آورند تا از تَضْرِبِينَ، تَضْرِبُونَ شد یَضْرِبُ تَضْرِبُ، أَضْرِبُ، تَضْرِبُ را از یَضْرِبُ، تَضْرِبُ، أَضْرِبُ تَضْرِبُ بنا کردند یَضْرِبُ (الی اخوه)، فعل مضارع معلوم بود، چون خواستند که فعل مضارع مجهول بنا کنند حرف اول را ضمه و ماقبل آخر را فتح دادند تا از یَضْرِبُ (الی اخوه) یَضْرِبُ (الی اخوه) شد،

قانون :- در هر مضارع مجهول حرف اول ضمه و ماقبل آخر را فتح میدهند و جو با بشرطیکه در مضارع معلوم

- ۱۱ قول از تَضْرِبُ الی از تَضْرِبُ واحد مذکر مخاطب بنا کردند، زیرا که صیغه واحد مذکر مخاطب اصل است، برائے واحد مؤنثه مخاطبه ۱۲
- ۱۲ قول علامت تانیث الیه نظر، زیرا که برای اجتماع دو علامت تانیث، خواه به شد یک تانے دوم یائے، واجتماع دو علامت تانیث در فعل مطلقاً ممنوع است، کما مر ۱۲
- ۱۳ قول نزد بعضی الی متعلق است بضمیر فاعل، پس ازین عبارت فهمیده می شود، که فاعلیت یائے ساکنه نزد بعضی است لیکن این غیر صحیح است زیرا که فاعلیت و ساکنه نزد جمهور مسلمه است، چنانچه فاعلیت الف یَضْرِبَانِ دو و یَضْرِبُونَ نزد ایشان مسلم است الا خلطش که یائے علامت خطاب می گوید و مجهول آن را علامت خطاب نیز نمی گویند، زیرا که اجتماع برای تقدیر دو علامت خطاب خواهد شد، میان تا که حرف خطاب است و میان یا مر ۱۲
- ۱۴ قول علامت تانیث را الی بکسر ضمیر فاعل را حذف کردند، که شے دلالت می کند بر وحدت فاعل و مقصود از بنائے تشبیه تعدد فاعل است منافات و ضد برائے تعدد و کثرت ظاهر است ۱۲
- ۱۵ قول علامت تشبیه الی سوال ۱- اگر الف تَضْرِبَانِ باقی صیغهای مضارع و مچنین و او یَضْرِبُونَ و تَضْرِبُونَ و اما در هر دو علامت تشبیه و جمع اند و مثل الف تشبیه فاعل و او و جمع و ساکنه پس چرا بدخول جواز و نون صاحب متغیر نمی شوند، چنانچه در یک فاعل بدخول جاره و ناصبه متغیر می شود ۱۲
- جواب ۱- الف و او و در اشتقاق علامت تشبیه و جمع است، نه ضمیر فاعل و الف و او تشبیه و جمع مضارع، چنانچه علامت تشبیه و جمع است هم چنین ضمیر فاعل نیز است و ضمیر متغیر نمی شود، لهذا الف و او اشتقاق که ضما کره بودند متغیر شوند، و الف و او مضارع که ضما کره بودند از تغیر و انقلاب سلامت مانند ۱۲
- ۱۶ قول بفتح ماقبل الی و فتحی که بجائے یائے ساکنه الف آوردند، برائے مناسبت الف لام کلمه را مفتوح ساختند، زیرا که اگر مفتوح نمی کردند، الف الف نمی مانند ۱۲
- ۱۷ قول بدل کردند الی تا موافق شود بنائے نون اعرابی، با باقی فونات اعرابیه را که در آواخر تشبیه آمده است ۱۲
- ۱۸ قول حرف اول را الی حرف مضارعت را ۱۲
- ۱۹ ماقبل آخر الی عین کلمه را فتح دادند ۱۲
- ۲۰ قول در هر مضارع مجهول الی برائے بنائے مضارع مجهول از معلوم در جمیع ابواب همین یک قاعده است که حرف اول را ضمه داده شود، اگر پیشتر در معلوم مضوم نه باشد، و ماقبل آخر را فتح داده شود، اگر پیشتر در معلوم مفتوح نه باشد ۱۲
- ۲۱ سوال :- نون اعرابی را در تشبیه کسره ازین دادند، که کسره میان فتح و ضمه متوسط است، چنانچه تشبیه میان واحد و جمع متوسط است، و در جمع فتح ازین اختیار کردند، که در جمع باعتبار کثرت معنی ثقل است و فتح خفیف است، پس در تَضْرِبِينَ که ثقل هم چون جمع در و ساکنه نیامده نون اعرابی کدام وجه مفتوح نمودند؟
- جواب :- از حرکات ثلاثه و سکون اگر سکون اختیار کردند، التفائے ساینین شد، و اگر ضمه و کسره آوردند ثقل شد، زیرا که یائے پیشتر در و ساکنه موجود است، لهذا فتح که اخف الحركات است اختیار کردند ۱۲

ضمه و فتحه نباشد، و باقی صیغها را بر معلوم قیاس باند کرد، ضارِبٌ را از یَضُوبٌ بنا کردند حرف مضارع را حذف کرده فاعله را فتحه داده، بعده الف علامت اسم فاعل در آورده، تنوین ممکن علامت اسمیت را در آخرش در آوردند تا از یَضُوبٌ، ضارِبٌ شد ضارِبَانِ را از ضارِبٌ بنا کردند الف علامت تشبیه بفتحه ما قبل و نون کسوره عوض ضمه یا تنوین یا هر دو که در واحد بود، در آخرش در آورده بود، در آخرش در آورده تا از ضارِبٌ، ضارِبَانِ شد، ضارِبُونَ را از ضارِبٌ بنا کردند، و او ساکنه علامت جمع مذکر بضمه ما قبل و نون مفتوحه عوض ضمه یا تنوین یا هر دو که در واحد بود، در آخرش در آورده تا از ضارِبٌ، ضارِبُونَ شد، ضارِبَةٌ را از ضارِبٌ بنا کردند، حرف اول را بر حال خود گذاشته، ثانی را حذف کرده، عین و لام کلمه را فتح داده، تا تنوین متحرک علامت جمع مذکر کسره

له قوله ضم و فتحه نباشد زیرا که اگر بیشتر ضمه باشد پس فقط ما قبل آخر مفتوح کرده خواهد شد، و اگر بیشتر ما قبل آخر مفتوح باشد پس معنی حرف اول را ضم داده خواهد شد، مثال اول چون مَكْرُومٌ وَيَمُوتُ وَيَضارِبٌ وَيَكْدُحُونَ و مثال دوم چون يَعْكُومُ وَيَمْتَعُ وَيَتَقَابَلُ و مثال مضارع که در آن حاجت هر دو بیفتد چون يَضْرِبُ وَيَنْهَمُ وَيَجْتَنِبُ وَيَسْتَعْفِفُ و امثال ذلك ۱۳

له قوله باقی صیغها را الی ای هر چه گذشت بیان بنام یَضْرِبُ اَضْرِبُ اَضْرِبُونَ بود باقی صیغها را بر معلوم قیاس کشید، پس تشبیه و جمع را از واحد و فاعل را از فاعل و مخاطب را از مخاطب و مؤنث را از مذکر بنا کنند، چنانچه معلوم مفصلاً مذکور شد ۱۴

له قوله یَضْرِبُ الی اَضْرِبُ بنا کردند از برای مناسبت هر دو، در وقوع صفت برای مکره، و در حرکات و سکنت و تعداد حروف و غیر ذلک ۱۵

له قوله حرف مضارع الی یعنی یاضرب مضارعت را حذف کردند، تا واقع شد فرق در میان اسم فاعل و مضارع و تعیین فرق بحدف کردن زیرا که هر دو باقی کثرت زیادات لازم می آید، و تعیین فرق بحدف حرف مضارعت کردند، زیرا که ملامت مضارعت زائده است. و انشاء الحق بالحدف ۱۶

له قوله علامت تشبیه الی الف ضارِبَانِ و امثال آن از باقی مشتقات محض علامت تانیث است و ضمیر فاعل در آنها دانا استراست و از بی سبب بدخول جاره و تا بسبب بی منتقل می شود، و اگر ضمیر فاعل بود منتقل بیارند شده، چنانچه الف یَضْرِبَانِ بدخول جازم و فواصیل متغیر منتقل می شود ۱۷

له قوله و نون کسوره الی باید دانست که اگر نون ضارِبَانِ و مانند او را فتح میدادند، تواری اربع حرکات فتمات می شد چه الف در حکم دو فتح است و ما قبل و نیز دالما مفتوح می شد، پس تواری ثلاثه فتمات بیشتر موجود است، پس نون را نیز اگر فتح میدادند، تواری اربع فتمات می شد ۱۸

له قوله عوض ضمه الی چنانچه الضارِبَانِ که نون عوضی ضمه است زیرا که در مفرد بسبب دخول لام تعریف تنوین نیست ۱۹

له قوله یا تنوین الی در همین سبب وقت اضافت محذوف می شود ۲۰

له قوله یا هر دو الی چنانچه در ضارِبَانِ که در مفرد ضمه و تنوین هر دو موجود بود، و در تشبیه بجمع هر دو نون آمده ۲۱

له قوله و در واحد الی متعلق است هر یک از قوله ضمه و تنوین هر دو علی سبیل البدل ۲۲

له قوله مفتوح الی تا تعاول نماید ثقل و او ضمه ما قبلش را ۲۳

له قوله یا تنوین الی و از بی جهت وقت اضافت مانند نون تنوین محذوف می شود ۲۴

له قوله یا هر دو الی چنانچه در ضارِبُونَ که جمع ضارِبٌ است و در آن ضمه و تنوین هر دو موجود است و در ضارِبُونَ عوض هر دو نون آمده است فقط ۲۵

له قوله و در واحد الی متعلق است هر یک از ضمه یا تنوین هر دو علی سبیل البدل و الا مشله ظاهره ۲۶

له قوله ضربه الی بجهت از بنام فاعل ذکر کرده است، هر یک از ضمه یا تنوین هر دو علی سبیل البدل و الا مشله ظاهره ۲۷

له قوله ضربه الی بجهت از بنام فاعل ذکر کرده است، هر یک از ضمه یا تنوین هر دو علی سبیل البدل و الا مشله ظاهره ۲۸

در آوردند اعراب را بر تاء که آخر کلمه است جاری کردند تا از ضارب ضربه شد ضراب را از ضارب بنا کردند حرف اول را ضمه داده، ثانی را حذف کرده، عین کلمه را مشدود و مفتوحه ساخته، بعده الف علامت جمع مذکر مکسر در آوردند تا از ضارب، ضراب شد ضروب را از ضارب بنا کردند حرف اول را ضمه داده، ثانی را حذف کرده، عین کلمه را ساکن کردند تا از ضارب، ضرب شد ضروب را از ضارب بنا کردند حرف اول را ضمه داده، ثانی را حذف کرده، عین و لام کلمه را فتح داده الف ممدوده علامت جمع مذکر در آخرش در آورده، تنوین ممکن علامت اسمیت را حذف کردند برائے منع صرف تا از ضارب، ضرباء شد ضربان را از ضارب بنا کردند حرف اول را ضمه داده، ثانی را حذف کرده، عین کلمه را ساکن کرده، الف نون مزیدتان علامت جمع مذکر مکسر بفتح ماقبل در آخرش در آورده، اعراب را بر نون که آخر کلمه است جاری کردند تا از ضارب، ضربان شد

له قوله بر تاء که آخر کلمه ای باید داشت که قبل لوق تا که آخر کلمه بود، اعراب بر تاء جاری بود اکنون چونکه تاء بدو متصل گردید، آخر کلمه تا شد ازین جهت اعراب نیز بر تاء جاری و لام کلمه حرف با منی ماند، زیرا که در وسط آمده، و وسط کلمه یعنی می شد زیرا که مظهر اعراب آخر کلمه است نه وسط و بنائے بر رفع بلحاظ خفت است ۱۲
 له قوله ضراب الودوم از اوزان کم فاعل ضروب بوزن فعال و اوزان کم فاعل برای وزن بسیار آمده چنانچه زوا و غیث و قسواء و جهال و علاء و این وزن در جمع فاعل معنی اصل است، چنانچه در شرح رضی تفسیر نموده است اما در شرح فصول کبری نوشته است که این جمع در ناقص وادسه باشد، خواه یا لی قبیل است، چنانچه غزواء و سوا و جمع غازی و ستاری ۱۳

له قوله حروف اول الوله فار کلمه را ۱۲
 له قوله ثانی را الوله الف ضارب را حذف کرده ۱۲

له قوله مفتوح ساختند بر تاء مناسبت و موافقت الف علامت جمع مذکر مکسر که بدو متصل کردنی است ۱۲
 له قوله ضروب الودوم از اوزان جمع مکسر کم فاعل ضروب است بوزن فَعْلَل و اوزان جمع کم فاعل بوزن فَعْلَل نیز بسیار آمده، شیخ رضی در شرح ثانیه گفته است که غالب در فاعل و صفت فَعْلَل است، مثل شَهْدٌ و عَيْبٌ و مَوْتٌ و گفته است که وزن فَعْلَل در اصل دو اند در جمع فاعل و صفت و نیز گفته است که تَقْوَلُ فِی نَاقِصٍ غَاذٍ غَزِيٍّ و صَاغٍ عَيْتِي ۱۳

له قوله ضروب الودوم از اوزان جمع مکسر کم فاعل ضروب است، بوزن فَعْلَل بسکون عین کلمه شیخ رضی گفته است که جمع وصفی بوزن فَعْلَل بعضی بسیار آمده است، چنانچه بَوْلٌ و شَرِيٌّ بعدو تخفیف کرده شده است در و بسکون عین کلمه نزد بنی تیم پس معلوم شد که ضروب بسکون عین کلمه چنانچه در متن است مذہب بنی تیم است نه جهود ۱۴

له قوله ضرباء مشدود از اوزان جمع مکسر کم فاعل ضرباء بوزن فَعْلَل است شیخ رضی گفته در شرح کافی که آورده می شود جمع مکسر فاعل وصفی بوزن فَعْلَل چون جَمَلَةٌ و شَعْرَاءٌ برائے مشابہت و بعضی مثل کَرِيٍّ و كَوْنَاءٌ پس فَعْلَل نیستند اصل درین باب بلکه برائے تشبیه هر دو بیاب در چنانچه گذشت و اکثر جمعیت فَعْلَل در این باب و غیره همان وقت است که دلالت کند بر خصیلت مدح یا ذم چنانچه جَمَلَةٌ و جَمَلَةٌ و شَعْرَاءٌ ۱۳

له قوله ضربان الودوم از اوزان جمع مکسر کم فاعل ضربان است بوزن فَعْلَل شیخ رضی گفته است و آمده است جمع فاعل وصفی بوزن فَعْلَل نیز چون شَبْتَانٌ و دَعْيَانٌ برائے تشبیه دادن فاعل وصفی بفاعل امی چون شَجْوَانٌ ۱۲
 له قوله حرف اول الوله فاعله را ضمه دادند ۱۲

له قوله ثانی را الوله حرفی که ثانی بود در و اعراب را حذف کردند و آن الف فاعل بود ۱۲

له قوله الف نون مزیدتان الوله هر دو را یک جا زیاد نمودند ۱۲
 له قوله بفتح ماقبل الوله فتح ماقبل الف برائے مناسبت الف ۱۲

له قوله در آخرش الوله در آخرش الوله که قبل و نون مزیدتان ضروب شده است آوردند ۱۲

له قوله آخر کلمه است الوله بماد جمع حروف کلمه نه بلحاظ حروف اصلی مے زیرا که بلحاظ حروف اصلی آخر مے لام کلمه است که آن با اتصال الف نون مزیدتان در وسط شده است و چونکه وسط کلمه جائے اعراب نیست یعنی مشدود مظهر اعراب حرف اخیر است و حرف اخیر این جانون است لهذا اعراب نیز بر نون جاری کرده است ۱۲

ضَوَابِّ رَا از ضَارِبٌ بنا کردند، حرف اول را کسره داده ثانی را حذف کرده، سویم جائے الف علامت جمع مذکر مکسر بفتح ما قبل در آوردند، تا از ضَارِبٌ، ضَوَابِّ شد، ضَوُوبٌ بنا کردند، حرف اول را ضمّه داده ثانی را حذف کرده سویم جائے واو ساکن علامت جمع مذکر مکسر بضمّه ما قبل در آوردند، تا از ضَارِبٌ، ضَوُوبٌ شد، ضَارِبَةٌ رَا از ضَارِبٌ بنا کردند، ضَارِبٌ صیغۀ واحد مذکر اسم فاعل بود چون خواستند که صیغۀ واحد مؤنثه اسم فاعل بنا کنند، تا متحرک علامت تانیث بفتح ما قبل در آخرش در آورده اعراب را بر بنا که آخر کلمه است جاری کردند، تا از ضَارِبٌ، ضَارِبَةٌ شد، ضَارِبَتَانِ رَا از ضَارِبَةٌ بنا کردند، الف علامت تثنیه بفتح ما قبل نون مکسوره عوض ضمّه یا تنوین یا هر دو که در واحد بود آخرش در آوردند، تا از ضَارِبَةٌ ضَارِبَتَانِ شد، ضَارِبَاتٌ رَا از ضَارِبَةٌ بنا کردند، الف و تاء علامت جمع مؤنث سالم بفتح ما قبل در آخرش در آورده اعراب را بر بنا که آخر کلمه است جاری کردند، تا از ضَارِبَةٌ، ضَارِبَاتٌ شد پس اجتماع دو علامت تانیث شد، این چنین منکره بود

۱۴ **قوله ضَوَابِّ** نداءً من ضمّه جمع مکسر اسم فاعل وزن فَعَالٌ است، چنانچه نِيَامٌ و قِيَامٌ و رِعَاءٌ و صِيغَاتٌ نیز برای وزن اند، کما فی الرضی و صاحب فصول کبریّه گفته است، وی آید فَعَالٌ مثل نِيَابٌ اے بکسر فار برائے صفت که بر وزن فاعِلٌ باشد، مثل تَاجِرٌ و كَافِرٌ و قَائِدٌ و ذَا بَرٍّ برائے صفت که بر وزن فَعَالٌ بفتح فاعل باشد، فعل جَوَادٌ و تَوَادُّوا و بَعِثْهُمُ اذکر وزن فَعَالٌ بکسر فاعل هر دو برائے تَاجِرٌ و جَوَادٌ مفرد نیست ۱۲

۱۵ **قوله بِنْتَانِ** ما قبل الهمزة علامت جمع مکسر چون که در این جا او است، قبل از لام کلمه در او نمی ماند تا که ما قبل رے مضموم ز کرده شود، لهذا برائے مناسبت و ادب بلیش را اے عین کلمه را مثنی کردند، برضه زیر آن که اگر ما قبل او را مثنی برضه نمی کردند او بقانون جِنَاعَةٌ یا همی گردید و هُوَ بِنْتَانِ می شد، و مقسود وزن فَعُولٌ و فَعِيلٌ ۱۲

۱۶ **قوله ضَوُوبٌ** نداءً من ضمّه جمع مکسر اسم فاعل و صغی بر وزن فَعُولٌ نیز می آید، چنانچه شُهُودٌ و حَضْرَةٌ و تَحْوٌ و عَیْسٌ می گویند، که این جمع نیز در آن باب است که مصدر آن بر وزن فَعُولٌ آید انتهی، این است هشتم از هشت اوزان جمع مکسر اسم فاعل که مصنف در پی آن شده است، اما افعال و فعلی در جمع فاعل چون اَنْبَاءٌ جمع تَاجِرٌ و حَکَمٌ جمع حَالِكٌ قلیل و سالی است و فواعل در جمع فاعل چون فَوَارِسٌ جمع فَارَسٌ و بَوَانِلٌ در جمع بَانِئٌ و کَوَاهِلٌ در جمع کَاحِلٌ پس آن مختص است بفاعل ای یا صفتی که برائے غیر ذی العقول باشد ۱۲

۱۷ **قوله متحرک** الازیر که تانیث در اتم دائم متحرک می باشد ۱۲

۱۸ **قوله ما قبل الهمزة** ما قبلش ما مثنی بر فتح بافتند و جربانی بودن در وسط کلمه و اختیار فتح برائے نخت که مطلوب است، در کلام عرب ۱۲

۱۹ **قوله آخر کلمه است** الازیر کلمه طبعه چون کلمه طبعه بود، و کلمه طبعه نه بود، از بی جهت ضاربه در احکام لفظی کلمه واحد مضمومه می شود، و معرب گردانیده می شود با اعراب واحد ۱۲

۲۰ **قوله الف علامت** تثنیه الهمزة عوض علامت تثنیه است، اما ضمیر تثنیه فاعل در آن دائماً مستتر است کما مر ۱۲

۲۱ **قوله بفتح ما قبل الهمزة** برائے موافقت و تعاضل الف ۱۲

۲۲ **چنانچه پیشتر مذکور شد** که نون تثنیه فعل و همچنین نون تثنیه فاعل در آن دائماً مکسور می باشد ۱۲

۲۳ **قوله عوض الهمزة علی اختلاف الاقوال** ۱۲

۲۴ **قوله در آخرش در آوردند** الهمزة چنانچه ضمّه و تنوین نیز در آخر کلمه می بودند ۱۲

۲۵ **قوله از ضاربه** الهمزة چنانچه ضاربه بستان تثنیه مؤنث اسم فاعل از واحد مؤنثه شده است زیرا که اصل برائے هم چنین جمع مؤنث اسم فاعل نیز واحد خورس ضاربه بنا می شود زیرا که برائے هم نیز واحد اصل است ۱۲

۲۶ **قوله علامت تانیث الهمزة** اجتماع دو علامت تانیث شد از یک جنس، این چنین لے اجتماع دو علامت تانیث از یک جنس مستکبر و ممنوع بود ۱۲

۲۷ **قوله منکره بود** الهمزة ممنوع بود چنانچه در قانون بنائے ضَوُوبٌ مذکور شد که اجتماع دو علامت تانیث مطلقاً ممنوع است و در آن گفته که از یک جنس باشند ۱۲

لهذا تائے وحدۃ را حذف کردند تا از ضاربتا، ضاریات شد، ضوارب، را از ضاریب بنا کردند، حرف اول را بر حال خود گذاشته، ثانی را بواو مفتوحه بدل کرده، بعد الف علامت جمع مؤنث کسر در آورده تائے وحدۃ و تنوین تمکن علامت اسمیت را حذف کردند برائے ضدیت و منع صرف تا از ضاریب، ضوارب شد، قانون، هر هده زائده که واقع شود، در مفرد مکبر بدوم جائے وقت بنا کردن جمع اقصی و تصغیر آن را بواو مفتوحه بدل کنند و جو باء ضرب را از ضاریب بنا کردند، حرف اول را ضمہ داده ثانی را حذف کرده عین کلمه را مشدود مفتوحه ساخته تائے وحدۃ را حذف کردند تا از ضاریب، ضرب شد، ضویرب و ضویریب را از ضاریب و ضاریب بنا کردند ضاریب، ضاریب کبیر آن بودند، چون خواستند که صیغہ مصغر آن بنا کنند حرف اول را ضمہ داده، ثانی را بواو مفتوحه بدل کرده، سوم جائے یائے ساکنه علامت تصغیر در آورند، تا از ضاریب و ضاریب ضویرب و ضویریب شدند، مضروب را از یضوب بنا کردند یضرب فعل مضارع مجہول بود چون خواستند که اسم مفعول بنا کنند یائے حرف مضارعه را حذف کرده، بجایش میم مفتوحه علامت اسم مفعول در آورند عین کلمه را ضمہ داده تنوین تمکن علامت اسمیت در آخرش در آورند تا از یضوب مضرب شد، بر وزن مفعول و این چنین در کلام عرب نیامده، مگر معون و مکوم که ایشان هم شازند، لهذا ضمہ عین کلمه را اشباع نمودند تا که از وواو پیدا

۱۰ قول تائے واحد را حذف کردند از سوال :- بر عکس چنان کردند ؟ جواب :- مقصود از حذف دفع اجتماع دو علامت تائیت مع ابقائے جمعیت مصغر است نه معنی دفع اجتماع پس حذف تائے وحدۃ که منافی جمعیت است لازم آمد از حذف تائے جمع ۱۲
 ۱۱ قول ثانی را الی الف فاعله را بواو مفتوحه بدل کرده اند ۱۳
 ۱۲ قول برائے ضدیت الی متعلق است بتائے وحدۃ یعنی حذف کردند بتائے وحدۃ برائے ضدیت یعنی یا جمع زیرا که او متقنی است وحدت را و جمع متقنی کثرت است، و وحدت معنی منافی است کثرت را ۱۴
 ۱۳ قول برائے منع صرف الی متعلق است بر تنوین تمکن یعنی حذف کردند تنوین تمکن را که مشعر است بر انصراف کلمه و اکنیئہ برائے غیر منصرف بودن کلمه ضوارب بر وزن مفاعل است و هر کلمه که بر این وزن مفاعل باشد غیر منصرف می باشد ۱۵
 ۱۴ قول قانون الی باید دانست که جمله شرائط این قانون شش چیز است وقت وجود آن همه این قانون جاری کرده پس آن حرف را بواو مفتوحه بدل کردند شود، شرط اول این که آن حرف ده باشد، ده آن است که حرف ساکن و حرکت ما قبلش موافق او باشد چون اذینا، دم آنگه ده زائده باشد یعنی بمقابلت فاعله یا مین کلمه یا لام کلمه نه باشد - پس در شرط این قانون جاری نشود زیرا که ده عین کلمه است، سوم آنکه آن ده در مفرد باشد، پس در الف اولی ضاریب و ضاریب قانون مذکور جاری نخواهد شد، زیرا که ضاریب است نه در مفرد، چهارم این که آن مفرد که در وای چنین ده موجود است بکبر باشد یعنی آن مفرد چنان کلمه باشد که تصغیرش آده باشد - پس در الف ضاریب ماضی قانون مذکور جاری نخواهد شد زیرا که تصغیر فعل نه می آید پنجم این که آن ده در دوم جائے باشد، پس خارج شد سوم هائے و غیر ذلک، چون قتل، جناب، مضروب ششم این که از کلمه که مشروط است بر پنج شرائط مذکور بتائے جمع منتهی الجموع که آن را جمع اقصی نیز گویند، کرده شود، یا تصغیرش کرده شود، پس همان وقت آن را بواو مفتوحه بدل کرده شود و جو باء ۱۲

ابیات

حرف ده اگر نه میدانی گویمت یاد کن آسانی ؛ حرف علت بود چو با اسکان حرکت ما قبل موافق داں
 فرق در میان حرف ده و لین - ده آن است که حرف علت ساکن بود، حرکت ما قبلش موافقش بود، چون اذین یا لیس، هم
فائدہ حرف علت ساکن حرکت ما قبلش مخالف باشد، چون خوف و ضعف ۱۲
 مضروب را از یضوب باین سبب بنا کردند که در حرکات و سکنت تائیت با یک دیگر مناسبت دارند ۱۲

نگرد، اما معنی ثبوتش را منفی گردانید زیرا که عمل او در معنی است، نه در لفظ تا از یَضْرِبُ، یُضْرَبُ الّا یَضْرِبُ لَکَ یُضْرَبُ الّا تشریح تعلیل، لَنْ یَضْرِبَ واصل لَنْ یَضْرِبَ بود، تون و یا قریب المخرج هم آمده تون را یا کرده، دریا ادغام کردند تا از لَنْ یَضْرِبُ، لَنْ یَضْرِبَ شد، لَنْ یَضْرِبُ الّا از یَضْرِبُ و یُضْرَبُ الّا بنا کردند لَنْ ناصبه در اولش در آوردند آخرش را نصب کرد، علامت نصبی ظهور فحاشات شد در پنج پنج صیغه و سقوط نونات اعرابیه شد در هفت هفت صیغه، و سقوط چیزی نه شد در دو صیغه زیرا که مبنی اند، و المبنی ما لا یتغیر الاخره

بدخول العوامل المختلفة علیه تا از یَضْرِبُ، یُضْرَبُ الّا لَنْ یَضْرِبُ لَنْ یَضْرِبُ الّا شدند

قانون: هر نون ساکن تنوین را در حروف بی ملون ادغام میکنند و جوباً و متحرک را جوازاً در حروف بیون بغنه و در لر بغیر غنه، قانون: هر نون ساکن و تنوین که واقع شود قبل بار مطلقاً آن را بهم بدل می کنند و جوباً قبل از حرف حلقی ظاهر خوانند می شوند و جوباً و قبل از الف نمی آیند و در باقی حروف اخفا کرده آید بیت

حرف حلقی شش بود لے نور عین * همزه، ها و حار و خار و عین و غین

حروف اخفاء

تار و ثار و جیم و دال و زائے و سین و شین * صاد و ضاد و طار و ظار و قاف و کاف بین

اَضْرَبُ (الی اخذ)، را از تَضْرِبُ الّا سوی المتکلم بنا کردند تا لے حرف مضارعت را حذف کردند، ما بعدش ساکن ماند چون ابتدا بسکون محال بود، نظر کردند بسوئے عین کلمه، چون عین کلمه مضموم نبود، لهذا همزه وصلی مسوره در اولش در آوردند آخرش را وقف کردند، علامت وقفی سقوط حرکت در یک صیغه و مقرب نونات اعرابیه شد در چهار صیغه و سقوط چیزی نشد در یک صیغه زیرا که مبنی است و المبنی ما لا یتغیر الاخره بدخول العوامل المختلفة علیه تا از تَضْرِبُ الّا سوی المتکلم اَضْرَبُ شد.

لے قوله در حروف بی ملون، جمله یار و لرو و یم و لام و و او و نون، مثال نون ساکن که ادغام کرده شود در یار چون لَنْ یَضْرِبُ و مثال راجون من تَجْهَر و مثال یم، چون من مَآء و مثال نون چون من یَبِی و مثال لام چون من لَدَا و مثال واو، چون من و دَا و تَجْهَر و مثال نون تنوین، که ادغام کرده شود، در یار چون ذَابِق یَضْرِبُ و مثال راجون مَقْوَر و تَجْهَر و مثال یم چون رَسُول مِّنَ اللّٰهِ و مثال لام چون رِجَالٌ لَّا تُلْهِيهِمْ و مثال واو چون مَن جُوعٍ وَاَسْتَعْجِلُ و مثال نون چون عَاطِلَةٌ تَأْمِيَةٌ لِّهٖ قوله متحرک راجوازا، مثال آن چون اِنَّ الَّذِیْنَ لَا یَزِجُوْنَ کَ اَنَّ نون اَلَّذِیْنَ را حذف کرده، نون را در لام ادغام کنند جا نواست، لهذا در قرآن عظیم بغیر ادغام آمده است ۱۲-

سوال: - یائے اَلَّذِیْنَ که بیشتر ساکن است، پس اگر نون نیز ساکن کرده شود، التغانے ساکنین خواهد شد، و آن ممنوع است

جواب: - التغانے ساکنین آن ممنوع است که علی غیر مرده باشد، و این جا وقت ادغام علی مرده خواهد شد که عبارت است از مرده بودن ساکن اول و مدغم بودن ثانی مع وحدت کلمه ۱۳

لے قبل با مطلقاً الّا نون ساکن که قبل از بار باشد و کلمه نیز واحد باشد چون یَبِی و مثال کلمه متعدد چون مِیْن بَعْدُ و نون تنوین که قبل از بار آمده چون اِنَّا کَیْتَابٌ مِّنْ رَّبِّکَ و قَرَع نون تنوین قبل از بار در یک کلمه باشد یا در دو کلمه متصور نیست از آنکه تنوین در آخر کلمه می باشد، پس اگر بعد از حے با آید بالضرور در ابتدا کلمه دیگر آید و مراد از قول ما نون مطلقاً این که آن نون و بار در یک کلمه باشد، یا در دو کلمه، لیکن این اطلاق و تعمیم بملاحظ نون ساکن است که هر کلمه واحد متصور است نه بملاحظ نون تنوین چرا که در این حالت جز تعدد کلمه صورت دیگر متصور نیست قائم ۱۳

لے قوله قبل از حروف طغنی الّا چون عَتَقُوْهُ و مِیْن یَحْدِی، و مِیْن سَابِغِی و مِیْن خَالِیغ، و مِیْن عَلَیْهِمْ و مِیْن غَاسِقِی ۱۲

لے قوله و قبل از الف نه می آیند، زیرا که الف ساکن می باشد، لهذا اگر نون تنوین یا نون ساکن قبل الف آید، باقی نه خواهند ماند، بلکه نون متحرک کرده شود، یا یکی از الف و نون محذوف خواهد شد ۱۳

قانون: هر امر حاضر معلوم را از فعل مضارع مخاطب معلوم باین طور بنامی کنند که اگر بعد از حذف کردن حرف مضارعه تا بعدش ساکن ماند، همزه وصلی مضموم در اولش در آوردند و چون با بشرطیکه مضارع نیز مضموم العین باشد، و گرنه مکسوره، و اگر تا بعدش متحرک ماند امر، همچون شد بوقف آخر، **اَضْرِبَنَّ** در اصل **اَضْرِبْ** بود، چون نون تأکید ثقیله بدو متصل شد، ما قبلش مبنی بر فتح شد تا از **اَضْرِبْ**، **اَضْرِبَنَّ** شد، **اَضْرِبَانِ** در اصل **اَضْرِبَا** بود، چون نون تأکید ثقیله بدو متصل شد **اَضْرِبَانِ** شد، پس فتح نون را بکسر بدل کردند، برای مشابهت او با نون تشبیه، تا از **اَضْرِبَانِ**، **اَضْرِبَانِ** شد، **اَضْرِبَنَّ** در اصل **اَضْرِبُوا** بود، چون نون تأکید ثقیله بدو متصل شد **اَضْرِبُونِ** شد، پس التقاء ساکنین شد، در میان واو و نون مدغم، اول ایشان مده بود، آن را حذف کرده، ضم ما قبلش را باقی گذاشتند، تا که دلالت کند بر حذفیت واو، تا از **اَضْرِبُونِ** **اَضْرِبَنَّ** شد

۱۷ قول هر امر حاضر معلوم را باید دانست که وقت بنامه امر حاضر معلوم حذف علامت مضارعت ضروری است، و بعد از حذف آن ما بعدی عالی از دو حالت نه باشد، یا متحرک باشد یا ساکن، اگر متحرک باشد بدون آوردن چیزی در اول محض در آخری وقف کرده شود، چنانچه از **تَبِعْتَهُمْ**، **بَعَثْتَهُمْ** و از **تَأْكُرُهُمْ**، **أَكْرَمَهُمْ** و اگر بعد علامت مضارعت ساکن است نظر کنند، بسوی مین کله، اگر مفتوح یا مکسوره است، همزه وصلی در اولش مکسور بیازند چنانچه از **تَهَيَّبْتَ**، **أَهْيَبْتُ** و از **تَسَمَّيْتُ**، **أَسَمَّيْتُ**، و اگر مین کله مضموم باشد، همزه وصلی نیز مضموم بیارند، چنانچه در **تَشْتَمُوهُ**، **أَشْتَمُوهُ** گویند، پس معلوم شد که حاجت بطرف همزه وصلی همان وقت است، که ما بعد علامت مضارع ساکن است، زیرا که ابتدای سکون محال است، لهذا وقت دفع این محال همزه وصلی حذف کرده می شود، چنانچه در **تَهَيَّبْتَ**، **أَهْيَبْتُ**، **تَأْكُرُهُمْ**، **أَكْرَمَهُمْ**، همزه وصلی خواندن روان نیست، اگر چه در کتابت باقی است، بخلاف همزه امر با افعال که آن قطعی است، در کتابت و قرأت اشبات ده واجب است ۱۲

۱۸ قول **اَضْرِبَانِ** شد از سوال: نون تأکید ثقیله با صیغه تشبیه لاتی کرده اند، و نون تأکید خفیفه با و سه جز لاتی نه کردند؟
 جواب: اگر نون تأکید خفیفه با و لاتی کرده، التقاء ساکنین علی غیر مده شده، و الف حذف شده، چنانچه حکم التقاء ساکنین علی غیر مده حذف ساکن اول است اگر مده باشد، پس **اَضْرِبَنَّ** گردیده، و با واحد خود متبسط شده، پس سبب خوف این التباس نون خفیفه در اول ده لاتی نه کردند و این مذمب جهو نومی است، و استدلال ایشان آن است، که ذکر کردیم بخلاف یونس که نزود لاتی نون خفیفه یا تشبیه جائز است، چنانچه ثقیله نزود جهو جائز است و چون که استدلال جهو مبطل مذمب یونس است که با وجود تقاضای قانون حذف الف و الف را باقی میدارد و یونس نیز بنزد جهو اعتراض می کنند که اگر رعایت قانون ضروری است، باید که نون ثقیله نیز با تشبیه لاتی نه کرده شود، زیرا که در صورت نیز اگر الف حذف کرده خواهد شد، التباس با واحد خواهد شد و اگر الف حذف نه کرده، خواهد شد، خلاف قانون لازم خواهد آمد، و اگر بر آن تفصیل زیادتی معنی تأکید ترک رعایت قانون و جوبی با که نه میدارد، و خفیفه نیز چه باک باشد، و اگر رعایت قانون و جوبی ضرور در هر دو بطریق مساوات است، پس با وجود مساوات دلیل تفرقه چیست، و جواب از طرف جهو آن است که التقاء ساکنین علی مده آنست که در آن سر امر باشد. امر اولی این که ساکن اول مده، یا یائنه تصغیر باشد، دوم آنکه ساکن ثانی مدغم باشد، ثالث آنکه کلمه حقیقه واحد باشد و در **اَضْرِبَانِ** ثقیله دو امر موجود است محض امر سوم مفقود است، چرا که نون ثقیله کلمه دیگر است مفید معنی تأکید و در **اَضْرِبَانِ** خفیفه امر اول موجود است، اما دوم دوم مفقود است و گاهی می باشد که اکثر احکام کل میدهند. لهذا در صورت اول بسبب وجود اکثر شرائط علی مده التقاء را حکم علی مده و او نیز در ثانی بسبب وجود اکثر شرائط علی مده غیر مده قرار دادند، و چون حکم علی غیر مده ده سه جاری کرده شود، التباس با واحد خواهد شد، لهذا در ابتداء نون تأکید خفیفه با و لاتی نه کرده شود، تا که منظور مذکور لازم نیاید و باین تفصیل و جرفرق ظاهر گردید، باز یونس مورد نمود، و گفت قاعده لا کتو حکوا المکل درین جا مسلم نیست، زیرا که التقاء ساکنین علی مده آنست که جمیع شرائط آن یافته شوند، و اگر یکی کم گردید علی غیر مده است. پس **اَضْرِبَانِ** شد و **اَضْرِبَانِ** مخفف هر دو در غیر مده بودن مساویته الاقدام اند، پس کمال امر چنان ماند که پیشتر گفتیم یعنی حذف الف یا التقاء مده، مع تقاضای قانون جوبی عدم التقاء را بسبب حصول معنی تأکید یا اعتدال بقلمت شرائط در یکی و کثرت در دیگری پس در امثالی این چنین اعتباری ندارد و همان دلیل که از جانب جهو ذکر کرده شده است، بعین دلیل است بر آنست ایشان بر عدم حقوق نون خفیفه با صیغه جمع مؤنث غائبات و مخاطبات چرا که خفیفه فرع ثقیله است و بعد لحوق خفیفه، الف فاصل میان نون همیری و نون تأکید خفیفه بر آنست اتیاح اصل بالضرور آورده خواهد شد، پس باز التباس و منظور مذکور لازم خواهد آمد ۱۲

فتحه داده سوم جایایے تصغیر ساکنه آوردند تا از مضرب، مَضْرِبٌ شد مضرب را از مضرب بنا کردند مضرب فعل مضارع معلوم بود، و چون خواستند که اسم آله صغری بنا کنند یایے حرف مضارعت را حذف کرده بجایش میم مکسوره علامت اسم آله صغری در آورده، ما قبل آخر افتحه داده تنوین ممکن علامت اسمیت در آخرش در آوردند تا از مضرب مضرب شد مضربان مثل ضاربان است مضارب را از مضرب بنا کردند حرف اول و ثانی را فتحه داده سیوم جا الف علامت جمع مکسر در آورده، حرفی که بعد از الف علامت جمع مکسر شد آن را کسره داده، تنوین ممکن علامت اسمیت را حذف کردند برایے منع صرف تا از مضرب، مضارب شد، مَضْرِبٌ را از مضرب بنا کردند حرف اول راضمه و ثانی را فتحه داده، سیوم جایایے ساکنه علامت تصغیر در آورده، حرفی که بعد از یایے ساکنه علامت تصغیر شد آن را کسره دادند، تا از مضرب، مَضْرِبٌ شد مضرب بنا کردند تا مضموم که بفتح ما قبل در آخرش در آورده، اعراب را برتا آخر کلمه است جاری کردند تا از مضرب، مضوبه شد مضوبتان مثل ضاربتان است، مضارب را از مضوبه بنا کردند حرف اول و ثانی را فتحه داده سیوم جا الف علامت جمع مکسر در آورده، حرفی که بعد از الف علامت جمع مکسر شد آن را کسره داده، تاے وحدت تنوین ممکن علامت اسمیت را حذف کردند برایے ضدیت منع صرف تا از مضوبه، مضارب شد مضوبه را از مضوبه بنا کردند حرف اول راضمه و ثانی را فتحه داده سیوم جایایے ساکنه علامت تصغیر در آورده حرفی که بعد از یایے ساکنه علامت تصغیر شد آن را کسره دادند، تا از مضوبه، مَضْرِبٌ شد مضرب را از مضرب بنا کردند چهارم جائے الف علامت اسم آله کبرئے در آوردند تا از مضرب، مضارب شد مضربان مثل ضاربان است، مضارب را از مضرب بنا کردند حرف اول و ثانی را فتحه داده، سیوم جا الف علامت جمع مکسر در آورده، حرفی که بعد از الف علامت جمع مکسر شد آن را کسره داده، الف را بیا بدل کرده تنوین ممکن علامت اسمیت را حذف کردند، برایے منع صرف، تا از مضرب، مضارب شد،

قانون :- هر الف که حرکت ما قبلش مخالفش شود، آن را بوق حرکت ما قبل بحرف علت بدل کنند و جایا مَضْرِبٌ را از مضرب بنا کردند حرف اول راضمه و ثانی را فتحه داده سوم جائے یایے ساکنه علامت تصغیر در آورده، حرفی که بعد از یایے ساکنه علامت تصغیر شد، آن را کسره داده الف را بیا بدل کردند تا از مضرب مَضْرِبٌ شد مضرب را از مضرب بنا کردند حرف مضارعت را حذف کرده، بجایش همزه مفتوحه علامت اسم تفضیل مذکور در آورده، عین کلمه را فتحه داده تنوین ممکن علامت اسمیت در آخرش مقرر نمودند، برایے منع صرف تا از مضرب، مضرب شد، بناے مضربان، آخریون مثل بناے ضاربان و ضاربون

ما قبل الف را بیا بدل کردند و مثال الف بدل شدن، بیا مضرب و فتحه که مضارب بنا کنند سوم جا الف علامت جمع مکسر آوردند، آن حرفی که بعد از الف علامت جمع مکسر شد آن را کسره دادند پس ما قبل زیر آن را بیا بدل کردند، مثال الف بدل شدن بود چون مضرب باضم مجهول مضارب چون مجهول بنا کردند حرف اول راضمه دادند الف را بیا بدل کردند، مضرب شد ۱۲

است اصْطَابُ، مثل مَضَارِبِ اسم آله صغری است اُصْطِیْبِ مثل مُصْطِیْبِ اسم آله صغری است، مگر درین جاتنوبین مقدره را ظاهر نمودند، ضَرْبِی را از اَضْرَبِ بنا کردند، همزه مفتوحه علامت اسم تفضیل مذکور را حذف کرده، فاکلمه را ضمه داده، عین کلمه را ساکن کرده الف مقصوره علامت اسم تفضیل مؤنث بفتح ما قبل در آخرش در آورده، تنوین تمکن علامت اسمیت در آخرش مقدر نمودند، برائے منع صرف تا از اَضْرَبِ، ضَرْبِی شد ضَرْبِیَّان یا تنوین مقدره یا هر دو که در واحد بود، در آخرش در آوردند تا از ضَرْبِی، ضَرْبِیَّان شد.

قانون: هر الف مقصوره، سیّوم، جابدل از و او یا اصلی که اماله کرده نه شود، وقت بنا کردن تشبیه و جمع مؤنث سالم آن را با و مفتوحه بدل کنند و جو با و غیرش را بیاد ممدوده اصلی را ثابت دارند و تائینته را با و بدل کنند و جو با و در غیر ایشان هر دو وجه خواندن جائز است، ضَرْبِیَّاتُ را از ضَرْبِی بنا کردند الف مقصوره را بیائے

۱۱ قول قانون الا بالذات اذین قانون بیان ابدال الف مقصوره ضَرْبِی است، بیا، وقت بنا تئینه و جمع مؤنث سالم. اما بیان حکم الف مقصوره سیوم جایگم زمانه و اصلی آن الف مقصوره یا احکام ممدوده اصلی، خواه تائینته خواه الحاقه، طرد الباب است ۱۲

۱۲ قول الف مقصوره الف مقصوره آن است، که بعد آن همزه نه باشد ۱۲

۱۳ قول سیوم جابدا اجزای است از اصاعداز سیوم جابدا، زیرا که حکم آن تحت قوله در غیر حکم ایشان مذکور است ۱۲

۱۴ قول بدل از و او الف اجزای است از الف مقصوره که مبدل باشد از یار ۱۲

۱۵ قول یار اصلی که اماله کرده نشود الف یعنی بمقابله حرف اصلی باشد. لیکن بسبب فقدان شرائط اماله کرده نه شود، معنی اماله میل دادن فتح بسوئے کسر و الف بسوئے یار پس خارج شد آن اصلی که دران اماله جائز است. مثل اول عصمت که در وقت تشبیه عصمتان. عصمتان زیرا که الف عصمتا سیوم جابدل از و او است چرا که در اصل عصمت بود، و بقانون قائل، عصمتا شده است، و مثال ثانی ابی و قتیقه علم کسی باشد، چرا که این الف مقصوره اصلی است، چرا که معنی اصلی درین جا آن است. که بمقابله لام کلمه باشد، نیز بدل از و او و یا نباشد، و درین جا چنین است، و نیز اماله کرده نمی شود، پس در وقت تشبیه و جمع الحوان و الحوان خوانده خواهد شد ۱۲

۱۶ قول و غیرش را بیا یعنی در غیر هر دو قسم مذکور بالا الف مقصوره را بیا بدل کرده شود، مثال غیر اول چون ضَرْبِی و مصطفی اما الف ضَرْبِی پس ازین که نه مبدل از و او است چنانچه ازینان آن معلوم میشود که در سیوم جابدا است. بلکه چهارم جا واقع است، پس در حالت جمع و تشبیه ضَرْبِیَّان و ضَرْبِیَّات خواهد شد اما الف مصطفی پس اگر چه بدل از و او است. لیکن در سیوم جابدا نیست، پس سیوم جابدل از و او نه شد، لهذا مصطفیان، مصطفیات خوانده شد مثال غیر ثانی لے غیر آن اصلی که اماله کرده نه شود، چون بلی و تئنه که علم کسی باشد، چرا که الف مقصوره بلی اگر چه اصلی است، زیرا که بمقابله لام کلمه است مگر اماله این جائز است. پس خارج شد از قول یا اصلی که اماله کرده نه شود و تشبیه و جمع بلیان و بلیات آید ۱۲

۱۷ قول ممدوده اصلی الامر از اصلی اینکه بمقابله سوف اصلی باشد و بدل از و او بیا نیز نه بود، چون قرآءه که در حالت تشبیه و جمع قرآءان و قرآءات خواندن واجب است ۱۲

۱۸ قول ترک تائینته را با و بدل کنند و جو با الف چنانچه در حمراوا - حمراوان - حمراوات خواندن واجب است ۱۲

۱۹ قول و در غیر ایشان لے در غیر ممدوده اصلی در غیر ممدوده تائینته هر دو وجه خواندن لے ثابت داشتن و با و بدل نمودن جائز است، مثال غیر ممدوده اصلی کساءان، کساءات. چرا که اگر چه ممدوده لام کلمه است، مگر بدل است از و او، که در اصل کساء بود، هم چنین است در کساءان و در کساءات زیرا که اگر چه لام کلمه است مگر بدل است از و او، که در اصل بود و مثال غیر ممدوده تائینته و اصلی چون حلیاءان و حلیاءات، چرا که این ممدوده نه بمقابله لام کلمه است و نه برائے تائینته. بلکه برائے الحاق عَلَیْتُ بقوطا پس آورده شده است ۱۲

۲۰ فاعله، همزه که در آخر الف ممدوده می باشد در اصل الف مقصوره بود، و چون الف ممدوده در ما قبلش آوردند و الف جمع شد فاعله است که تئنه که در الف جمع شد تائینی را به همزه بدل کنند، لهذا ثانی را به همزه بدل کردند اکنون ممدوده فی الحقیقه آن همزه است که در آخر است اما چون که درازی آواز با قبلش حاصل شده است لهذا بعضی آن مقصوره را بدل لحاظ همزه و بعضی مجموع هر دو الف ممدوده می گویند فافهم ۱۲

عنه فرق در میان الف مقصوره و الف ممدوده. مقصوره در لغت بند شدن را گویند و در اصطلاح آن الف باشد که بعد او همزه نه باشد، چون موسی ممدوده در لغت دراز شدن را گویند و در اصطلاح آن الف که بعد او همزه باشد، چون اذآءه ۱۲ حضور بخش عقی الله عنه، قلات داله

همزه مفتوح بسکون فار کلمه در اولش در آورده، یائے واحدة را حذف کرده، الف ممدوده علامت جمع مذکر مکسر بفتحه ماقبل در آخرش در آورده، تنوین ممکن علامت اسمیت را حذف کردند، برائے منع صرف آشرفاً شد آشرفه از شریف بنا کردند، همزه مفتوحه بسکون فار کلمه در اولش در آورده، یائے واحدة را حذف کرده، تائے متحرک بفتحه ماقبل در آخرش در آورده اعراب را بر تاء که آخر کلمه است جاری کردند، آشرفه شد، شریفه از شریف بنا کردند، تائے متحرک علامت تانیث بفتحه ماقبل در آخرش در آورده، اعراب را بر تاء که آخر کلمه است جاری کردند، شریفه شد، بنائے شریفان و شریفات مثل بنائے صاریبان و صاریبات است، شرایف از شریفه بنا کردند، سیوم جا الف علامت جمع مؤنث مکسر بفتحه ماقبل در آورده، حرفی که بعد از الف علامت جمع مؤنث مکسر شد، آن را کسره داند، تائے وحده و تنوین ممکن علامت اسمیت را حذف کردند، برائے ضدیت منع صرف تا از شریفه، شرایف شد، پس یائے واقع شد بعد از الف مفاعل آن را به همزه بدل کردند، تا از شرایف، شرایف شد، قانون: هر حرف علت که واقع شد، بعد از الف مفاعل آن را به همزه بدل کنند و جو با، زائده را مطلقاً و اصلی را بشرط تقدم حرف علت بر الف مفاعل.

شریف، شریفه از شریف و شریفه بنا کردند، و شریفه صیغه کبر آن بودند، چون خواستند که صیغه مصغر آن بنا کنند، حرف اول را ضمه و ثانی را فتنه داده، سیوم جائے یائے ساکنه علامت تصغیر در آورده، حرفی که بعد از یائے ساکنه علامت تصغیر شد، آن را کسره دادند، تا از شریف و شریفه شریف و شریفه شدند، پس دو حرف از یک جنس بهم آمده، اول ساکن، ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند، تا از شریف و شریفه شریف و شریفه شدند.

ختم شد ثلثی مجرد و شروع شد ثلثی مزید فیہ

۱۱ قولہ بعد از الف مفاعل الی بوقت وزن صوری آن که حرف علت متقابلہ میں مفاعل گردد ۱۲
 ۱۳ قولہ زائده را مطلقاً الی مطلقاً حرف علت اگر زائده است به همزه بدل کرده شود، مطلقاً قبل از الف مفاعل حرف علت باشد یا نه باشد و مثال
 الف چون در رسالت، مسائل دیائے چون در شریفه، شرافت و او چون در عجبونہ، عجاظ چون در زائده حرف علت بر الف مفاعل شرط
 نیست، لهذا در دریں هر سه امثله میں مفاعل را به همزه بدل کرده شد است ۱۲
 ۱۴ قولہ و اصلی را بشرط تقدم حرف علت الی حرف علت مذکور اگر اصلی است نه زائده، پس آن را همان وقت به همزه وصل بدل کرده شود، که قبل از
 الف مفاعل نیز حرف علت باشد، بخلاف الجنس چون بواضع یا موافق الجنس باشد چون قوائل و اگر قبل از الف حرف علت نه باشد ابدال حرف
 علت میں مفاعل به همزه روانه بود، چون مقاول و میثاع و مثال الف دریں جا منقور نیست ۱۳
 (فائده) وزن بر سه قسم است صرفی و صوری و عرضی وزن صرفی تقابل حرکات و سکنات باشد بصورهما بلحاظ زائده و اصلی چون شرایف بوزن
 مفاعل و از صوری تقابل حرکات سکنات باشد بصورهما بغیر لحاظ زائده و اصلی چون شرایف بوزن مفاعل و عرضی تقابل حرکات و سکنات
 باشد، مطلقاً بغیر لحاظ زائده و اصلی چون شریف بوزن فَعُول ۱۴

باب اول

صرف صغیر ثلاثی مزید فیہ صحیح از باب افعال چون الاکرام بزرگی دادن

يُكْرِمُ، تُكْرِمُ، أَكْرِمُ، تُكْرِمُ را از اَكْرَمَ بنا کردند یک حرف از حروف اتین مضمومه در اولش در آورده
 آخر را کسر داده. ضممه اعرابی در آخرش در آورده تا از اَكْرَمَ، يَأْكُرِمُ، تَأْكُرِمُ، اُدْكُرِمُ، نَأْكُرِمُ شد.
 پس در واحد متکلم دو همزه بهم آمده، این معسکه بود، لهذا همزه ثانی را علی خلاف القیاس حذف کردند و در
 باقی صیغها نیز طرد اللباب تا از يَأْكُرِمُ، تَأْكُرِمُ، اُدْكُرِمُ، نَأْكُرِمُ، يَكْرِمُ، تُكْرِمُ، اَكْرِمُ، تُكْرِمُ شدند
 اَكْرَمَ را از تَكْرِمُ السوئے المتکلم بنا کردند، تا آن حرف مضارعت را حذف کردند، مابعدش متحرک ماند
 امر همون شد بوقف آخر، علامت وقفه سقوط حرکت شد، در یک صیغه، و سقوط نونات اعرابیه شد
 در چهار صیغه و سقوط چیزی نه شد، در یک صیغه زیرا که مبنی است و المبنی ما لا یتغیر الخ تا از تَأْكُرِمُ
 سوئے المتکلم اَكْرَمَ الخ شد

قانون هر همزه زائده که واقع شود، در اول کلمه وصلی باشد یا قطعی، حکم وصلی این که در درج کلام متحرک
 شدن مابعد بیفتد، و حکم قطعی عکس این است، همزه قطعی هشت قسم است، همزه باب افعال و واحد متکلم

له قول از باب افعال الخ قبل ازین هر چه ابواب ثلاثی مجردند هشت تعبیر آنها ماضی و مضارع هر یک کرده است، و اکنون تعبیر هر باب غیر ثلاثی مجرد بوزن
 مصدر آن ماضی می کند، و هجش آن که معاصر ابواب ثلاثی مجرد در وزن معین نیست، زیرا که سماعی اند و قیاسی، لهذا برای تمیز هر یک از دیگر تعبیر هر
 باب بوزن ماضی و مضارع آن باب می کنند، چنانچه در اول بغتة المعین فی الماضی و کسرها فی الغابور در دروم بفتح اول و ضم ثانی در سوم بکسر اول
 و فتح ثانی، در چهارم بفتح اول و در پنجم بکسر اول و ششم بضمها. بخلاف غیر ثلاثی مجرد، که معاصر آنها قیاسی اند، پس مصدر فعل یَفْعَلُ برفعال و افتتحک
 یَفْتَحِلُ برفتعال آید و اما قدس علیه البواقی - لهذا تعبیر آن نیز با وزن مصدر می کنند و آنچه مصدر تَعَلَّ یَفْعَلُ تَفَعَّلَ آمده است، در اول
 تفعیل بود و آنچه در فاعل، یَفْعَلُ، و فِی تَعَالِ آمده است، قلیل است و قلیل را انقباضه نیست ۱۲

له قول علی خلاف قیاس الا چه که قیاس آن است که ثانی را با اول بدل کرده شود، چنانچه در قوانین هموز ذکر خواهد کرد ۱۳
 له قول بنا کردند الخ در کردنش بسوئے اصل که تا کومر بود، زیرا که مبنی منزه را وقتی که از همزه بنا کرده شود، بسوئے اصل زده می شود، اگر از اصل خود
 برگشته باشد، و چون تا کومر را بسوئے اصل زد کردند، همزه قطعی باز آمده و بعد حذف ثانی مضارعت ابتدا امر به همزه مفتوحه شد، پس امر همول
 شد، بوقف آخر ۱۴

له قول هر همزه زائده الخ برای هر یک از قطعی وصلی بودن همزه در اول کلمه و بودن آن در غیر متقابله فاکله شرط است، پس اگر در اول کلمه آید، مگر متبایله فا
 کله مثل همزه اَدَّخَرَ را قطعی گفته شود، نه وصلی، پس بقول زائده احتراز شد از هموز الفار ۱۲

له قول وصلی و وصلی را وصلی ازان گویند، که مابعد را با قبل خود موصول کرده، و خودش را مذبذبی گردد ۱۳

له قول یا قطعی الخ چونکه حذف نمی گردد، و مابعد خود را از مابعد خود قطع می کند، ازین جهت آن را قطعی نامند ۱۴

له قول افعال الخ مصدر باشد، خواه ماضی، خواه امر ۱۲

له قول واحد متکلم الخ برای هر باب که باشد از هفت اقسام ۱۳

له یعنی همزه وصلی در دو جا ساقط شود، اول در وسط کلام آید، چون اَلْحَمْدُ، وَالْحَمْدُ، اِخْوَابٌ، فَاخْوَابٌ دوم متحرک شدن مابعد چنانچه در اختم
 اگر تا راضا کرده، در صداد انغام کنند، خصم شود، همزه ساقط شود ۱۴ جمله عزیز قاسمی

و اسم تفضیل و جمع و اعلام و بنا، و فعل تعجب و استفهام و ما سوائے ایشان و صلی است،
 قانون ہر باب کہ ماضی او چہار حرفی باشد در مضارع معلوم او حرف اتین را حرکت ضمہ می دهند و جو با
 باب دوم صرف صغیر ثلاثی مزید فیہ صحیح از باب تفعیل چون التصریف گردانیدن
 باب سوم صرف صغیر ثلاثی مزید فیہ صحیح از باب مفاعلہ چون المضاربتہ با یک دیگر زدن
 باب چہارم صرف صغیر ثلاثی مزید فیہ صحیح از باب تفعّل چون التصرف دست اندازی کردن در کارے
 قانون ہر باب کہ در اول ماضی او تائے زائدہ مطرودہ باشد در ماضی مجہول او حرف اول و ثانی را ضمہ و
 ماقبل آخر را کسر می دهند و جو با،

قانون ہر باب کہ در اول ماضی او تائے زائدہ مطرودہ باشد در مضارع معلوم او ماقبل آخر را بر حال می
 دارند و جو با و اگر تائے زائدہ مطرودہ نباشد کسر می دهند سوائے ابواب ثلاثی مجرد،
 قانون ہر تائے مضارعت کہ داخل شود بر تائے تفعّل یا تفاعل یا تفعّل در مضارع معلوم او حذف
 یکے جائز است،

باب پنجم صرف صغیر ثلاثی مزید فیہ صحیح از باب تفاعل چون التصاربتہ با یک دیگر زدن

۱۱ قول جمع الہ مثل ہمزہ لفظ اصحاب و اشرف و اعلام مردانند آنها ۱۲

۱۳ قول اعلام الہ مثل ہمزہ لفظ اہل احوال و اسماعیل و اسحق و غیرہا ۱۴

۱۵ قولہ و بنا لہ ہمزہ بنا آن گویند کہ آن کلمہ کہ در آن ہمزہ است جہی باشد، و نیز چنان باشد کہ اگر ہمزہ حذف کردہ شود، معنی کلمہ فاسد گردد مثل ہمزہ
 اِنَّ وَاَنْ وَاَنْتَ وَاَمْثَالِهَا ۱۶

۱۷ قولہ و ما سوائے ایشان و صلی است الا سہ ہر آن ہمزہ کہ زائدہ نیز باشد در اول کلمہ نیز لیکن ہشت قسم مذکور باشد و صلی است چنانچہ ہمزہ مصدر
 و ماضی و امر باشد اِخْتَالَ ثَلَاثًا ۱۸

۱۹ قولہ ماضی او چہار حرفی باشد الا باید دانست کہ ضربان وقت اطلاق ثلاثی سہ حرف اصلی مراد می دارند بدوں زائدہ و وقت اطلاق رباعی گاہے ہر
 چہار اصلی دارند و گاہے تعداد حروف مراد میگیرند، خواه ہر چہار اصلی باشند، یا بعضی اصلی و بعضی زائدہ در این جا عدد چہار حروف مراد است
 پس شامل شد این قانون رباعی مجرد باب افعال و تفعیل و مفاعلہ را، و خارج شد آن باب کہ در ماضی او تعداد حروف زائدہ از چہار باشد
 چنانچہ یَتَصَوَّفُ وِیَتَكْتَسِبُ و مثال آن کمتر از چہار باشد، چنانچہ در مجرد است ثلاثی، چرا کہ درین ہر دو صورت علامت مضارع مفتوح گردد ۱۲

۲۰ قولہ ہر باب الہ یعنی در تائے ماضی مجہول باب تفعّل و تفاعل و تفعّل از ماضی معلوم حرف ثانی نیز مفہوم گردانیدہ شود ۱۳
 ۲۱ قولہ ہر باب کہ در اول ماضی او الہ باید دانست کہ ماقبل آخر مضارع معلوم، در بعضی ابواب ثلاثی مجرد مفہوم، و در بعضی کسور و در بعضی مفتوح
 میباشد چنانچہ یَتَصَوَّرُ وِیَتَصَوَّبُ وِیَتَحَلُّوْ و در مزیدات سہ نیز در بعضی مفتوح و در بعضی کسور، چون یُکَوِّرُ وِیَتَصَوَّفُ و در رباعی مجرد
 کسور می باشد، و در مزیدات سہ نیز در بعضی مفتوح، و در بعضی کسور چون یَتَدَحَّوْرُ وِیَتَعَشَّوْرُ، پس ہا میں قانون ضبط حرکت ماقبل

آخر مضارع معلوم بخوبی واضح گردید، و ہمہ دم انضباط مرفوع گردید، بدین سوال کہ قبل بنائے مضارع معلوم، در ماضی معلوم سہ نظر
 کردہ شود، اگر تائے زائدہ مطرودہ در سہ موجود است، حرکت ماقبل آخر مضارع معلوم چنان مانند کہ در ماضی معلوم بود، چنانچہ در

تَصَوَّفُ وِیَتَصَوَّبُ و در تَضَارِبُ و در تَدَحَّوْرُ وِیَتَدَحَّوْرُ و اگر در اول ماضی تائے زائدہ
 مطرودہ نہ باشد، ماقبل آخر مضارع معلوم کسور مانند اُتَمَّا، چنانچہ در اَظْمَرَ وِیَتَسَوَّرُ و در

اِکْتَسَبَ وِیَتَسَلَّوْ و المباحی ماقبل آخر مضارع معلوم ابواب ثلاثی مجرد سہ
 است، پس ہلئے کہ مفتوح کسور است، مفتوح باشد و کسور کسور و در مفہوم
 مفہوم پس حاصل این کہ ماقبل آخر مضارع ابواب ثلاثی مجرد سہ است و در
 تفعّل و تفاعل و تفعّل مفتوح و در باقی کسور ۱۴

باب ششم صرف صغیر ثلاثی مزید فی صحیح از باب اِفتعال چون اَلَا كِتَابٌ بگویش حاصل نمودن
قانون هر بابی که در اول ماضی او همزه وصلی باشد در ماضی مجهول او حرف اول و ثالث را ضمّه و ما قبل آخر
را کسر می دهند و جو بیا.

قانون هر دو ویای غیر تبدل از همزه که واقع شود، مقابله فاکلمه باب اِفتعال یا تفاعل یا تفعّل آنرا
تا کرده، در تا ادغام می کنند و جو بیا بر اکثر لغت اهل حجاز در اِفتعال و بر بعضی لغت اهل حجاز در تفعّل و
تفاعل مگر اِتَّخَذَ يَتَّخِذُ شاذ است.

قانون اگر یکی از سین شین که واقع شود مقابله فاکلمه باب اِفتعال تائے و راجعش فاکلمه کرده جوازاً
جنس را در جنس ادغام می کنند و جو بیا،

قانون اگر یکی از صاد، ضاد، ط، ظ واقع شود، در مقابله فاکلمه اِفتعال تائے و راطا کنند و جو بیا پس اگر
مقابله فاکلمه ط است ادغام واجب است، و اگر ظ است اظهار یک طرفه و ادغام دو طرفه یعنی ط را ظا کردن و عکس
و جاز است، و اگر صاد، ضاد باشد اظهار ادغام یک طرفه یعنی ط را صاد، ضاد کردن جاز است و عکس او

له قوله هر باب الا باید دانست که طریق بنائے ماضی معلوم بست و در ابواب از ماضی معلوم در سه قوانین مضبوط است، یکی پیشتر گذشت و آن شش ابواب
ثلاثی مجرد در بائی مجرد و افعال و تفعیل و مفاعله را شامل و دوم قبیل از بی مذکور گشت و آن تفاعل و تفعّل را شامل است و مضبوط باقی در ابواب
در این قانون بیوم است، یعنی باقی هفت ابواب ثلاثی مزید و دو باب رباعی مزید که در ابتدا هم همزه وصلی می باشد ۱۲

له قوله غیر تبدل از همزه الا حتماً است ازان داد و یا که مبدل باشد از همزه چرا که اگر مبدل باشد بر حال مانند این که تا گردیده در جنس مدغم گردد و ازین
و جبراً اِتَّخَذَ يَتَّخِذُ شاذ گویند ۱۳
له قوله فاکلمه الا مثال و او چون اِتَّخَذَ که در اصل اِدَّخَعَ، و اِتَّخَذَ در تَوَعَّدَ و اِتَّخَذَ در تَوَاعَدَ و مثال یا چون اِتَّخَذَ در اِتَّسَرَّ و اِتَّسَرَّ
در تیسر و اتاسر و تیا سر ۱۴

له قوله بر اکثر لغت اهل حجاز الا باید دانست که غیر اهل حجاز ابدال داد و یا سه فاکلمه اِفتعال و تفاعل و تفعّل تا اگر چه از همزه مبدل نه باشد، روان می
دارند، چنانچه اهل حجاز در مبدل از همزه - اما اهل حجاز پس اکثر آنها وقت وجود شرط فقط در اِفتعال ابدال و ادغام واجب می گویند و اقل آنها در تفاعل
و تفاعل فقط و چون بعضی اهل حجاز در اِفتعال و بعضی دیگر در تفاعل و تفاعل قابل بوجوب ابدال و ادغام بود پس صادق اند که مذموب اهل حجاز مطلقاً و بر
ابدال ادغام است، در هر سه ابواب. لهذا در قانون حکم بوجوب ابدال مجملاً ذکر نموده، بعد ازان تفصیل مذموب اکثر و اقل ذکر نموده است ۱۵

له قوله مگر اِتَّخَذَ يَتَّخِذُ شاذ است الا زیرا که اخذ بعد اجرائے و بر اِفتعال اِتَّخَذَ گردید و بقانون ایماناً، ایتخذ شد و چون مستعمل اِتَّخَذَ
است نه ایتخذ معلوم گردید که یا را تا کرده، در تا ادغام کرده اند، لیکن چونکه غیر مبدل بودن داد و یا از همزه شرط است در قانون و آن شرط درین جایز است
شده است لهذا اِتَّخَذَ شاذ گردید، و این شده و ذوقی است که اصلے اخذ گفته شود، و اگر اصلے ایتخذ قرار داده شود، چنانچه مذموب بعضی است - بعد
اجرائے بر اِفتعال و ادغام تا در تا اِتَّخَذَ خواهد گردید، بغیر شذوذ، و ازین جا گویند که اِتَّخَذَ را بخوبی بیان کن که شذوذ هم لازم نه یا مد ۱۶

له قوله فاکلمه کرده الا چنانچه در استم و اشتبه، اشمع و اشبه خوانند ۱۷

له قوله و جو با الای هر گاه تا را جنس فاکلمه شود ادغام واجب است - اما قبل از تخمین نفس تخمینس جاز است نه واجب بعد تخمینس ترک ادغام ممتنع است ۱۸

له قوله ادغام واجب است الا چنانچه در طلب بعد اجرائے بر اِفتعال، اطلب بطائے مشد و واجب است ۱۹

له قوله ط را ظا کردن الا چنانچه در ظلم، اظلم ۲۰

له قوله عکس او الا یعنی ط را ظا کردن جاز است، چنانچه در مثال مذکور اظلم خوانند یا نوا است ۲۱

له قوله صاد کردن الا یعنی در صبر و صبرک بعد اجرائے بر دو در اِفتعال، اصطب، اضطرب و اصتبر و اصتبرک خوانند یا نوا است ۲۲

له قوله و عکس الی صاد، ضاد را ظا کردن جاز نیست پس اظبر و اظبرک در دو ممتنع است ۲۳

قانون اگر یکے از دال، ذال، زار واقع شود مقابلہ فاکلمہ باب افتعال تائے سے رادال کردہ و جوباد ر
 دال ادغام می کنند و جوباً، و ذال مثل ظا و زار مثل صاد و ضاد است،
 قانون اگر تار واقع شود مقابلہ فاکلمہ افتعال اظهار یک طرفه و ادغام دو طرفه جائز است، مگر تار را تار
 کردن اولی است،

قانون اگر یکے از ده حروف مذکور بالا واقع شود، مقابلہ بین کلمہ باب افتعال تائے سے راجنس عین
 کلمہ کرده بجواز ادغام می کنند و جوباً، و اگر تار واقع شود، ادغام جائز است و اگر یکے از حروف مذکره واقع
 شود مقابلہ فاکلمہ باب تفاعل یا تفاعل تائے آنها را جنس فاکلمہ کرده بجواز، ادغام می کنند و جوباً و اگر
 تا باشد ادغام جائز است،

قانون اگر یکے از یازده حروف مذکورہ و رادالون بعد از لام تعریف واقع شود، لام راجنس ایشان کرده
 و جوباً، ادغام می کنند و جوباً، و اگر یکے از ایشان بعد از لام ساکن غیر تعریف واقع شود، لام راجنس ایشان

۱۱ قولہ دال کردہ الی چنانچہ در ادتخو، اذتخو واجب است ۱۲

۱۳ قولہ ذال مثل ظا را الی اظهار و ادغام دو طرفه یعنی دال را ذال کردن جائز است پس در اذتخو - اذتخو - اذتخو - اذتخو جائز است ۲
 ۱۴ قولہ ذال مثل صاد و ضاد است، لے اظهار هر دو و ادغام یک طرفه یعنی دال را ذال کردن جائز است و لکے یعنی ذال را دال کردن جائز نیست، چنانچہ در
 اذتخو، اذتخو، اذتخو، اذتخو جائز است ۱۲

۱۵ قولہ ادغام دو طرفه الی چنانچہ در اثبتت، اثبتت، اثبتت جائز است ۱۲

۱۶ قولہ مگر تار را الی زیرا کہ اربع زائده حاصل بہتر است از مکس اما اثبتت، و اثبتت جائز است ۱۲

۱۷ قولہ مذکورہ بالا الی ثار، دال، ذال، زار، سین، شین، صاد، ضاد، طا، ظار ۱۲

۱۸ فوراً بجواز الی ابدال تائے باین کلمہ جائز است نہ واجب ۱۲

۱۹ و جوباً الی بعد ابدال ادغام واجب است، چنانچہ در اختمت، خصم دور اکتظو، کظم دور انصتو، نصو خواهد گردید ۱۲

۲۰ قولہ و اگر تار واقع شود الی چنانچہ در قتل، اقتتل و قتل جائز است ۱۲

۲۱ قولہ کلمہ باب تفاعل الی چنانچہ تائے افتعال جنس با بعد می گردید وقت وقوع حروف مذکره موقع میں افتعال ہم چنین تائے تفاعل
 و تفاعل نیز جنس با بعد خود می گردید وقت وقوع حروف مذکره موقع تائے ہر دو ۱۲

۲۲ قولہ جنس فاکلمہ کردہ الی چنانچہ سکتا سکتا سکتا سکتا تار دال در اول و دال در ثانی کردہ حرکتش را ملاف کردہ ادغام کردہ شود، بسبب تعدد ابتدا بسکون
 ہمزہ وصلی در اول آورده شود و اذتخو، و اذتخو خواندہ شود، ہم چنین در سکتا سکتا و سکتا سکتا، اذتخو و اذتخو، اذتخو و اذتخو
 خواندہ شود ۱۲ ۲۳ قولہ یازده حروف مذکورہ الی من تائے کہ یازدهم است در ذکر ۱۲

۲۴ قولہ رادون الی کہ جملہ بیژہ حروف خواهد گردید ۱۲

۲۵ قولہ بعد از لام تعریف الی بعد لامیکہ نگہ را معرفہ گرداند یا بر معرفہ تر زمین کلام آید ۱۲

۲۶ قولہ و جوباً الی لام ساکن کہ قبل از بیژہ حروف آورده است یا لام تعریف باشد یا غیر لام تعریف، اگر لام تعریف است، ابدال سے با جنس با بعد نیز
 واجب است و ادغام نیز چنانچہ اذتخو، اذتخو، اذتخو، اذتخو خواندن واجب است، و ہمیں حکم باقی اسطہا و لیست ۱۲

۲۷ قولہ ساکن غیر تعریف الی لے لے قبل از حروف مذکورہ واقع شدہ است لام تعریف نیست، جائز است کہ جنس با بعد کردہ شود، و بعد جنس ادغام واجب
 است لیکن جواز جنس در غیر راست، چہ کہ لام ساکن اگر با قبل را افتادہ است ابدال سے بر او نیز ادغام اولی در ثانیہ ہر دو واجب است، مثل جوانے در بلج سئل
 بسئلت جائز است اگر بموجب سماع قرأت بئ سئلت باید خواند، و مثل وجوبی چون حقل دبت و ذنی جملتا ۱۲

سوالی، حکم قانون مذکورہ در قول ہاری تعالی بئ ذان ابدال ادغام ہر دو واجب باید بود، حالانکہ ہر دو متضخ اند و ہمیشہ چسیت ؟

جواب: در میان لام، و رار بئ ذان سکتہ است و سکوت آن فرض است۔ قانون مذکورہ وجوبی بود، پس رعایت فرض مقدم است و وجوب قنصر و ذکر ۱۲

عوضش تائے متحرکه بفتح ما قبل در آخرش در آورده، اعراب را برزنا که آخر کلمه است جاری کردند عِدَّةً شُدْ
قانون، هر واکه که واقع شود مقابل فاکلمه مصدر یک بوزن فَعْلٌ یا فِعْلَةٌ باشد بشرطیکه مضارع معلومش
نیز معلل باشد کسر اش را نقل کرده بابعاد داده، آن را حذف کرده، عوضش تائے متحرکه در آخرش در آورند
و جوباً، بکلیه اقامت، و آن این است،

قانون - در مصدر هر حرفیکه بجز التقاء تنوینی بیفتد، عوضش تائے متحرکه در آخرش در آید و جوباً مگر لغت و مانه شاذ اند
تعلیل مَبْعَادٌ در اصل مَوْعَادٌ بود، و او ساکن منظره ماقبلش مکسور، آن و او را بیابا بدل کردند مَبْعَادٌ شُدْ،
قانون - هر و او ساکن منظره غیر واقع مقابل فاکلمه باب افتعال ماقبلش مکسور، آن و او را بیابا بدل کنند و جوباً
بشرطیکه باعث تحریکیش موجود نباشد،

تعلیل - وَعَدَّتْ در اصل وَعَدَّتْ بود، دال و ما قریب المخرج بهم آمد، دال را تا کرده، در تا ادغام
کردند وَعَدَّتْ شُدْ

قانون - هر دال ساکن که مابعدش تائے متحرکه غیر تائے افتعال باشد آن را تا کرده در تا ادغام نمی کنند و جوباً،
قانون - هر و مضموم یا مکسور که واقع شود در اول کلمه، و ابعدهش دیگر و او متحرکه نباشد یا مضموم که مقابل

۱۴ قوله قانون التعلیل عِدَّةً کسر اش را نقل کرده، یکم حذف، دوم نقل حرکت و؛ بابعاد سوم آوردن تا عوض و او محذوف، و این قانون برائے امر اولین
است و امر سوم لے الحاق در آخر بکلیه اقامت است، چنانچه در قانون مذکور است، پس قوله بکلیه اقامت متعلق است بقوله عوضش تائے
۱۵ قوله بکلیه اقامت التعلیل عِدَّةً کسر اش را نقل کرده، یکم حذف، دوم نقل حرکت و؛ بابعاد سوم آوردن تا عوض و او محذوف، و این قانون برائے امر اولین
است و امر سوم لے الحاق در آخر بکلیه اقامت است، چنانچه در قانون مذکور است، پس قوله بکلیه اقامت متعلق است بقوله عوضش تائے

۱۶ قوله در مصدر التعلیل عِدَّةً کسر اش را نقل کرده، یکم حذف، دوم نقل حرکت و؛ بابعاد سوم آوردن تا عوض و او محذوف، و این قانون برائے امر اولین
است و امر سوم لے الحاق در آخر بکلیه اقامت است، چنانچه در قانون مذکور است، پس قوله بکلیه اقامت متعلق است بقوله عوضش تائے
۱۷ قوله شاذ اند التعلیل عِدَّةً کسر اش را نقل کرده، یکم حذف، دوم نقل حرکت و؛ بابعاد سوم آوردن تا عوض و او محذوف، و این قانون برائے امر اولین
است و امر سوم لے الحاق در آخر بکلیه اقامت است، چنانچه در قانون مذکور است، پس قوله بکلیه اقامت متعلق است بقوله عوضش تائے

۱۸ قوله مَبْعَادٌ در اصل مَوْعَادٌ بود، و او ساکن منظره ماقبلش مکسور، آن و او را بیابا بدل کردند مَبْعَادٌ شُدْ،
قانون - هر و او ساکن منظره غیر واقع مقابل فاکلمه باب افتعال ماقبلش مکسور، آن و او را بیابا بدل کنند و جوباً
بشرطیکه باعث تحریکیش موجود نباشد،

۱۹ قوله وَعَدَّتْ در اصل وَعَدَّتْ بود، دال و ما قریب المخرج بهم آمد، دال را تا کرده، در تا ادغام
کردند وَعَدَّتْ شُدْ

۲۰ قانون - هر دال ساکن که مابعدش تائے متحرکه غیر تائے افتعال باشد آن را تا کرده در تا ادغام نمی کنند و جوباً،
قانون - هر و مضموم یا مکسور که واقع شود در اول کلمه، و ابعدهش دیگر و او متحرکه نباشد یا مضموم که مقابل

۲۱ قوله قانون التعلیل عِدَّةً کسر اش را نقل کرده، یکم حذف، دوم نقل حرکت و؛ بابعاد سوم آوردن تا عوض و او محذوف، و این قانون برائے امر اولین
است و امر سوم لے الحاق در آخر بکلیه اقامت است، چنانچه در قانون مذکور است، پس قوله بکلیه اقامت متعلق است بقوله عوضش تائے

عین کلمه باشد، همزه می شود جوازاً،

تعلیل - یَعِدُّ الّٰی در اصل یُوْعِدُّ الّٰی بود، و او واقع شود، بعد از فتح علامت مضارع و قبل کسر آن و او را حذف کردند یَعِدُّ الّٰی شد،

قانون - هر باب مثال واوی بر وزن مَنَعٌ یَمْنَعُ یا که ماضی او نیافته شده باشد، یا مضارع معلومش بر وزن یَفْعَلُ باشد، در مضارع معلوم او فاکلمه را حذف کنند و جوباً، و از باب فَعَلَ یَفْعَلُ در دو باب و سَمِعَ یَسْمَعُ و دَرَطَ یَطِئُ نیز،

تعلیل - اَدَاعِدُ در اصل وَاَدَاعِدُ بود، و او متحرک در اول کلمه بهم آمدند، اولی را به همزه بدل کردند اَدَاعِدُ شد، قانون - دو واو متحرک که جمع شوند، در اول کلمه، و او اولی را به همزه بدل کنند و جوباً،

قانون - هر باب مثال واوی از باب عَلِمَ یَعْلَمُ که غیر محذوف الف باشد، در مضارع معلوم او سوائے اصل سوجه خواندن جائز اند چنانچه در یُوَجَلُّ، یَاَجَلُّ، یَبِیْجَلُّ، یَبِیْجَلُّ خواندن جائز است،

تعلیل - یُوَسِّرُ در اصل یُیَسِّرُ بود، یائے ساکن منظره با قبلیش مضموم آن را با و بدل کردند یُوَسِّرُ شد قانون - هر یائے ساکن منظره غیر واقع مقابله فاکلمه باب اِفْتَعَلَ یا قبلیش یا مضموم آن را با و بدل کنند

له قوله همزه می شود جوازاً الّٰی وادیکه مضموم بود یا کسور در اول کلمه و با بعدش واد نباشد، یا واد باشد مگر متحرک باشد، یا واد باشد مضموم و مقابله من کلمه باشد ابدال می بر همزه جائز است که اول در نفس واد که در اول کلمه باشد، سه احتمال است، مضموم باشد یا کسور یا مفتوح اما احتمال چهارم که سکون است، بسبب ابتداء کلمه ممنوع و دوم این که با بعد متصل واد باشد، یا غیر واد، پس بر تقدیر غیر واد بر صورت اول و ثانی لای مضمومیت و کسوریت ابدال واد به همزه جائز است چنانچه در وُعِدَّ و شَاخٌ اُیْعِدُّ و اِسَاخٌ جَائِزٌ است، قال الله تعالى وَاذِ الذُّرِّيَّةَ اذْنَتٌ، در صورت ثالث لای فتح ممنوع، چنانچه در وُعِدَّ اَعَدَّ خوانده اند اَنَا حَقٌّ و اَنَا حَقٌّ شاذ است و تقدیر واد از دو حال خالی نه باشد یا واد ثانی متحرک باشد یا ساکن اگر ساکن است، نیز حذف جائز است نه واجب چنانچه در وُدْرِيٌّ، اُدْرِيٌّ جائز است و اگر متحرک باشد ابدال واد اولی به همزه واجب است متفقاً الحركت باشد یا مختلفه الحركت، پس قوله با بعدش و میخاد متحرک نه باشد، اشاره است باینکه اصلاً واد نه باشد یا باشد مگر ساکن باشد این هر چه گذشته حکم وادی بود، که در اول کلمه باشد، اما اگر در وسط باشد، پس محض در صورت همزه ابدال می بر همزه جائز است. اما در کسوره مفتوح قاعده جاری نه خواهد شد و مثال منه چنانچه در قَاوُلٌ وَاَقَاوُلٌ خواندن جائز است ۱۲

له لای ماضی و مضارع هر دو مفتوح العین باشند، چنانچه در یُوْحِنَعُ، یَحْنَعُ خواندن واجب است ۱۲
له قوله ماضی او نیافته شده باشد الّٰی ماضی که متصل نه باشد این نه همزه بعضی است نزد بعضی قلت استعمال ماضی مراد است مثال می چون یَدٌ و یَدٌ ۱۲
له قوله بر وزن یَفْعَلُ الّٰی مضارع کسور العین باشد، و امام است که ماضی مفتوح العین باشد چون وُعِدَّ یَعِدُّ یا کسور چون وُدْرِيٌّ یُدْرِيٌّ حذف فائے مضارع معلوم هر دو واجب است ۱۲

له قوله هر دو باب الّٰی محض در دو ماده یکے و سَمِعَ یَسْمَعُ و دَرَطَ یَطِئُ این حذف کسور است ۱۲
له در واد و متحرک که جمع شدند چون اَدَاعِدُ، اُدْعِيْعُ، اُدْعِيْعُ که در اصل وَاَدَاعِدُ، وُدْعِيْعُ، وُدْعِيْعُ بودند، و این قانون موسوم است بقانون اَدَاعِدُ، اَدَاعِيْلُ ۱۲

له قوله غیر محذوف الف باشد الّٰی احترام است از و سَمِعَ یَسْمَعُ و دَرَطَ یَطِئُ که دران هر دو سوائے یک و جماعی و جبهه دیگر جائز نیست ۱۲
له این قانون موسوم است بقانون یُوْحِنَعُ ۱۲
له قوله یائے ساکن الّٰی احترام است از یائے متحرک مثل یَائِیُّ ۱۲
له قوله منظره الّٰی احترام است از یُسَيِّرُ ۱۲
له قوله فاکلمه باب اِفْتَعَلَ الّٰی احترام است از مثل اُتْسِرُ که در اصل اُتْسِرُ بود ۱۲

و جوباً، بشرطیکه در جمع اَفْعَلُ، فَعْلَاءُ صفتی و فَعَلٌ صفتی نباشد، ضمناً قبلاًش را بکسر بدل کنند و جوباً،
 باب اول - صرف صغیر ثلاثی مجرد مثال واوی بر وزن فَعَلٌ یَفْعَلُ چون الوَعْدُ وَالْعِدَّةُ وَالْمِيعَادُ
 وعده کردن،

باب دوم - صرف صغیر ثلاثی مجرد مثال واوی بر وزن فَعَلٌ یَفْعَلُ چون اَلْوَجَلُ ترسیدن،

باب سوم - صرف صغیر ثلاثی مجرد مثال واوی بر وزن فَعَلٌ یَفْعَلُ چون اَلْوَضْعُ نهادن،

باب چهارم - صرف صغیر ثلاثی مجرد مثال واوی بر وزن فَعَلٌ یَفْعَلُ چون اَلْوَرْمُ اما سیدن

باب پنجم - صرف صغیر ثلاثی مجرد مثال واوی بر وزن فَعَلٌ یَفْعَلُ چون اَلْوَسْدُ داغدار شدن

باب اول - صرف صغیر ثلاثی مزیدیه مثال واوی بر وزن اِنْفَعَالٌ چون اَلْاِنْبِجَابُ واجب گردانیدن

باب دوم - صرف صغیر ثلاثی مزیدیه مثال واوی بر وزن تَفْعِيلٌ چون التَّوْحِيدُ چیزی را واحد گردانیدن

باب سوم - صرف صغیر ثلاثی مزیدیه مثال واوی بر وزن مَفَاعَلَةٌ چون المَوَاطَبَةُ همیشه‌گی کردن

باب چهارم - صرف صغیر ثلاثی مزیدیه مثال واوی بر وزن تَفَعُّلٌ چون التَّوَحُّدُ یکتاشدن

باب پنجم - صرف صغیر ثلاثی مزیدیه مثال واوی بر وزن تَفَاعُلٌ چون التَّوَارُثُ از یکدیگر میراث یافتن

باب ششم - صرف صغیر ثلاثی مزیدیه مثال واوی بر وزن اِنْفِتَعَالٌ چون اَلْاِنْفِتَاقُ افروخته شدن

باب هفتم - صرف صغیر ثلاثی مزیدیه مثال واوی بر وزن اِسْتِفْعَالٌ چون اَلْاِسْتِجَابُ سزاوار شدن

باب هشتم - صرف صغیر ثلاثی مزیدیه مثال واوی بر وزن اِنْفَعَالٌ چون اَلْاِنْفِاقُ افروخته شدن

باب اول - صرف صغیر ثلاثی مجرد مثال یایی بر وزن فَعَلٌ یَفْعَلُ چون اَلْیَسْرُ وَالْمِیْسِرَةُ قمار باختن

باب دوم - صرف صغیر ثلاثی مجرد مثال یایی بر وزن فَعَلٌ یَفْعَلُ چون اَلْیَنْحُ پخته شدن میوه در سیدن

وقت میوه چیدن -

باب سوم - صرف صغیر ثلاثی مجرد مثال یایی بر وزن فَعَلٌ یَفْعَلُ چون اَلْیَسْمُ تیم شدن

باب چهارم - صرف صغیر ثلاثی مجرد مثال یایی بر وزن فَعَلٌ یَفْعَلُ چون اَلْیَبْسُ خشک شدن

باب پنجم - صرف صغیر ثلاثی مجرد مثال یایی بر وزن فَعَلٌ یَفْعَلُ چون اَلْیَسْرُ آسان شدن

لله قولہ در جمع اَفْعَلُ فَعْلَاءُ صفتی اوله در جمع که مشترک است در میان فَعَلٌ صفتی چنانچه مذہب بعضی است که بیضی جمع بیضاء نیز آمده است چنانچه
 برائے البیض معلوم است و نزد بعضی جمعیت بیضی برائے بیضاء مسلم نیست، پس بنا بر قول ایشان معنی این عبارت چنین باشد بشرطیکه در اصل صفتی
 که واحد لُجُ بر وزن فَعْلَاءُ می باشد نباشد، و بقید صفتی استخراژ شد از جمع اَفْعَلُ فَعْلَاءُ اسمی، چنانچه قانون مذکور در اسمی جاری شود و جوباً و هم چنین بقید
 صفتی و فعلی استخراژ کرده از فَعْلَاءُ اسمی چه که در آن نیز اجراء قانون مذکور واجب است، پس در عید لُجُ عود خواندن واجب است، و باید دانست
 که فعلی تَفْصِيلٌ حکم فعلی اسمی دارد در صفتی ۱۲

لله قولہ و اگر باشد اگر در جمع اَفْعَلُ فَعْلَاءُ صفتی یا فَعْلٌ یا صفتی یا سَمٌ مستجمع ثلاثی مذکور یا فاعله شده و او را خواهد شد بلکه ضمناً قبلاًش را بکسر بدل کرد
 برائے اتباع یائے - پس در بیضی و حیسی بیضی و حیسی خواندن واجب است و حوکی و یَوْضُ ممنوع ۱۳

باب اول - صرف صغیر ثلاثی مزید فیہ مثال یائی بروزن افعال چون الایسارم تونگر شدن
 باب دوم - صرف صغیر ثلاثی مزید فیہ مثال یائی بروزن تفعیل چون التیسیر آسان کردن
 باب سوم - صرف صغیر ثلاثی مزید فیہ مثال یائی بروزن مفاعلة چون الیاسرۃ باکس آسان گرفتن
 باب چهارم - صرف صغیر ثلاثی مزید فیہ مثال یائی بروزن تفعّل چون التیسر آسان شدن
 باب پنجم - صرف صغیر ثلاثی مزید فیہ مثال یائی بروزن تفاعل چون التیامن بجانب راست خانه شدن
 باب ششم - صرف صغیر ثلاثی مزید فیہ مثال یائی بروزن افتعال چون الایسارم آسان شدن
 باب هفتم - صرف صغیر ثلاثی مزید فیہ مثال یائی بروزن استفعال چون الاستیسارمیر شدن
 و از باقی نیامده الا قلیلا
 (ختم شد مثال و شروع شد اجوف)

باب اول - صرف صغیر ثلاثی مجرد اجوف و اوی بروزن فَعَلَ یَفْعَلُ چون القَوْلُ گفتن
 تعلیل - قَالَ در اصل قَوْلٌ بود، و او متحرک ما قبلش مفتوح آن و او را بالف بدل کردند تا از قَوْلٌ قَالَ شد
 قانون - هر او، و یا متحرک بجزکت لازمی که ما قبلش مفتوح باشد، از آن یک کلمه بالف مبدل شود و جوابا بشرطیکه
 آن او، و یا مقابله فا کلمه و عین کلمه ناقص در حکم

۱- قول هر او، و یا الف باید دانست که این قانون موسوم است بقانون قَالَ و بَاعَ و علم او، یاد این قانون اجوف یکسال است و ازین جهت
 تعلیم دسه کرده است، بود، و یا را ما و فتحه که در او دسه جاری کنند تعبیر دسه بقانون قَالَ کنند، و وقتی که در یائے کنند تعبیر دسه بقانون بَاعَ
 کنند برائے لحاظ و او در اول در رعایت یائے در دوم ۱۲
 ۲- قول متحرک بجزکت لازمی الف احترام است از متحرک بجزکت عارضی که بالف بدل نه خواهد شد، مثل و او تَوَاسَطَ عَلَانًا بود، بسکون او، همزه ولی سبب
 درج کلام محذوف شد و بسبب التماس ساکنین و نه بود اولین آنها در واقعیت ساکن اول در آخر کلمه و او را کسر دادند، و این کسر چون کلمه عارضی است برائے
 دفع التماس ساکنین، لهذا و الف نه شد ۱۲
 ۳- قول ما قبلش مفتوح شد الف احترام است از آن او که ما قبلش کسور باشد یا مضموم چرا که اگر کسور باشد یا بر حال ماند، و او بقانون مِتَّعَاذٌ یا شود
 اگر مضموم باشد، و او بر حال ماند و یا بقانون یومیس و او در دوم ۱۲
 ۴- قول از آن کلمه الف شرط پنجم این که وحدت کلمه باشد، و درین وقت بر سه صادق خواهد آمد، که ما قبلش مفتوح است از آن کلمه ایس یائے سیقول
 الف نه گردد، چرا که عین کلمه دیگر است -
 ۵- قول و عین کلمه ناقص نه باشد الف زیر که اگر باشد الف نه گردد، و وجهش این که تعلیل نزع تغییر است و محل تغییر آخر کلمه است زیرا که به سبب
 اختلاف عوامل همان مختلف می گردد، پس ابتدای تعلیل از آخر باید کرد، و لهذا صرفیای ابتدا در تعلیل از آخر می کنند اتصال تعلیل با تعلیل نزد
 ایشان ممنوع است یعنی اگر لام کلمه اولی او گردد - و بعد از آن الف گردد، این چنین، تغییرات در یک حرف ممنوع نیست، و نیز اگر در لام
 کلمه تعلیل کرده می شود، و عین کلمه را از تعلیل خالی گذاشته - در ما قبل عین کلمه تعلیل کرده باشد، هم ممنوع نیست، چنانچه بیقی که لام کلمه را انداخته
 فا کلمه را بر تعلیل یَعِدُّ حذف کرده اند، اما اتصال تعلیل با تعلیل لے بعد تعلیل لام کلمه در عین حقیقی یا حکمی تعلیل کردن نزد ایشان ممنوع است
 لهذا احترام کرده از عین کلمه ناقص چرا که در لام کلمه بیشتر تعلیل شده باشد، پس عین کلمه بر جان خواهد ماند - چنانکه در قَسْوَى و حَیْوَى و او بر حال ماند
 است، چرا که عین کلمه ناقص است، و وجه تعلیم عین کلمه ناقص تحقیقی و حکمی این که بعد تعلیل لام کلمه در عین کلمه حکمی نیز تعلیل را نیست، و مراد از
 عین کلمه این که بعد از لام کلمه باشد، پس و او در اتم عوی نیز عین کلمه حکمی است اگر چه حقیقه لام کلمه است ۱۲
 ۶- قول مقابله فا کلمه نه باشد الف احترام است از قَوَاعِدٌ و تَوَاعِدٌ و مانند آنها که درین امثله و الف نه شود ۱۲ عبد العزیز قاسمی

عین کلمه ناقص نه باشد، و ما بعدش مده نمانده که لازم بود تحقق و سکون او، و حرف تشبیه و الف جمع مؤنث سالم، و یائے نسبت، و تون تاکید نه باشد، و آن کلمه بر وزن فعلان و فعلی و بمعنی آن کلمه که در آن تعلیل نیست نه باشد،

تعلیل قلن در اصل قولن بود، و او متحرک ما قبلش مفتوح آن و او را بالف بدل کردند قائلن شد پس التقائے ساکنین شد میان الف لام اول ایشان مده بود، آن را حذف کردند قلن فتح را بضمه بدل کردند، تا که دلالت کند بر حذفیت و او قلن شد

قانون التقائے ساکنین بر دو قسم است علی حده و علی غیر حده، علی حده آن که ساکن مده، یا یائے تصغیر و ساکن ثانی مدغم و وحدت کلمه باشد، و ما سوائے او علی غیر حده است

۱۱ که قول ناقص نه باشد، و او جوش قبیل ازین مذکور گشت

۱۲ که قول مده زانده الی چنانچه بیخاستی دعوی؟ یا در اول دو او در ثانی الف نه گردد. پس اگر تحقق وجود آن واد و یا لازم نه باشد، چنانچه در دعوی جمع مذکر که لام الف گردد، بعد محذوف شده و سکون هم لازم نه باشد، چنانچه دعوی وقت التقائے ساکنین در دعوی الله متحرک می گردد، قانون بمبدل بودن بالف این چنین بار شامل است

۱۳ که قول حرف تشبیه الا حرا است از دعوی که واد الف نه گردد

۱۴ که قول الف جمع مؤنث سالم الی چنانچه در عصوات ابدال مذکور متنب است

۱۵ که قول دون تاکید اولی ضعیف باشد، خواه ثقیله چنانچه اخصیج به تشدید تخفیف

۱۶ که قول فعلی چنانچه حیثی ۱۲

۱۷ که قول بعضی آن که الی چنانچه عودتا یعنی اعودتا است - و عین یعنی عین پس اعودتا و اعینج بسبب فقدان شرط قانون از تعلیل خالی ماندند، و عودتا و عین بسبب محمولیت بر مرادف خویش

۱۸ که قول قانون الی باید دانست که در قلن سر امر واقع شده اند یک تعلیل واد و بمبدل شدن آن بالف، و آن در قانون قال مذکور شد، دوم حذف الف که این قانون بر سه آن آورده است سیوم مضموم بودن فاکلمه، و قانونش بعد ازین متصلاً مذکور است

۱۹ که قول علی حده الی سر قیودا علی اندیکه آنکه ساکن اول مده باشد، و الف و یائے کسور با قبلها او واد مضموم، یا یائے تصغیر و آن دامن ساکن می باشد چنانچه الف از ملات ازین جهت یائے تصغیر در حکم مده می گویند، پس مراد از مده یائے تصغیر است که بعضی را از ملات مشابه است در لزوم سکون دوم این که ساکن ثانی مدغم باشد سیوم وحدت کلمه مده هر دو از ساکنین در یک کلمه باشد، این چنین نه باشد که یک ساکنین در آخر کلمه باشد، و ساکن ثانی در اول کلمه دیگر پس التقائے ساکنین علی حده چون اخصیج که ساکن اول مده است زیرا که واد است ساکن و ما قبلش مضموم ساکن ثانی این را مدغم است و وحدت کلمه نیز موجود است زیرا که کلمه واحد است نه متعدد

۲۰ که قول و ما سوائے اولی غیر حده است الی چون قبیل ازین در ماشیه معلوم شد، که بر سه بودن التقائے ساکنین علی حده سه شرط اند و چون هر یا بعضی منتفی شود التقائے ساکنین علی غیر حده خواهد شد، زیرا که انتقال حرکت چنانچه با تقائے جمع اجزائے مده می گردد هم چنین با تقائے بعضی نیز پس جمیع صور علی غیره هفت شدند، یک آن که شرط اول منتفی شود فقط، چنانچه بیخضمون، که در اصل بیخضمون بود. تا را صا کرده. حرکتش را حذف نموده، در دوم ادغام کردند پس در این جا شرط اول مفقود است زیرا که ساکن اول مده نیست، اخیرین مده مدغم بودن ساکن ثانی و وحدت کلمه موجود است، اما کسور بودن ساکن اول مده فاکلمه که خاست به سبب اصالت کسور در تحریک ساکن، چنانچه در آخر همین قانون مذکور است یا شرط دوم منتفی شود پس اے ثانی مدغم نه باشد چنانچه در قائلن یا محض ثالث مفقود باشد، چنانچه در اخصیج که در اصل اخصیج بود، زیرا که اخصیج کلمه اینست و تون کلمه دیگر، یا هر دو شرط اولین مفقود باشند، چون مده امر که از حسد بنا کردند تا سق وقت بنائے امر محذوف گردید، و آخر وقت ساکن شد، پس شرط ثالث مده وقت کلمه موجود است اما مده بودن اول مدغم بودن مفقود است ثانی و ثالث مفقود باشند، چنانچه اخصیج کلمه اول مده است اما مدغم بودن ثانی و وحدت کلمه مفقود است یا اول و ثالث مفقود باشند، چنانچه لید عودت که در اصل لید عودت بود، و بلوق تون ثقیله، تون اعرابی محذوف شد پس ثانی مدغم است اما شرط اول مده مدودیت ساکن اول و ثالث مده لے وحدت کلمه مفقود است یا هر سه منتفی باشند، چنانچه در قائلن الحق که نه اولین مده است و نه ثانی مدغم، و نه وحدت کلمه

و حکم علی حده خواندن ساکنین است مطلقاً و حکم علی غیر حده خواندن ساکنین است در حالت وقف
 و نه خواندن ساکنین در حالت غیر وقف، پس در حالت غیر وقف اگر ساکن اول مدہ یا نون خفیفه باشد
 حذف کرده می شود، اتفاقاً، سوائے سه جا در اجوف یعنی مصدر باب افعال و استفعال و اسم مفعول چرا
 که درین جا اختلاف است، بعضی صرفیای اولی را حذف می کنند، و بعضی ثانی را، و اگر ساکن اول
 مدہ یا نون خفیفه نه باشد، حرکت داده شود، ساکنی که در آخر کلمه است، و اگر در آخر نه باشد، اول را
 کسر در تحریک ساکن اصل است و غیر او به سبب عارضه،

قانون هر دو غیر مکسور، که در ماضی معلوم ثلاثی مجرد اجوف الف شده، بیفتد فاکلمه او را حرکت ضممه
 می دهند، و جوباً،

تعلیل خفن در اصل خوفن بود، و او متحرک ما قبلش مفتوح و او را بالف بدل کردند، خاقن
 شد، پس التقای ساکنین شد، میان الف و ف، اول ایشان مدہ بود، آن را حذف کردند تا از خاقن
 خفن شد، پس فتح فاکلمه را بکسر بدل کردند، تا که دلالت کند بر کسر عین ماضی خفن شد،
 قانون هر دو مکسور و یائے مطلقاً که در ماضی معلوم ثلاثی مجرد الف شده باشد، بیفتد

۱۱ قول مطلقاً الی در حالت وقف و در حالت غیر وقف، مثل در حالت وقف چون ضال و در حالت غیر وقف چون ضال و مضل
 ۱۲ قول پس التعلیل است بر خواندن هر دو ساکن، بر تقدیر علی غیر حده، در حالت وقف، براسخ بیان این امر که چون هر دو ساکنین بر حال نمانند ضرورت است
 حذف یکی از آنها یا تحریک آن و آن حذف و تحریک در اول باشد یا در ثانی و نیز حرکتش از حرکات ثلاثی کدام باشد و کدام نه باشد ۱۳
 ۱۴ قول ساکن اول مدہ باشد از چنانچه در قائلن الف که ساکن اول مدہ است ساقط شده است ۱۵
 ۱۶ قول یا نون خفیفه از چنانچه لا یجوز ان یفتقروا که در اصل لا یفتقروا العقیقین بود ۱۷

۱۸ قول اتفاقاً الی نزد جمیع مرثیای ۱۹
 ۲۰ قول سوائے سه جا از چنانچه استقامه که در اصل استقامه بود، و اقامه که در اصل اقامه بود، و مقول که در اصل مقول بود و درین اختلاف
 است بعضی اول را حذف می کنند، زیرا که زائده علامت است و علامت حذف کرده نه می شود، و بعضی ثانی زیرا که زائده است و زائده زیاد تر حقدار
 است و حذف را ۲۱

۲۲ قول در آخر کلمه الی برابر است که ساکن اولی آخر کلمه است - چنانچه در لویا استطخنا در اصل کذا استطخنا بود یا ساکن آخر کلمه باشد چنانچه در لویا
 ۲۳ قول و غیر او به سبب عارضه الی و آن عارضه هم چون مطلوبیت خفت، چنانچه در فتح احتما امر یا محل اقل براکثر مثل ضمیر داود عواد الله که چون در باقی
 صیغها نیز با قبل و او جمع مفهوم می باشد - لهذا درین جا برای محل اقل براکثر ضمیر بر حال داشتند ۲۴
 ۲۵ قول غیر مکسور الی مفتوح باشد، چنانچه در قائلن که او مفتوح الف شده بیفتاده است یا ضمیر چنانچه در طلق که در اصل طولن و او مفهوم الف شده
 بیفتاده است، و باین قید استنزاز کرده، از مکسور که عکس دیگر است چنانچه خواهد آمد ۲۶

۲۷ قول هر دو مکسور الی چون خفن که در اصل خوفن بود، بعد حذف الف بقانون قال، خلا که فاکلمه است کسر دادند ۲۸
 ۲۹ قول و یائے مطلقاً الی مفهوم می باشد یا مفتوح یا مکسور چون حیثی و یحیی و طیبی که در اصل حیثی و یحیی و طیبی و او بقانون قال الف
 شده بیفتاد، و باراد در اول و یا در ثانی و طاد در ثالث همه فاکلمه اند کسر یافتند ۳۰

۳۱ معنی خواندن آن است که هر دو ساکنین، را بر حال داشته خوانده شود، نه حذف نه حرکت داده شود، چون ضال ضالی
 ۳۲ یعنی حکم علی غیر حده سراسر است، یکی اولین حکم آن است که اگر در حالت وقف آیند، هر دو را بر حال داشته خوانده شود، چون العالمین یا نخستین ساکن
 بود، هر گاه وقف کردیم نون هم عاکن شد، به سبب وقف العالمین شد باقی دو حکم، یکی حذف دوم متحرک کردن ابجدی آیند ۳۳

وصیغه آله نه باشد

تعلیل قَائِلٌ در اصل قَائِلٌ بود، و او واقع شد بعد از الف فاعل و در اصل سلامت مانده بود، آن را به همزه بدل کردند، تا از قَائِلٌ، قَائِلٌ شد

قانون هر دو و یار که واقع شود بعد از الف فاعل و در اصل سلامت مانده باشد یا مثل او نباشد آن و او، و یار را به همزه بدل کنند و جو بیا،

تعلیل قِيَالٌ در اصل قِيَالٌ بود، و او واقع شود، بجای عین کلمه در جمع و در مفرد سلامت مانده بود و ما قبلش مکسور آن را بیا بدل کردند، تا از قِيَالٌ، قِيَالٌ شد

قانون هر دو که واقع شود در مقابل عین کلمه مصدر یا جمع و در فعل واحد سلامت مانده باشد یا در واحد ساکن در جمع قبل الف باشد ما قبلش مکسور آن و او را بیا بدل کردند و جو بیا، بشرطیکه لام کلمه معنی معلول نباشد

تعلیل قُوَيْلٌ و قُوَيْلَةٌ در اصل قُوَيْوُلٌ و قُوَيْوِلَةٌ بودند، و او، و یار در یک کلمه بهم آمدند نخستین از ایشان ساکن بدل از چیزی نه بود، آن و او را بیا کرده، در یار ادغام کردند، تا از قُوَيْوِلٌ و قُوَيْوَيْلَةٌ قُوَيْلٌ و قُوَيْلَةٌ شد

قانون هر دو، و یار که جمع شود در یک کلمه یا حکم در سوائے کلمه اسم بر وزن اَفْعَالٌ اول ایشان ساکن لازم غیر

۱۱ قول و صیغه آله نه باشد الا احترام شد از مثل مَقُولٌ و مَقُولَةٌ و مَقْوَالٌ ۱۲

۱۲ قول بعد از الف فاعل از آنکه بعد الف که علامت فاعل است یعنی مقابل عین کلمه فاعل آید ۱۳

۱۳ قول یا اصل او نباشد الا چنانچه غائظ که در اصل غایب بود و ساقط کرد اصل ساقط بود، و در هر بدون اصل این که نزد بعضی ماضی این هر دو اصل نیامد و نزد بعضی ماضی غائظ تلیل آمده است لے غاط مستعمل است ۱۴

۱۴ قول مصدر از آنکه اگر در مقابل عین کلمه مصدر این چنین داد آمده است، پس شرط است که در فعل تعلیل کرده شده باشد و اگر در جمع آمده است شرط است که در واحد آن جمع چنانچه درین جا واحد اسم فاعل است، تعلیل کرده شده باشد در آن داد دوم جائے تعلیل این که داد واقع شده باشد در واحد، لیکن در آنجا ساکن باشد پس در جمع آن و او قبل الف آید و ما قبلش مکسور باشد پس آن داد نیز یا خواهد شد اما مکسور ما قبل در هر شرط است نه در آخر اما قوله بشرط که لام کلمه معنی نه باشد متعلق است با خبر لا با و لاین، پس در مصدر مکسوریت ما قبل و تعلیل فعل شرط است، چنانچه بوجود این شرط قَوَائِمًا قیامًا شده در جمع مکسوریت ما قبل و تعلیل در هر واحد شرط است، چنانچه در قَوَائِمٌ بر وزن ضَرَائِبٌ قِيَالٌ شده و جَوَائِمٌ، حیاضی شده است در این ریاضی شده است و اتیان از قسم ثالث اند، بوجود شرائط اینها چنانچه واحد اینها حوضی و در حوضی است و او در آن هر دو صیغه واحد آن ساکن است و در جمع قبل الف و بعد کسره واقع شده اند، پس ریاضی و حیاضی خواندن واجب شده اند شرط اخیر ثالث این که اگر در لام کلمه تعلیل شده باشد پس تعلیل در عین کلمه نیز جائز نه خواهد شد چنانچه در بیان مفرد است که در اصل در بیان بود، و او یا گردید بقاعده سیبویه در بیان و جمعش ردای است پس کما سیبویه در آنرا شده اکنون این واحد اگر کسب جمع شرائط مذکور است، اما چونکه لام کلمه معنی است که از یار همزه شد، پس ریاضی نه خواهند خواند، و در الف ساکن است و دیگر این که حرف علت کالعدم است پس گو یا موجود نیست، پس اجتماع اطلاق خواهد شد لهذا ردای بانی خواهد ماند ۱۵

۱۵ قول حکم در الیای علم یک کلمه مثل مضاف الیه پس شامل است جمله صیغی زامسیتی شده است ۱۶

۱۶ قول اولی الا احترام است از آنکه مکسور که درین جا داد، یا خواهد شد بلکه آنکه خواهد ماند ۱۷

۱۷ ساکن لازم غیر معنی الیای پس بقید ساکن احترام شد از قویلی واحد مؤنثه مضمره اسم تفضیل و ثانی از قوی که یک مبرجوازی است در قوی چرا که چون سکون بقانون علم جائز است و واجب این در هر دو لازم مطلق وقت است که سکون لازم باشد و ثالث احترام شد از قویلی

چرا که او بدل است از الف و این که اصلی است ۱۸

باشد آن و او را یار کرده در یار ادغام می کنند، و جوباً، سوائے واو عین کلمه بعد از یاء تصغیر که در کبتر متحرک باشد چرا که آن واو بیابدل کرده شود جوازاً،

تعلیل مَقُولٌ در اصل مَقْوُولٌ بود، ضممه بر واو ثقیل بود، نقل کرده بما قبل دادند، تا از مَقْوُولٌ، مَقُولٌ شد، پس التماس ساکنین شد میان هر دو واو، بعضی صرفیاں و او اولی را حذف میکنند، لِانَّ الثَّانِيَةَ عَلَامَةٌ وَالْعَلَامَةُ لَا تُحَذَفُ، مَقُولٌ شد و بعضی صرفیاں و او ثانی را حذف می کنند لِانَّهَا زَائِدَةٌ وَالزَّائِدَةُ أَحَقُّ بِالْحَذْفِ، مَقُولٌ شد بروزن مَقُولٌ،

تعلیل قَوْلِكَ در اصل قُلُّ بود، چون نون ثقیله بدو متصل شد، ما قبلش بنی بر فتح گشت پس واو یکم محذوف شده بود، باز آمد زیرا که علت حذف او نماند، تا از قُلُّ قَوْلِكَ شد، قانون هر حرف علت که بباعثه بیفتد بوقت دور شدن آن باز آید، و جوباً باب دوم بروزن فَعَلَ يَفْعَلُ چون الطَّوْمُ هَلَاكٌ شَدْنَ،

باب سوم صرف صغیر ثلاثی مجرد اجوف واوی از باب فَعَلَ يَفْعَلُ چون الخَوْفُ تَرْسِيدٌ
باب چهارم صرف صغیر ثلاثی مجرد اجوف واوی از باب فَعَلَ يَفْعَلُ چون الطُّولُ دَرَارٌ شَدْنَ
(و دیگر ابواب مستعمل شده اند)

باب اول صرف صغیر ثلاثی مزید فیه اجوف واوی بروزن اِفْعَالٌ چون اَلْقَامَةُ بِرَاكِرُونَ

له قوله واور الی و وجود شرائط در ساکن اول ضروری است، پس اول یا باشد خواه و او باشد، هم چنین و او یا شود، اول باشد یا ثانی چرا که درین خفت است نه در عکس له در بدل کردن یار بود چرا که چهار ضممه جمع خواهند شد، نه آن ثقیل است از چهار کسره که وقت ابدال و او سیاه خواهند شد.

له قوله سوائے واو عین کلمه الی در باقی همه جا وقت وجود شرائط قانون مذکور واجب است اما در یک صورت جائز است نه واجب له و ای که در کبتر عین کلمه باشد، و نیز در آن جا متحرک بود یعنی از تعلیل سلامت مانده باشد، و در مصغر بعد از یار تصغیر آید، پس در همین صورت افعال متحرک و او بیابا نیز است، چنانچه تصغیر مَقْوُولٌ اسم آله صغری مَقْيُولٌ است، پس در بی جابر حال داشتن و مَقْيُولَةٌ خواندن جائز است، پس برآید این صورت جواز از شرط اند، یک غیر معلل بودن آن و او در کبتر و غیر آمدن آن و او بعد یائے تصغیر بعد حرف دیگر، سوم وقوع آن و او بمقابله عین کلمه، پس اگر شرط اول، منتفی شود، و او را یار کردن واجب است، چنانچه در تصغیر مَقَالٌ مَقْيُولٌ واجب است و مثال وقوع و او عین کلمه بعد از یائے که غیر یار تصغیر باشد، ظاهر شده است و هم چنین اگر و او مذکور مقابله عین کلمه نه باشد، بلکه مقابله لام باشد، نیز تعلیل واجب خواهد شد چنانچه در قوله نقل کرده ام بحسب قانون قبلی ۱۲

له قوله بعضی صرفیاں الا چنانچه در قانون التماس ساکنین بعد از قانون قال این قانون قال بدین سوا مصنف اشاره رفته له اتفاق است، سوائے سجا، یک انان اسم مفعول بود ۱۲

له قوله علامت الی پس این بعضی صرفیاں میم مفتوح و او هر دو علامت اسم مفعول می شمارند ۱۲

له قوله محذوف شده الی بقانون التماس ساکنین ۱۲

له قوله علت الی زیرا که علت حذف و التماس ساکنین علی غیره بود، چنانچه در قانون قال مذکور شد، اگر التماس ساکنین علی غیره بود، در قانون خفیه باشد، حذف او واجب است، اتفاقاً سوائے سه جا و اکنون آن علت رفت زیرا که نون تاکید فتح ما قبل خود می خواهد، محض یک و او شده، نه متعدد ۱۲

باب دوم صرف صغیر ثلاثی مزید فیہ اجوف واوی بر وزن تَفْعِيلُ چون التَّحْوِيلُ گردانیدن
باب سوم صرف صغیر ثلاثی مزید فیہ اجوف واوی بر وزن مُفَاعَلَةٌ چون الْمُفَاعَاةُ مُقَابَلَةٌ مقابله کردن
باب چهارم صرف صغیر ثلاثی مزید فیہ اجوف واوی بر وزن تَفَعَّلُ چون التَّحَوَّلُ برگشتن
باب پنجم صرف صغیر ثلاثی مزید فیہ اجوف واوی بر وزن تَفَاعَلُ چون التَّنَادُلُ خوردن گرفتن
باب ششم صرف صغیر ثلاثی مزید فیہ اجوف واوی بر وزن اِفْتَعَلَ چون اِلْتِمَاتُ بیابان طے کردن
باب هفتم صرف صغیر ثلاثی مزید فیہ اجوف واوی بر وزن اِنْفَعَلَ چون اِلْتِمَادُ رام شدن
باب هشتم صرف صغیر ثلاثی مزید فیہ اجوف واوی بر وزن اِسْتَفْعَلَ چون اِلْسِتْقَامَةُ اقامت کردن
باب نهم صرف صغیر ثلاثی مزید فیہ اجوف واوی بر وزن اِفْعَلَّ چون اِلْسَوْدَادُ سیاه شدن
باب دهم صرف صغیر ثلاثی مزید فیہ اجوف واوی بر وزن اِنْعِلَالَ چون اِلْسَوْدَادُ سخت سیاه شدن
(ختم شدند ابواب ثلاثی مزید فیہ اجوف واوی و شروع شدند ابواب ثلاثی مجرد اجوف یائی)
باب اول صرف صغیر ثلاثی مجرد اجوف یائی بر وزن فَعَلَ یَفْعَلُ چون اَلْبَيْعُ خرید و فروخت کردن
باب دوم صرف صغیر ثلاثی مجرد اجوف یائی بر وزن فَعَلَ یَفْعَلُ چون اَلْعَيْظُ غائب شدن
باب سوم صرف ثلاثی مجرد اجوف یائی بر وزن فَعَلَ یَفْعَلُ چون الطَّيْبُ پاکیزه شدن
(وازدیگر نیامده، ختم شدند مجردات اجوف یائی)
باب اول صرف صغیر ثلاثی مزید فیہ اجوف یائی بر وزن اِفْعَالَ چون اَلْاِطَارَةُ پرانیدن
باب دوم صرف صغیر ثلاثی مزید فیہ اجوف یائی بر وزن تَفْعِيلُ چون التَّطْيِيبُ خوشبو دار شدن
باب سوم صرف صغیر ثلاثی مزید فیہ اجوف یائی بر وزن مُفَاعَلَةٌ چون اَلْمُبَايَعَةُ با یکدیگر بیع کردن
باب چهارم صرف صغیر ثلاثی مزید فیہ اجوف یائی بر وزن تَفَعَّلُ چون التَّحْيِيرُ سرگشته شدن
باب پنجم صرف صغیر ثلاثی مزید فیہ اجوف یائی بر وزن تَفَاعَلُ چون اَلتَّزَايُدُ زیاده شدن
باب ششم صرف صغیر ثلاثی مزید فیہ اجوف یائی بر وزن اِفْتَعَلَ چون اِلْتِمَاتُ برگزیدن
باب هفتم صرف صغیر ثلاثی مزید فیہ اجوف یائی بر وزن اِنْفَعَلَ چون اِلْتِمَادُ بر اندازه شدن
باب هشتم صرف صغیر ثلاثی مزید فیہ اجوف یائی بر وزن اِسْتَفْعَلَ چون اِلْسِتْقَاةُ فَاةٌ گرفته شدن
باب نهم صرف صغیر ثلاثی مزید فیہ اجوف یائی بر وزن اِفْعَلَّ چون اِلْبَيْضَاةُ سفید شدن
باب دهم صرف صغیر ثلاثی مزید فیہ اجوف یائی بر وزن اِنْعِلَالَ چون اِلْبَيْضَاةُ بسیار سفید شدن
(وازدیگر نیامده، ختم شدند اجوف شروع شدند ابواب ناقص)

باب اول صرف صغیر ثلاثی مجرد ناقص واوی بر وزن فَعَلَ يَفْعُلُ چون الدُّعَاءُ خواندن بیدت
 دعوت اندر میهمانی دعوت است اندر نسب دعوت اندر حرب باشد که بزرگه با حسب
 تعلیل دُعَاءُ در اصل دُعَاؤُ بود، و او واقع شد بعد از الف زانده، بر طرف آن رایه همزه بدل کردند
 تا دُعَاءُ شد،
 قانون هر او، و یا که واقع شود بعد الف زانده، بر طرف یاء در حکم طرف آن رایه همزه بدل کنند و جویا،
 تعلیل دُعِی در اصل دُعَوُ بود، و او واقع شد در مقابل لام کلمه، و ما قبلش مکسور آن را بیابا بدل
 کردند تا از دُعَوُ، دُعِی شد،
 قانون هر او که واقع شود مقابل لام کلمه و ما قبل او مکسور باشد آن را بیابا بدل کنند و جویا،
 قانون هر یاء که واقع شود در آخر فعل و فتح غیر اعرابی و ما قبلش مکسور باشد، کسر ما قبلش را بفتح بدل
 کرده جوازاً یا را بالف بدل کنند و جویا بر لغت بنی طے،
 تعلیل یَدْعُوُ در اصل یَدْعُوُ الی بود، ضممه بر او ثقیل بود، آن را انداختند تا از یَدْعُوُ الی یَدْعُوُ الی شدند،
 قانون هر او، و یا مضموم یا مکسور که واقع شود بمقابل لام کلمه، بعد از ضممه و کسر حرکت آن را حذف می
 کنند، و جویا بشرطیکه در میان کسره و او، و ضممه و یاء باشد آن

- ۱۲ قول بر طرف الی بعد الف بلا فاصله آن را و یا باشد، لیکن آن را و یا در حقیقت آخر همان کلمه باشد چنانچه دُعَاؤُ پس دُعَاءُ خواندن جائز است ۱۲
- ۱۳ قول بعد الف زانده الی احتراز است از الفی که بمقابل حرف اصلی باشد چرا که هر او، و یا که واقع شود بعد از الف آن رایه همزه بدل کردن ممنوع است چنانچه زای را لاء خواندن منع است ۱۳
- ۱۴ قول در حکم طرف الی بعد او و یا حرف دیگر باشد پس آن را و، و یا حقیقتاً طرف کلمه باشند اما در حکم باین طور که آن دیگر حرف که بعد از او، و یا است، آن کلمه را لازم نباشد، بلکه بعضی وقت ازان کلمه را منفک هم می شود، پس در حدیث آمده اگر چه او بعد از الف زانده واقع شده است اما چونکه جدا شدن تا سینه از حدیث جائز نیست، ازین سبب آن رایه همزه بدل کردن ممنوع است مگر آنرا که رایه همزه بدل کردن واجب است، چرا که الف و نون تنبیه مَرَمَائِی را لازم نیست، چنانچه در مفرد و جمع از منفک می شود. پس این الف نون چون فی الجملة غیر منفک ازین جهت کالعدم شمرده، او، و یا را حکم طرف دادند، گویا که در آخر کلمه اند، پس همزه بدل کردن آن هر دو واجب شد فتدبر ۱۴
- ۱۵ قول بمقابل لام کلمه الی احتراز است از عَوِی و حَوِی که فاد در آخر نیست ۱۵
- ۱۶ قول مکسور باشد الی ملحوظ است این که متحرک باشد آن را و زیرا که با وجود تحقق این شرائط اگر ساکن باشد، قانون میباید درو جاری خواهد شد ۱۶
- ۱۷ قول فتح غیر اعرابی الی باین احتراز شد از کنّی و غیره زیرا که این یا اگر چه در فعل آخر است و ما قبلش مکسور است مگر شرط بودن فتح غیر اعرابی است لے بنائے است، پس نزد او شان دعا خواندن جائز است ۱۷
- ۱۸ قول و ما قبلش مکسور باشد الی احتراز است از نحو می که در اصل صحیح بود ۱۸
- ۱۹ قول مضموم یا مکسور الی احتراز است از مفتوح چنانچه در یَدْعُوُ الی دَعْوِیَین که این تعلیل دران جاری نمی شود و کلمه علی حاله می ماند ۱۹
- ۲۰ قول بمقابل لام کلمه الی اگر متوسط خواهد بود، قانون اجوف درو جاری خواهد شد، نه قانون ناقص ۲۰
- ۲۱ قول میان کسره و او، و ضممه، و یا باشد الی زیرا که درین قانون قبیل اجوف جاری خواهد شد، پس احتراز شد از تَدْعِیَین در اصل تَدْعُوَیَین بود و از یَدْعُوَیَین که در اصل یَدْعُوَیَین بود، لکن تَدْعُوَیَین را لکن تَدْعِیَین خواندن جائز است ۲۱

واو، ویا بدل از همزه با بیاں جوازے و حرکتش منقول از همزه نه باشد
 تعلیل یدعی الی دراصل یدعو بود، و او بود در جائے ثالث و اکنون رابع گشت حرکت ما قبلش
 مخالف او شد آن را بیا بدل کرده بالف بدل کردند، تا از یدعو الی یدعی الی شد
 قانون هر دو که واقع شود سیوم جاپون صاعده شود، و حرکت ما قبلش مخالفش شود آن را بیا بدل کنند
 تعلیل دعاء دراصل دعوة بود، و او را بالف بدل کردند، فتح فاکلمه را بضم بدل کردند، تا که ملتبس نه شود
 بصلوة و تلووة و قنوة که ایشان مفرداند، تا از دعوة، دعاء شد،
 تعلیل دعی دراصل دعوة بود و او واقع شد در آخر اسم متمکن ما قبلش و او مد زانده بود آن را بیا بدل
 کردند تا از دعوة، دعوی پس واو، و یا در یک کلمه هم آمدند نخستین، از ایشان ساکن بدل از چیزه نه بود آن را
 رایا کرده در یا ادغام کردند تا از دعوی، دعی شد در آخر اسم متمکن ما قبلش مضموم ضمه ما قبلش را بکسر بدل کردند
 تا از دعی، دعی شد، پس ضم اولی را نیز بکسر بدل کردند، برائے مناسبت ثانی تا از دعی، دعی شد،
 قانون هر دو لازم غیر بدل از همزه که واقع شود، در آخر اسم متمکن ما قبلش مضموم باشد، یا او مد زانده
 باشد در جمع آن را بیا بدل کنند و جوبا، و در مفرد مانع از وجوب اعلال است آن او مد زانده مگر و قتیکه
 ما قبلش دیگر واو متحرک باشد،
 قانون هر یا شد یا محقق که واقع شود، در آخر اسم متمکن ما قبلش اگر یک حرف مضموم باشد

۱۴ قول با بدل جوازی الی احترام است از ابدال و جوی که در آن جا این قاعده جاری خواهد شد چنانچه در جای این قاعده جاری خواهد شد یعنی در حق
 این هموز خواهد آمد که اگر دو همزه متحرک یک جا می شود، اگر یکی از آنها کمسور است ثانی را بیا بدل کردن واجب است، اگر چه دراصل جابجاء بود و ثانی با
 بدل شده است و جای شده است، پس ضم یا را باین قانون برمی انداختند پس بسبب التماسی یائے نیز خواهد شد و جابجاء خواهد شد، لے دراصل جابجاء
 بود، یا با همزه بدل کردند، بقانون یا ششم پس دو همزه متحرک هم آمدند اول کمسور بود، ثانی را با از این قانون جاری کرده، ضم یا را انداخته بسبب
 التماسی ساینین انداختند جابجاء شد ۱۲
 ۱۵ قول منقول از همزه نه باشد الی احترام شد از یحیی و یسوی که دراصل یحیی و یسوی بودند ۱۲
 ۱۶ قول هر دو الی انحصار کرد بود، ازین جهت که اگر بیشتر یا راست، حاجت بدین قانون نیست چرا که مقصود ازین بیا کردن است آن حاجت پیشتر در فرغ است
 که قول چون صاعده شود الی عام است که رابع شود، چنانچه یدعی با زانده از آن ۱۲
 ۱۷ قول حرکت ما قبلش مخالفش شد الی ما قبلش متحرک باشد، پس احترام شد، از دعاء، چرا که ما قبلش ساکن است و احترام شد از یدعو اچسرا که
 حرکت ما قبلش موافق است زیرا که ضم است و او را مناسبت است بمادون مخالفت ۱۲
 ۱۸ قول هر دو لازم الی احترام شد از صاعده الی که دراصل صاعده یک بود، و در حالت وقف بقانون جوازی لحاظ با قبل که ضم بود، آن را داد و کردند،
 اکنون این واو ساکن لازم نیست که را و گرنه همیشه صاعده خواندن واجب مانندی حال آنکه صاعده خواندن و تنوین را بر او بدل کردن هم جائز
 است بلکه اصل است ۱۲
 ۱۹ قول غیر بدل الی احترام شد از صاعده الی که دراصل صاعده بود
 ۲۰ این قانون بر سه مثال مشتمل است، دو در جمع یک در مفرد، مثال دو جمع آن که در جمع ما قبلش مضموم باشد چون دعو صفت مشبیه دعی
 بعد از دعی مثال دوم یا ما قبلش او مد زانده باشد چون دعو دعی بعد از دعی مثال مفرد آنکه او مد زانده و دیگر واو متحرک مثل دعو دعی خوانده
 شود اگر او قبل مد و دیگر واو نیست پس در مفرد تعلیل منع است بدون مد دعو ۱۲

قانون هر همزه که واقع شود، بعد از الف مفاعل قبل یار و در مفرد قبل از یار نه بود، آن را بیا
مفتوح بدل کنند و جویا، مگر آن همزه که واو واقع شده بود، در مفرد بعد الف چهارم جا چنانکه آن همزه
را در جمع یوا و مفتوح بدل کنند و جویا،

تعلیل دُخِيٌّ وَ دُخِيَّةٌ رَا از دُخِيٌّ وَ دُخِيَّةٌ بنا کردند، بر دو کردن بسوئ وصلش هم چون شَرِيْفٌ
بنا کردند، قانون دُخِيٌّ جاری کردند دُخِيٌّ وَ دُخِيَّةٌ شدند، پس اجتماع ثلاث
بیایات شد، در یک کلمه اول مدغم در ثانی و ثالث مقابل لام کلمه، ثالث را حذف کردند نِسِيًّا
منسِيًّا، تا از دُخِيٌّ وَ دُخِيَّةٌ، دُخِيٌّ وَ دُخِيَّةٌ شدند،

له قوله در مفرد قبل از یار نه بود، لای باید دانست که برائے بدل کردن این چنین همزه چند شرائط اند، بعضی از آنها چنان اند که وجود آنها در جمع
شرط است و آن شرط است بودن همزه از الف مفاعل قبل یار و بودن یار بعد از همزه، و هوقوله واقع شود بعد از الف مفاعل قبل یار
در جمع و وجود این در جمع بعضی دیگر در مفرد آن شرط نیست که آن همزه قبل یا نه بود، و این عام است که اصلاً در مفرد همزه نه بود، پس نیست
سادق می آید که در مفرد قبل از یار نیست، چرا که چون همزه در مفرد موجود نیست، پس قبل یار چه گونه متصور شود، یا در مفرد همزه موجود باشد مگر بعد
از آن همزه یار نه بود، بلکه یار نه قبل همزه باشد، پس برای هر دو صورت صادق می آید، که در مفرد قبل یار نه نیست، زیرا که التماس مرکب چنانچه
بانتفائے جمع اجزای می شود، هم چنین بانتفائے بعضی می شود، پس درین جا انتفائے بعضی است لای انتفائے وجود یار بعد همزه پس این هر
دو شرط داخل شدند تحت قوله و در مفرد قبل از یار نه باشد، مثال اول دُخِيًّا که در اصل دُخِيَّةٌ بود، همزه در اصل نه بود، مثال ثانی حَطَّابًا
که در اصل حَطَّابَةٌ بود، پس سوم با الف بفتح ما قبل در آورده تا آنکه تنوین هر دو را حذف کردند حَطَّابِيٌّ شد، یا بقانون شَرِيْفٌ همزه
شد پس خطا بود، شد دو همزه جمع شدند، اولین کسور بقانون هموز چنانچه قریب در قوانین هموز خواهد آمد ثانی را بیا بدل کردند حَطَّابِيٌّ
شد، اکنون بقانون دُخِيًّا جاری خواهد شد، زیرا که همزه در جمع بعد الف مفاعل قبل یار نه است، و در مفرد لای حَطَّابَةٌ قبل یار
نه بود، پس حَطَّابِيٌّ شده، پس بقانون بیام، خطا یا شد و هم چنین است مطابقاً جمع مَحَلِّيَّةٌ و قوله در مفرد قبل یار نه باشد،
استثنا است ازین که همزه مفرد قبل یار نه باشد، پس اگر در جمع نیز قبل یار باشد، و در مفرد نیز آنگاه - این قانون جاری نه خواهد شد، چنانچه
جایز است. بقدم همزه بر یا مفرد است و جمع کسرها چنان بنا کرده شود، که الف را بر او مفتوح بدل کرده، بعد از آن الف جمع کسرها آورده
همزه پس از الف جمع خواهد شد، آن کسور بر مال داشته شود، چنانچه در مفرد موجود است، پس جَوَابِيٌّ خواهد شد، بعد حذف تا آنکه تنوین بسبب
ضدیت منع صرف، پس اکنون نه گفته شود، که جَوَابِيٌّ نیز همزه را بیا نه مفتوح بدل کرده یار نه دوم را بقانون بیام، جَوَابِيًّا کنند، زیرا که در جمع اگر چه
قبل یار و بعد الف مفاعل موجود است، و در مفرد شرط نه بودن قبل یا مفقود است، یعنی در مفرد قبل یار نه واقع شده است، پس همزه
جَوَابِيٌّ یا مفتوح نه خواهد شد، بلکه بقانون جَوَابِيٌّ ضمه یار انداخته شود به سبب اجتماع ناسکین میان یار نه تنوین و مدغم بودن یار
یار نه محذوف خواهد شد جَوَابِيٌّ خواهد شد ۱۲

له قوله مگر که واقع شد وادفعیه است برائے سوال بطریق استثنائی و آن اعتراض این که آدَاةٌ یعنی کوزه چرمی، جمع کسرها آن آدَاةٌ
می آید، یعنی وقت بناست جمع الف و دال مفتوح شدند، بعد دال الف جمع آمد، و الف که در مفرد بعد دال موجود است همزه شد، و تا آنکه
تنوین محذوف شدند آدَاةٌ شد، واد بقانون دُخِيٌّ یا شد، آدَاةٌ شد، اکنون سائل اعتراض باین طوری کنند، که اکنون در جمع
همزه واقع شده است، بعد از الف مفاعل، قبل یار و در مفرد همزه قبل یار نه بود، چرا که اصلاً همزه نه بود پس در قبلیت چه گونه متصور شد
چنانچه در دُخِيَّةٌ پس باید که همزه آدَاةٌ را نیز بیا مفتوح بدل کرده بیایثانی را با الف بدل کنند واد یا خوانند، چنانچه در حَطَّابِيٌّ اولاً دُخِيًّا
شد، بعد دُخِيًّا کرده اند، پس باستثنائے بقوله، مگر جواب داد، که وقت وجود شرائط جمع و وجود شرائط مفرد، آن جمع همزه
یار می شود، مگر یک صورت مستثنی است یعنی اگر در مفرد الف باشد، در سوم جا چهارم جا و هوقوله در مفرد بعد از الف چهارم جا
باشد. پس آن الف در جمع چون همزه خواهد شد، واد یا خواهد شد، پس همزه را بیا مفتوح بدل کرده نه خواهد شد، بلکه آن همزه
را بر او مفتوح بدل کرده شود، بعد یار را الف بدل کرده آدَاةٌ خواندن واجب است ۱۲

حافظ محمد اکرم معنی عنده

قانون ہر جائے کہ یار در یک کلمہ جمع شوند، یا این طور کہ اول مدغم در ثانی و ثالث مقابلہ لام کلمہ آن ثالث را حذف کنند یا منسیا، بشرطی کہ در فعل و جاری مجرای فعل نہ باشد، ہم چنین اگر دو یار جمع شوند، حذف یکے جائز است چون سیتد کہ اورا سیتد خواندن جائز است،

قانون ہر واو، و یار کہ واقع شود، قبل تائے تانیث با زیادتی فعلاًن ما قبلش واو مضموم باشد، ضمہ ما قبلش را بکسرہ بدل کنند و جو با، و اگر غیر واو باشد، آن یار را باو بدل کنند و واو بر حال خود باشد،

ختم شدند ابواب ثلاثی مجرد ناقص و شروع شدند مرئیات فی

باب اول صرف صغیر ثلاثی مزید فیہ ناقص بر وزن افعال چون اِلْعَلَاءُ بُلْتُ کَرْدَن
باب دوم صرف صغیر ثلاثی مزید فیہ ناقص بر وزن تَفْعِيلُ چون التَّجِيَةُ رَهَانِيدَن

۱۰ قولہ قانون الی چون در تعلیل ذکر کردہ، کہ ثلاث ہارات جمع شدند، در یک کلمہ، و اولین مدغم در ثانی ہم در ثالث مقابلہ لام کلمہ باشد، پس ثالث کہ بمقابلہ لام کلمہ ایست حذف کردہ شود و جو با، ثبوت و وجوب مدفیت ازین قانون معلوم شد، قولہ نیا منسیا، لے محذوف منوی نیست، پس یائے مدغم فیہ در حکم آخر است، و اعراب نیز براد خواندہ شود، اگر محذوف منوی ہوئے، کل اعراب بر یائے مدغم غیر درست ہستی، قولہ در فعل و جاری مجرای فعل نہ باشد، چنانچہ حی میحیی و میحیی، قولہ ہر واو، و یار کہ واقع شود، قبل تائے تانیث مثل واو چون قُوُوْتُ و مثال یار چون طُوُوْتُ، فَعْلَانُ چون قُوُوْدَانُ و مثال یار چون طُوُوْدَانُ قولہ بکسرہ بدل کنند، پس در قُوُوْتُ، قُوُوْتُ نخواہد شد، پس واو کہ ما قبل تائے است یار بدل شد قُوُوْتُ شد، ہم چنین در قُوُوْتُ، طُوُوْتُ، و در قُوُوْدَانُ، قُوُوْدَانُ و در طُوُوْدَانُ، طُوُوْدَانُ شد۔ ۱۲

۱۱ قولہ و اگر غیر واو باشد الی ما قبل یار و واو، چنان واو، و یاد کہ ہر واحد قبل تائے تانیث است۔ یا ہر واحد از آنها قبل زیادتی قَعْلَانُ است، اگر ما قبل واو، یار، واو مضموم نیست، بلکہ حرف دیگر است، پس در آن حالت در حرکت ما قبل یار و ما قبل واو، بیخ تغییر کردہ شود، بلکہ بر حال داشته شود، و نظر کردہ شود، در ما بعد آن پس اگر واو است، آن ہم بر حال ماند، چنانچہ در قُوُوْتُ و قُوُوْدَانُ ضمہ ہائے نیز بر حال ماند، و واو نیز بسلامت ماند و اگر ما بعد یار است، چنانچہ در دَعِيْتُ و دَعِيْمَانُ۔ اکنون جمع ما قبل یائے بر حال خواہد ماند، لیکن یائے ہر دو ضمیر واو خواہد شد، پس دَعُوْتُ و دَعُوْمَانُ خواندن واجب شد در صوت و در معنی متنوع است۔ ۱۳

۱۲ قولہ التَّجِيَةُ رَهَانِيدَن الی وزن این باب وزن تَفْعِيلُ است چنانچہ در مبع ہر دو قسم مثال و ہجوف گذشت پس تعلیلش این کہ تَجِيَةُ در اصل تَجِيْمَا بود، بر وزن تَفْعِيلًا، پس یائے مصدریہ معنی یائے کہ بعد ازین کلمہ واقع شدہ است، آن را حذف کردہ بکسرہ اقامتہ تائے متحرک بفتح ما قبل در آخرش در آوردند تَجِيْمَا شد، ذداد بقانون دَجِيْ یا شد تَجِيْمَا شد، پس یائے کہ بعد تعلیل موجود است بدل از داد است و یا مصدریہ است، و این لے تَجِيْمَا بدل در اصل و تَجِيْمَا شدن بعد تعلیل مذہب بعض صرفیان است، و اما نزد بعض دیگر مصدر این باب از ناقص واوی باشد، خواہ یائی بر وزن تَفْعِلْتُمِي آید، در اصل و ہم چنین است، در مصدر ہموز اللام، پس حاصل این شد، کہ مصدر ناقص واوی و یائی بر وزن تَفْعِلْتُمِي آید، پس بعض صرفیان می گویند کہ اصل نیست کہ مصدر این ہر دو قسم تَفْعِلْتُمِي باشد در اصل، پس نزد آن ما حاجت بہ تفصیل نیست و بعضی می گویند کہ اصل درین سراسام نپسہ تَفْعِيلًا است، چنانچہ در اقسام دیگر۔ پس اینان بعد تعلیل تَجِيْمَا و غیرہ خواندن و ہمیں اختلاف اصالتہ تَفْعِلْتُمِي و تَفْعِلْتُمِي شدہ است، اما ہر دو فریق را درین، اتفاق است کہ مصدر باب سوم ناقص واوی و یائی و مصدر ہموز اللام تَفْعِلْتُمِي واجب است و تَفْعِيلًا متنوع است، اگر در اصالتہ فرحیت اختلاف است، اما در ماسولتے این سر باب در بعض مواد ہر چہ تَفْعِلْتُمِي در تَفْعِيلُ آمدہ است جائز است و واجب، اما اصالتہ آن یا فرحیت در او اختلاف باقی است، اتفاق در جواز است۔ ۱۲

باب سوم، بروزن مفاعلة چون المناجاة با هم راز گفتن

باب چهارم، بروزن تفاعل چون التبتی به پسر خواندن

باب پنجم، بروزن تفاعل چون التواضی از یک دیگر خوشنود شدن

باب ششم، بروزن افتعال چون الإمتدأ از حد در گذشتن

باب هفتم، بروزن انفعال چون الإبجلاء روشن شدن

باب هشتم، بروزن استفعال چون الإستدعاء خواستن

باب نهم، بروزن افعال چون الإرعواء باز ایستادن

باب دهم، بروزن افیعال چون الإعزیراء برهنه سوار شدن بر اسب

دختم شدند مزیدات ناقص واوی، و شروع شدند مجردات ناقص واوی،

باب اول بروزن فاعل یفعل چون الرمی تیر انداختن

تعلیل رمی در اصل رمی بود یا واقع شد، در آخر فعل بعد ضم، آن را با او بدل کردند، تا از

رمی، رمی شود

قانون هر بار که واقع شود، در آخر فعل و ما قبل او مضموم باشد، و او شود

له قول المناجاة الی المناجاة در اصل المناجاة بود، بروزن مفاعلة وادرا بقانون یدعی یا کرده، یا را بقانون یار الف کردند المناجاة شد ۱۱
له قول التبتی الی التبتی در اصل التبتی بروزن تفاعل وادوا واقع شد در آخر اسم متمکن الی بقانون نخستین دعی شد پس یا واقع شد
در آخر اسم متمکن اقبلتس یک حرف مضموم الی پس بقانون دومی دعی التبتی شد، پس ضم بر یا ثقیل بود، بقانون یوزی آن را انداختند التبتی شد
در مصدر منصوب تبخی، تبخی، تبخی بود، و او یا شد تنبیا شد، یا در آخر بود، ما قبلش مضموم بقانون دومی دعی تبخی تبخی شد اما در حالت
ضم در فتح اول این دو تعلیل شده، بعد از آن ضم و کسر بر یا ثقیل شد، آن را انداخته، التبتی ساکنین شد، پس یا بود، آن را انداختند تون
تا بح حرکت تون شد در هر دو حالت فتح و جر تبخی شد ۱۲

له قول الإرعواء الی الإرعواء در اصل الإرعواء بود، بقانون خفاء، انا عواء شد و ماضی انا عوی یزعوی اذ عواء فهو موعو
اوعوی یزعوی اذ عواء خذ الی موعو، کوعوی عو، لا یوعوی، لکن یزعوی لکن یزعوی الامرونة انا عو اوعو
والنهی عنه لا یزعوی و المظرف منه موعو موعو یان موعیات، اگر گفته شود، که بر مثل احمز یحمز این باب را
اوعو یزعو اندم کرده نمی خوانند، جواب این که در آن موعو الی حکمت احد المتماثلین بر آن ادغام یکدیگر می ماند، و بعد از ادغام کردن جا ز است
و لام ثانی را بقانون یدعی یا کرده، آن را بقانون یاع الف کردن واجب است. لهذا مقدم داشته شد و جوبی بر قانون جوازی و آن قانون جوبی
در جمیع صیغه متممته الادغام جاری شد لهذا ادغام با کلیه متروک شد ۱۳

سوال :- باید که لام اولی، له و اولی نیز الف گردد، بقانون قال ۱۳

جواب :- شرطش مفقود است زیرا که در حکم مین کلمه ناقص است، پس لازم خواهد آمد اجتماع تعلیلین، لهذا بر حال عوامر مانده ۱۴

له قول الإعزیراء الی معناه، سوار شدن بر اسب برهنه (در اصل اعرأ اعرأ بود، لام کلمه له و او ثانی بقانون عواء همزه شد و او اولی
ساکن بود، ما قبلش کسور بقانون بیعطاء یا در شد اعرزیراء شد، اما ماضی مضارع اعرزوی، یعزری، اعرزیراء فهو معزور الی
شد ۱۵ سوال :- در او اولی چه بقانون یدعی جاری کردند، و او را نمی کنند ۱۶

جواب :- در قانون مذکور شرط است که او در موضع ثالث باشد، و مراد از ثالث این کلام کلمه باشد و این و او بجای لام کلمه
یست بلکه قبل از لام است، و نیز مانده ۱۷

باب دوم، برون فعل یفعل چون القوۃ تواناشدن، واز باقی نیاده،
(مزیدات وے)

باب اول، برون افعال چون الإحیاء زنده کردن

باب دوم، برون تفعیل چون التثویۃ برابری کردن

باب سوم، برون مفاعله چون المداوۃ دوا کردن

باب چهارم، برون تفعّل چون التّقوی قوت کردن

باب پنجم، برون تفاعل چون التّساوی برابر شدن

باب ششم، برون افتعال چون الإستواء برابر شدن

باب هفتم، برون انفعال چون الإنتزاع بگوشه نشین شدن

باب هشتم، برون استفعال چون الإستحیاء شرم داشتن

(ختم شد ابواب لیفیفین، و شروع شد مهور)

قانون: هر همزه ساکن منظر که ماقبلش متحرک باشد، همزه و دیگر کلمه ماسوائے همزه مطلقا آن همزه ساکن را بوقف حرکت ماقبل بحرف علت بدل کنند جوازا، بشرطیکه باعث تحریکیش موجود نباشد

قانون: هر همزه ساکن منظر که ماقبلش دیگر همزه متحرک باشد ازان کلمه آن همزه ساکن را بوقف حرکت

له قوله القوۃ، او چنین لیفیف مقرون است که لام کلمه او داد است، پس قوی در اصل قوۃ بود، پس بقانون دومی، قوی شد، و این باب در جمیع احکام مثل طوی است، الادرین باب، بجائے اسم فاعل صفت مشبه می آید، و آن این چنین است قوی، قویان، قویون، قویاء، قویان در اصل قویان بود قوۃ، قوی در اصل قوۃ در اصل قومی بود، ثانی قانون دومی، قوی، پس قوۃ شد، بقانون دومی، اقویاء، اقویۃ، اقویۃ، قویان، قویات، قوۃ، قوی، قویۃ شد، و نیز باید دانست که آن باب که لازمی است، بجائے اسم فاعل در آن صفت مشبه می آید، و از غیر لازمی متعارف و قیاسی وزن اسم فاعل است و صفت مشبه بوقوف است بر سماع، چنانچه درین جا با وجودیکه همزه است می آید، با وجود آن صفت مشبه سماعی است اسم فاعل را ماصح طویا، طوی، طویۃ و هم چنین قویا، قوی، قویۃ پس طویا، قویا در اصل طوادی قوادی بودند، و ادواتی شد بعد از الف معادل آن را به همزه بدل کردند طوادی، قوادی پس بقانون باء، طوایا قوایا شد و این صحیح است زیرا که مانع از اجتماع تعلیلین نماند، پس اجتماع درین جا جائز است، چنانچه در کتبا یا کتبا یا نیز جائز است ۱۲

له قوله ساکن الواحتراز است از متحرک که کلمش بعد ازین می آید ۱۲

له قوله نظیر الواحتراز است از مدغم، پس خارج شد مستقل ۱۲ ۱۳

که قوله همزه در دیگر کلمه الیه متحرک بودن ماقبل شرط است، پس اگر ماقبل همزه متحرک است شرط است که کلمه دیگر باشد، زیرا که اگر وحدت کلمه است ابدال ساکن بحرف علت واجب خواهد شد چنانچه الی پس خواهد آمد مثل یا ایها القاری ایتمن که در ان القاری او تمین نیز جائز است ۱۲

له قوله مطلقا الیه کلمه واحد باشد یا متعدد، و مثل متعدد کلمه چون فلیؤد الذی ای الذی او تمین جائز صیح الذی یتمین است و مثال وحدت کلمه چون یؤمین که در ان یؤمین نیز جائز است ۱۲

له قوله باعث تحریکیش الواحتراز است از قیوم در اصل یا مضمور بود اکنون یا مضموم متنع و یؤم و واجب زیرا که قانون اولین جوازی است و جوی نیست ثانی و جوی، و دومی مقدم است بر جوازی ۱۲

له قوله ازان کلمه الواحتراز شد از تعدد کلمه که بدان جائز است، چنانچه گذشت و واجب ۱۲

قانون هر کلمه که در آن زیاده از دو همزه جمع شوند تخفیف کرده می شود، دوم و چهارم باقی بر حال باشند،

باب اول، برون فَعَلَ يَفْعَلُ چون الْاَتَمُّ تَرَاشِيْدِن

باب دوم، برون فَعَلَ يَفْعَلُ چون الْاَمْرُ حَكْمُ كَرْدِن

باب سوم، برون نَعَلَ يَفْعَلُ چون الْاَمْنُ بِي غَم شَدِن

باب چهارم، برون فَعَلَ يَفْعَلُ چون الْاِلَٰهِيَّةُ پُرَسْتِيْدِن

باب پنجم، برون فَعَلَ يَفْعَلُ چون الْاَدْبُ اَدب شَدِن وَاَزْحَبْتَ يَحْسِبُ نِيَاْدَه

(مزیدات مهموز الفار)

باب اول، برون اَفْعَالُ چون الْاِيْمَانُ اِيْمَانُ اَوْرِدِن

باب دوم، برون تَفْعِيْلُ چون التَّادِيْبُ اَدِيْبُ دَاوِن

باب سوم، برون مَفَاعَلَةٌ چون الْمُوَاخَذَةُ بَكْنَاهُ كَرَفْتِن

باب چهارم، برون تَفَعَّلُ چون التَّادُبُ اَدبُ كَرَفْتِن

باب پنجم، برون تَفَاعَلُ چون التَّامْرُ مَصْلَحَتُ كَرْدِن

باب ششم، برون اِفْتِعَالُ چون الْاِسْتِمَانُ اِيْمِنُ شَدِن

باب هفتم، برون اِنْفِعَالُ چون الْاِنْفِطَارُ بَدُوْدِ اِمْرَادِن

باب هشتم، برون اسْتِفْعَالُ چون الْاِسْتِنْجَاْمُ بَمَزُوْرِي كَرَفْتِن

(ختم شد مهموز الفار شروع شد مهموز العين)

باب اول، برون فَعَلَ يَفْعَلُ چون الْزُوْرُ بَانِكُ كَرْدِن شِيْرَانِ سِيْنِدَه

باب دوم، برون فَعَلَ يَفْعَلُ چون السَّامُ طَوْلُ شَدِن

باب سوم، برون فَعَلَ يَفْعَلُ چون السُّوَالُ پُرَسِيْدِن

باب چهارم، برون فَعَلَ يَفْعَلُ چون الْبُؤْسُ رَسِيْدِن لِسْحَتِي

باب پنجم، برون فَعَلَ يَفْعَلُ چون اللُّوْمُ نَاكْسُ شَدِن وَاَزْ نَصَرَ يَنْصُرُ نِيَاْدَه

(مزیدات و)

له قوله زیاده از دو همزه الا چرا که اگر زیاده نیست، دو باشند یا یک باشد و حکمها پیشتر مذکور شد
له قوله تخفیف کرده می شود البته فرض کن که جمله پنج همزه آء و واء و یاء و زین متفرجی پس تا در تخفیف مذکور است اول هر دو اولین را یک کلمه فرض
کن، هر دو مفتوح اند بقانون اول همزه آء و واء و یاء و زین متفرجی و او شود، ثالث در اینج را یک کلمه فرض کن، که اول ساکن، ثانی متحرک است بقانون قریب
رایج باشد خاص بر حال مانند آء و واء و یاء و زین متفرجی شد هم چنین اگر محض سه باشد ثانی را و اگر صاعد باشد فرد گذاشته زوج را تخفیف کن ۱۲
له قوله دوم و چهارم البته در صورتی که محض همزه پنج فرض کرده شود، و حکم ما سوائه، له فیما سبق مذکور شد ۱۳

یاب اول، بروزن اِفْعَال چون اِشْتَمُّ سَتودن در آمدن
 یاب دوم، بروزن تَفْعِيل چون التَّسْبِيلُ سوال کنانیدن
 یاب سوم، بروزن مفاعلة چون المَسْأَلَةُ یا یک دیگر سوال کردن
 یاب چهارم، بروزن تَفَعُّل چون التَّرْوُوسُ رئیس شدن
 یاب پنجم، بروزن تَفَاعُل چون التَّسَائُلُ یک دیگر را سوال کردن
 یاب ششم، بروزن اِفْتِعَال چون اِلْتِسَامُ پیوسته شدن
 یاب هفتم، بروزن اِنْفِعَال چون اِلْفِطْطَاسُ واپس شدن
 یاب هشتم، بروزن اِسْتِفْعَال چون اِلسْتِئْذَانُ طلب رحمت کردن، و از باقی نیامده
 (شروع شد مہموز اللام)

یاب اول، بروزن فَعَلَ یَفْعَلُ چون اِلْهِنَاءُ گواریدن کے راطعام
 یاب دوم، بروزن فَعِلَ یَفْعَلُ چون اِلْبِزَاءُ بیزار شدن
 یاب سوم، بروزن فَعَلَ یَفْعَلُ چون الدَّنَاءَةُ فرومایہ شدن
 یاب چهارم، بروزن فَعَلَ یَفْعَلُ چون القِدَاءَةُ، وَالْقَرْدُ، وَالْقُرَانُ خواندن
 یاب پنجم، بروزن فَعَلَ یَفْعَلُ چون اَلْجُرَاءَةُ دلیر شدن، و از حَسِبَ یَحْسِبُ نیامده
 (شروع شد مزیدات و)

یاب اول، بروزن اِفْعَال چون اِلْبِتْرَاءُ بری ساختن
 یاب دوم، بروزن تَفْعِيل چون التَّبْرَاءَةُ بری شدن
 یاب سوم، بروزن مفاعلة چون المُنَاجَاةُ کے رانا گاہ گرفتن
 یاب چهارم، بروزن تَفَعُّل چون التَّبْرُؤُ بری شدن
 یاب پنجم، بروزن تَفَاعُل چون التَّوَاطُؤُ موافقت کردن
 یاب ششم، بروزن اِفْتِعَال چون اِلْجِتْرَاءُ دلیری کردن
 یاب هفتم، بروزن اِنْفِعَال چون اِلْاِنْفِطَاءُ فرد مردن چراغ
 یاب هشتم، بروزن اِسْتِفْعَال چون اِلْاِسْتِئْذَانُ طلب بیزاری کردن، و از باقی نیامده
 (ختم شد مہموز، و شروع شد مضاعف)

قانون ہر گاہ دو حرف متجانسین اگر جمع شوند در اول کلمہ ثلاثی مجرور یا رباعی مجرور ادغام ممتنع است

لے قول جمع شوند در اول کلمہ ثلاثی در میان ہر دو قاصدہ باشد ۱۳

در اول کلمه ثلاثی مزید فیہ جائز است مطلقاً سوائے مضارع چرا که در مضارع وقتی جائز است که حاجت به همزه وصلی نیفتد؛

قانون و اگر هر دو متجانسین در اول کلمه نباشند، و اول ساکن ثانی متحرک باشد ادغام واجب است بوجود پنج شرط، اول اینکه آن متجانسین دو همزه در کلمه غیر موضوع علی التضعیف نباشد چنانچه قدوة می که در اصل قدوة بود، دوم اینکه اول متجانسین با وقت نباشد چنانچه اغذاه هلال سوم اینکه اول متجانسین مده مبدل ابدال جائز نباشد چنانچه ریبا که در اصل ریبا بود، چهارم اینکه اول متجانسین مده در آخر کلمه نباشد، چنانکه فی یوم، پنجم اینکه ادغام باعث التباس یک وزن قیاسی بدیگره وزن قیاسی نباشد چنانچه قوول و تقوول که متبسی می شود بقوول و تقوول،

قانون و اگر آن متجانسین هر دو متحرک باشند ادغام واجب است، بوجود نو شرط اول اینکه اول متجانسین مدغم فیہ نباشد، چنانچه حَبَب، دوم اینکه کسی از متجانسین زائده برائے الحاق نباشد چنانچه جَلَبَب و شَمَلَل، سوم اینکه اول متجانسین تا کنونی افتعال نباشد چنانچه اِقْتَلَل چهارم اینکه آن متجانسین دو، و او در باب افعال نباشد، چنانچه اِئْمَعُوْی که در اصل اِئْمَعُوْ بود پنجم اینکه کسی

۱۱ قلم مطلقاً الی حاجت بطرف همزه وصلی نیفتد یا نیفتد؛ چنانچه در تزک وقت جاری کردن آن بر باب تفعیل متحرک خواهد شد این دو متجانسین جمع شده اند در اول کلمه ثلاثی مزید فیہ، پس تا اول را دوم ادغام کردن و بمال بودن ابتدا بسکون همزه وصلی آوردن جائز است پس التزک خواهد شد، و اگر التزک باشد فتزک خواهد شد ای حاجت بطرف همزه وصلی نیفتد و این حکم اعمی است، چرا که در مضارع همزه وصلی نیفتد چنانچه قَسْتَزَل فَمَتَّبَعْتَهُ فَمَنْزَلَ فَتَبَاعَدَ جائز است و اگر حاجت بطرف همزه وصلی نیفتد چنانچه در متباعد و متزک که اگر ادغام کردند ابتدا بسکون شده و همزه وصلی آوردند به جائز نیست ۱۲

۱۲ قلم در اول کلمه نباشد الی در وسط باشد یا در آخر و نیز عام است که اولین در آخر یک کلمه باشد ثانی در اول کلمه دوم باشد و نیز هر گاه در اول کلمه نباشد جمله چهار احتمال عقلی اند، اول اینکه هر دو ساکن باشند و این تقدیر ممنوع است زیرا که در وقت التعمیر علی غیر مده خواهد شد و هر دو بر ال خواهند ماند بالفرض کسوف خواهد شد و بعد حذف اجتماع متجانسین خواهد شد و بحث در اجتماع متجانسین است نه در غیر، دوم اینکه اول متحرک باشد ثانی ساکن، درین صورت نیز ادغام ممنوع است، زیرا که ادغام برائے حاصل کردن خفته کرده می شود، و درین صورت چونکه ثانی ساکن است، خفته بدل ادغام حاصل است دوم، سوم اینکه اول ساکن ثانی متحرک باشد چهارم اینکه هر دو متحرک باشند، و درین هر دو تقدیر ادغام کرده می شود، اما در صورت اول ادغام آنگاه واجب است که پنج شرط آن قیام شوند، و در صورت ثانی همان وقت است که نه شرط آن یافته شوند، چنانچه شرایط بر دو قسم اتقن خود ذکر کرده است فاطم ۱۳

۱۳ قلم غیر موضوع علی التضعیف الی در موضع واحد که تشدید در اصل وضع او داخل باشد پس احتراز شد مثل سَأَلْتُ وَ سَبَّحْتُ ماضی معلوم و مجهول از تفعیل ۱۴
۱۴ قلم هائے وقف نباشد الی هائے سکت نباشد و سکت عبارت است از هائے که در وقف آزند و گاهی در وصل که او را حکم وقف داده باشد نیز آزند چون عَدَّوْی و حَلَّكَ و ج ا م ن ا ع این که در صورت ادغام قائده با که انفصال است باقی خواهد ماند ۱۵

۱۵ قلم نباشد الی زیرا که ابدال همزه بیار در مثل دَسَّیَا و مثل آن بر نیت ادغام نه بوده است مگر بعضی در یوقی و قد جائز دارند در قرآن نیست آمده است اَنَّا نَاوَدُّنَا ۱۶

۱۶ قلم مده در آخر کلمه نباشد الی چرا که در مثل فِی یَوْمٍ وَقَالُوا وَ سَلْنَا وَ مَثَلِ آن ادغام نمی کنند و پیش اینکه ادغام برائے تحصیل خفته است آن قبل از ادغام حاصل است ۱۷

۱۷ قلم مدغم فیہ نباشد الی چنانچه حَبَب زیرا که یا ثانی مدغم فیہ که ادواش اصلی است، در ثالث مدغم نه شود، و الا انفکاک ادغام اصلی لازم می آید ۱۸

۱۸ قلم برائے الحاق نباشد الی تا ملحق بر صورت ملحق بیائی ماند چون لَبَّيْطِ لَمَحٍ بَدَّ حَوْرًا، وَ حَوْرٌ دَلْمَحٍ بِرَجَعًا ۱۹

۱۹ قلم تا کنونی افتعال نباشد الی تا کنونی افتعال لیکه معنیش تا کنونی مثنایه بوده نباشد، و هم چنین است باب اِخْوَدُوْی چرا که ادغام درینها جائز است نه واجب، تا تک ادغام واقع التباس افعال و افعال و بالتعمیل باشد و لهذا اگر کثافت و تار یا هر دو در افعال و جار و وایا هر دو در افعال آمده است ۲۰

۲۰ قلم در باب افعال نباشد الی قد مروجیه ۲۱

از متجانسین مقضی اعلال نباشد چنانچه قوی که در اصل قوود بود، ششم اینکه حرکت ثانی عارضه نباشد، چون اُذِدُّوَالْقَوْمَ، سفتم اینکه آن متجانسین در دو کلمه نباشد، چون مَكْتَنِي دَاگِر در کلمه باشند پس اگر ماقبل متحرک یا لین غیر مدغم باشد، ادغام جائز، ورنه ممنوع، ششم اینکه آن متجانسین دو یا نباشند چون حَبِي وَرَمِيَّانِ، نهم اینکه آن متجانسین در اسم بریکه ازین پنج اوزان نباشد، چون فَعَلٌ فِعْلٌ فَعْلٌ فَعْلٌ، فَعْلٌ فَعْلٌ، فَعْلٌ فَعْلٌ، دُوْدٌ، سُوْرٌ، عَلَلٌ، دُرٌّ، سَوْلٌ مصدر حرف مدغمش را بیا بدل کنند و جواباً، چون دِيْنًا و شِيْرًا که در اصل دِيْنًا و شِيْرًا بود،

- باب اول، (مضاعف) فَعَلٌ يَفْعَلُ چون الْقَدُّ وَالْفِدَامُ گرفته سخن،
- باب دوم، بروزن فَعَلٌ يَفْعَلُ چون الْعَضُّ چیزی را بدندان گرفتن،
- باب سوم، بروزن فَعَلٌ يَفْعَلُ چون الْمَدُّ وَالْمَدُّ كَشِيْدُنْ،
- باب چهارم، بروزن فَعَلٌ يَفْعَلُ چون الْحَبُّ وَالْمُحَبَّةُ دوست داشتن، و از باقی نیامده

(شروع شد مزایات مضاعف)

- باب اول، بروزن افعال چون الْإِمْتِدَادُ مذکورین
- باب دوم، بروزن مفعیل چون التَّقْلِيْلُ اندک ساختن
- باب سوم، بروزن مفاعله چون الْمُحَابَةُ بایک دیگر دوستی داشتن
- باب چهارم، بروزن تَفْعَلُ چون التَّحَبُّبُ دوستی داشتن
- باب پنجم، بروزن تَفَاعَلُ چون التَّحَابُ بایک دیگر دوستی کردن
- باب ششم، بروزن اِفْتِعَالُ چون الْإِمْتِدَادُ دراز شدن
- باب هفتم، بروزن اِنْفِعَالُ چون الْإِمْتِدَادُ بند شدن
- باب هشتم، بروزن اسْتِفْعَالُ چون الْإِسْتِمْدَادُ طلب مذکورین، و از باقی نیامده

۱۱ قول مقضی اعلال نباشد چرا که وقت مزحمت اعلال با ادغام اعلال کنند زیرا که تخفیف در اعلال پیشتر است از ادغام پس جایکه اعلال ممکن بود ادغام نشود ۱۲
 ۱۳ قول عارضه نباشد زیرا که حرکت عارضی در حکم سکون است و شرط بر آنست که در ادغام حرکت ثانی است بجز حرکت غیر عارضی ۱۴
 ۱۵ قول متحرک باشد چون لا تَأْتَاكَ در اصل لا تَأْتَاكَ بود یعنی نون اول را قبلش که میم است نیز متحرک است نون اول را ساکن کرده در ثانی ادغام کردند ۱۶
 ۱۷ قول لین غیر مدغم باشد چون توب بشو که درین جا ادغام جائز است، صاحب فصول اکبری گفته است ادغام متحرک لے اول با متحرک ثانی جائز است، اگر ماقبل اول لے ماقبل حرف اول متحرک نیز متحرک است یا مدغم دوم، و آواز، یعنی اگر ماقبل متحرک یا مدغم نباشد، بلکه حرف صحیح ساکن بود یا دوم متحرک نباشد بل ساکن ادغام جائز نیست، مثل قوم مالك و ضرب ابن عمر ۱۸
 ۱۹ قول حبی الا صاحب فصول اکبری گفته است، ادغام واجب است، مثل اِقْتَنَلْ و حبی شارح می گوید، جایکه در یاد آورده عارضی معروف و مجهول مجرب باشد، و هم چنین است حال آخینی و اشتحیی ۲۰
 ۲۱ قول ازین پنج اوزان نباشند لے جایکه بلیس کم دیگر باشد، بر تقدیر ادغام چون سَبَبٌ یعنی رسن. که اگر در اول ادغام کنند التباس با سبب یعنی دشنام لازم آید، و هم چنین شعری که بر تقدیر ادغام متبلس شود شعری یعنی بدی ۱۲ الحافظ الحاج مولانا محمد اکو مراد نصاری -

واذ رباعی مجرد الدَّ حُدَجَةٌ چون الذَّلْزَلَةُ جنبانیدن، واذ رباعی مزید فیہ بروزن تَفَعَّلُ چون التَّسَلُّلُ پیوسته شدن، واذ باقی نیامده،

(ختم شدند ابواب مضاعف شروع شد مختلطات مرکبات،

باب اول، هموز الفار و اجوف و ادوی بروزن نَصَرَ يَنْصُرُ چون الَاوَبُ بازگشتن
 باب دوم، هموز الفار و اجوف یائی بروزن ضَرَبَ يَضْرِبُ چون الَايِدُ قوی شدن
 باب سوم، هموز الفار و ناقص و ادوی بروزن نَصَرَ يَنْصُرُ چون الَاوُ تَقْصِيرُ کردن
 باب چهارم، هموز الفار و ناقص یائی بروزن ضَرَبَ يَضْرِبُ چون الَاوُی مَبْجَدُ شدن شیر،
 باب پنجم، مثال و ادوی و هموز العین بروزن ضَرَبَ يَضْرِبُ چون الَاوُذُ زنده درگور کردن
 باب ششم، مثال یائی و هموز العین بروزن عَلِمَ يَعْلَمُ چون الَايَسُ ناامید شدن
 باب هفتم، هموز العین و ناقص و ادوی بروزن ضَرَبَ يَضْرِبُ و مَنَعَ يَمْنَعُ چون الَاوُ فَرِيقُنْ
 باب هشتم، هموز العین و ناقص یائی بروزن مَنَعَ يَمْنَعُ چون الَاوُی ویدن
 باب نهم، اجوف و ادوی و هموز اللام بروزن نَصَرَ يَنْصُرُ چون الَاوُذُ بازگشتن
 باب دهم، مثال و ادوی و هموز اللام بروزن مَنَعَ يَمْنَعُ چون الَاوَبَاءُ اشاره کردن
 باب یازدهم، اجوف یائی و هموز اللام بروزن عَلِمَ يَعْلَمُ چون الَاوُی مَخَاسِنْ
 باب دوازدهم، هموز الفار و لقیف مقرون بروزن ضَرَبَ يَضْرِبُ چون الَاوُی پناه گرفتن
 باب سیزدهم، هموز العین و لقیف مفروق بروزن ضَرَبَ يَضْرِبُ چون الَاوُی وعده کردن
 باب چهاردهم، هموز الفار و مضاعف بروزن نَصَرَ يَنْصُرُ چون الَاوُی آمادگی رفتن کردن
 باب پانزدهم، مثال و ادوی و مضاعف بروزن عَلِمَ يَعْلَمُ چون الَاوُذُ دوست داشتن
 باب شانزدهم، مثال یائی و مضاعف بروزن عَلِمَ يَعْلَمُ چون الَاوُی بدریا انداختن
 و از مزیدات کثیر الاستعمال هموز العین و ناقص از افعال چون الَاوُی مَرَّةً نمودن
 قد تسمت الرسالة بفرمایش مولوی محمد عظیم نورالله مرقدۀ

المفيدة لجميع طلبة التصريف المسماة "بارشاد الصرف" المحشاة "بامداد الصرف" على يد الاحقر الضعيف الجريم الاثيم اقل الوهمى بالتدامة النديم، اغبر من الثوى عبد الكريم ادرک الله بلطفه العميم وفضلہ الجسيم انه هو الغفور الرحيم -
 تصحيح شده و بعضه فوائد و حواشی اضافه کرده شده از دست عبد العزيز فارغ شده و سند يافته، عربي كالج اعظمی و مدرس مظهر العلوم كذة كراچی

طریقہ تعلیم رسالہ "ارشاد الصّرف"

حضرات مدسین کی خدمت میں التماس ہے، کہ مبتدی کو اس کتاب کا پہلا حصہ جس میں محض صرف بہائی کی چند صرفی اصطلاحیں ہیں، بر زبان حفظ کرا کے صَوَّبَ یَصْرِبُ کا صرف حفظ کرائیں، اس کے بعد اس کے ماضی سے لے کر فعل تعجب جمیع ابواب کے گردان بلا معنی اچھی طرح سے یاد کرائیں، اس کے بعد ان سب صیغہ جات کے معانی پڑھائیں، جب وہ اچھی طرح ضبط ہو جائیں تو ان کی بنائیں اور بناؤں کے اثنار میں جو جو قوانین آتے رہیں بخوبی یاد کرا دیں، اس کے بعد صحیح کے باقی ابواب جاری کرائیں، جب افتعال کے قوانین تک پہنچ جائیں پہلے قوانین ضبط کرا کے اس کے بعد افتعال خواہ تفاعل کے باب پڑھائیں، جب صحیح کے جمیع ابواب حسب مرقوم بالا ختم ہو جائیں، تو مثال اجوف ناقص، مہموز، مضاعف ہر ایک کے اول قوانین حفظ کرا کے، قوانین کے قیود و احترازی سے انہیں بخوبی واقفیت کرا کے اس کے بعد ہر ایک کے پہلے اول صغیری اس کے بعد کبیری پڑھائیں، اور ہر ایک صرف صغیر، خواہ صرف کبیر میں جو جو تعلیل ہو کر آتے جائیں گے، چونکہ طلبہ کو قوانین بخوبی یاد ہوں گے، جس جس صیغہ میں قانون جاری ہوتا ہوگا، قانون کے زور پر خود بخود تعلیل کرتے جائیں گے، اور جب مختلطات کی نوبت آجائے، تو قوانین مثال، اجوف ناقص اور مہموز و مضاعف کو دوبارہ تازہ کرا کے مرکبات و مختلطات شروع کرائیں، طلبہ خود بخود گردانوں کے پڑھنے اور قوانین جاری کرنے میں دوڑتے جائیں گے، فقط

وَالْحَمْدُ لِلَّهِ أَوْلًا وَالْآخِرَا

فعل ماضی منفی معلوم ثلاثی مجرّد صحیح از باب فَعَلَ يَفْعَلُ

نه زود آن یک مرد در زمان گذشته صیغه واحد مذکر غائب فعل ماضی منفی معلوم ثلاثی مجرّد صحیح از باب فَعَلَ يَفْعَلُ	مَا ضَرَبَ
نه زدند آن دو مردان در زمان گذشته صیغه تنبیه مذکر غائبین فعل ماضی منفی معلوم	مَا ضَرَبَا
نه زدند آن همه مردان در زمان گذشته صیغه جمع مذکر غائبین فعل ماضی منفی معلوم	مَا ضَرَبُوا
نه زود آن یک زن در زمان گذشته صیغه واحد مؤنثه غائبه فعل ماضی منفی معلوم	مَا ضَرَبَتْ
نه زدند آن دو زنان در زمان گذشته صیغه تنبیه مؤنثه غائبتین فعل ماضی منفی معلوم	مَا ضَرَبَتَا
نه زدند آن همه زنان در زمان گذشته صیغه جمع مؤنثه غائبات فعل ماضی منفی معلوم	مَا ضَرَبْنَ
نه زودی تو یک مرد در زمان گذشته صیغه واحد مذکر مخاطب فعل ماضی منفی معلوم	مَا ضَرَبْتَ
نه زدید شما دو مردان در زمان گذشته صیغه تنبیه مذکر مخاطبین فعل ماضی منفی معلوم	مَا ضَرَبْتُمَا
نه زدید شما همه مردان در زمان گذشته صیغه جمع مذکر مخاطبین فعل ماضی منفی معلوم	مَا ضَرَبْتُمْ
نه زودی تو یک زن در زمان گذشته صیغه واحد مؤنثه مخاطبه فعل ماضی منفی معلوم	مَا ضَرَبْتِ
نه زدید شما دو زنان در زمان گذشته صیغه تنبیه مؤنثه مخاطبه فعل ماضی منفی معلوم	مَا ضَرَبْتُمَا
نه زدید شما همه زنان در زمان گذشته صیغه جمع مؤنث مخاطبات فعل ماضی منفی معلوم	مَا ضَرَبْتُنَّ
نه زدم من یک مرد یا یک زن در زمان گذشته صیغه متکلم مشترک فعل ماضی منفی معلوم	مَا ضَرَبْتُ
نه زدم ما دو مردان یا دو زنان یا همه مردان یا همه زنان در زمان گذشته صیغه جمع متکلم مع الغیر مشترک فعل ماضی منفی معلوم	مَا ضَرَبْنَا

فعل ماضی منفی مجهول ثلاثی مجرّد صحیح از باب فَعَلَ يَفْعَلُ

نه زده شد آن یک مرد در زمان گذشته صیغه واحد مذکر غائب فعل ماضی مجهول ثلاثی مجرّد صحیح از باب فَعَلَ يَفْعَلُ	مَا ضَرِبَ
نه زده شدند آن دو مردان در زمان گذشته صیغه تنبیه مذکر غائبین فعل ماضی مجهول	مَا ضَرِبَا
نه زده شدند آن همه مردان در زمان گذشته صیغه جمع مذکر غائبین فعل ماضی مجهول	مَا ضَرِبُوا
نه زده شد آن یک زن در زمان گذشته صیغه واحد مؤنثه غائبه فعل ماضی مجهول	مَا ضَرِبَتْ
نه زده شدند آن دو زنان در زمان گذشته صیغه تنبیه مؤنثه غائبتین فعل ماضی مجهول	مَا ضَرِبَتَا
نه زده شدند آن همه زنان در زمان گذشته صیغه جمع مؤنث غائبات فعل ماضی مجهول	مَا ضَرِبْنَ
نه زده شدی تو یک مرد در زمان گذشته صیغه واحد مذکر مخاطب فعل ماضی مجهول	مَا ضَرِبْتَ
نه زده شدید شما دو مردان در زمان گذشته صیغه تنبیه مذکر مخاطبین فعل ماضی مجهول	مَا ضَرِبْتُمَا
نه زده شدید شما همه مردان در زمان گذشته صیغه جمع مذکر مخاطبین فعل ماضی مجهول	مَا ضَرِبْتُمْ

زده شدی تو یک زن در زمان گذشته صیغه واحده مؤنثه مخاطبه فعل ماضی منفی مجهول ثلاثی مجرد صحیح از باب فَعَلَ يَفْعَلُ	مَا ضَرَبْتَ
زده شدید شما دو زن در زمان گذشته صیغه تشبیه مؤنثه مخاطبتین فعل ماضی منفی مجهول	مَا ضَرَبْتُمَا
زده شدید شما همه زنان در زمان گذشته صیغه جمع مؤنث مخاطبات فعل ماضی منفی مجهول	مَا ضَرَبْتُنَّ
زده شدم من یک مرد و یک زن در زمان گذشته صیغه واحده متکلم مشترک فعل ماضی منفی مجهول	مَا ضَرَبْتُ
زده شدیم ما دو مرد یا دو زن یا همه مردان یا همه زنان در زمان گذشته صیغه جمع متکلم مع الغیر مشترک فعل ماضی منفی مجهول	مَا ضَرَبْنَا

فعل ماضی قریب معلوم ثلاثی مجرد صحیح از باب فَعَلَ يَفْعَلُ

تحقیق زده است آن یک مرد در زمان گذشته صیغه واحده مذکر غائب فعل ماضی قریب معلوم ثلاثی مجرد صحیح از باب	قَدْ ضَرَبَ
تحقیق زده استند آن دو مردان در زمان گذشته صیغه تشبیه مذکر غائبین فعل ماضی قریب معلوم	قَدْ ضَرَبَا
تحقیق زده استند آن همه مردان در زمان گذشته صیغه جمع مذکر غائبین فعل ماضی قریب معلوم	قَدْ ضَرَبُوا
تحقیق زده است آن یک زن در زمان گذشته صیغه واحده مؤنثه غایبه فعل ماضی قریب معلوم	قَدْ ضَرَبَتْ
تحقیق زده استند آن دو زنان در زمان گذشته صیغه تشبیه مؤنثه غائبتین فعل ماضی قریب معلوم	قَدْ ضَرَبْتُمَا
تحقیق زده استند آن همه زنان در زمان گذشته صیغه جمع مؤنثه غائبات فعل ماضی قریب معلوم	قَدْ ضَرَبْتُنَّ
تحقیق زده هستی تو یک مرد در زمان گذشته صیغه واحده مذکر مخاطب فعل ماضی قریب معلوم	قَدْ ضَرَبْتَ
تحقیق زده هستید شما دو مردان در زمان گذشته صیغه تشبیه مذکر مخاطبین فعل ماضی قریب معلوم	قَدْ ضَرَبْتُمَا
تحقیق زده هستید شما همه مردان در زمان گذشته صیغه جمع مذکر مخاطبین فعل ماضی قریب معلوم	قَدْ ضَرَبْتُمْ
تحقیق زده هستی تو یک زن در زمان گذشته صیغه واحده مخاطبه فعل ماضی قریب معلوم	قَدْ ضَرَبْتِ
تحقیق زده هستید شما دو زنان در زمان گذشته صیغه تشبیه مؤنثه مخاطبتین فعل ماضی قریب معلوم	قَدْ ضَرَبْتُمَا
تحقیق زده هستید شما همه زنان در زمان گذشته صیغه جمع مؤنثه مخاطبات فعل ماضی قریب معلوم	قَدْ ضَرَبْتُنَّ
تحقیق زده هستم من یک مرد و یک زن در زمان گذشته صیغه واحده متکلم مشترک فعل ماضی قریب معلوم	قَدْ ضَرَبْتُ
تحقیق زده هستیم ما دو مرد یا دو زن یا همه مردان یا همه زنان در زمان گذشته صیغه جمع متکلم مع الغیر مشترک فعل ماضی قریب	قَدْ ضَرَبْنَا

فعل ماضی قریب مجهول ثلاثی مجرد صحیح از باب فَعَلَ يَفْعَلُ

تحقیق زده شده است آن یک مرد در زمان گذشته صیغه واحده مذکر غائب فعل ماضی قریب مجهول ثلاثی مجرد صحیح از باب	قَدْ ضَرِبَ
تحقیق زده شده استند آن دو مردان در زمان گذشته صیغه تشبیه مذکر غائبین فعل ماضی قریب مجهول	قَدْ ضَرِبَا
تحقیق زده شده استند آن همه مردان در زمان گذشته صیغه جمع مذکر غائبین فعل ماضی قریب مجهول	قَدْ ضَرِبُوا
تحقیق زده شده است آن یک زن در زمان گذشته صیغه واحده مؤنثه غایبه فعل ماضی قریب مجهول	قَدْ ضَرِبَتْ

تحقیق زده شده هستند دوزنان در زمان گذشته صیغه تشبیه مؤنث غائبین فعل ماضی قریب مجهول ثلاثی مجرد صحیح از باب	قَدْ ضَرَبْنَا
تحقیق زده شده هستند همه زنان در زمان گذشته صیغه جمع مؤنث غائبات فعل ماضی قریب مجهول	قَدْ ضَرَبْنَ
تحقیق زده شده هستی تو یک مرد در زمان گذشته صیغه واحد مذکر مخاطب فعل ماضی قریب مجهول	قَدْ ضَرَبْتَ
تحقیق زده شده هستید شما دو مردان در زمان گذشته صیغه تشبیه مذکر مخاطبین فعل ماضی قریب مجهول	قَدْ ضَرَبْتُمَا
تحقیق زده شده هستید شما همه مردان در زمان گذشته صیغه جمع مؤنث مخاطبین فعل ماضی قریب مجهول	قَدْ ضَرَبْتُمْ
تحقیق زده شده هستی تو یک زن در زمان گذشته صیغه واحد مؤنث مخاطبه فعل ماضی قریب مجهول	قَدْ ضَرَبْتِ
تحقیق زده شده هستید شما دو زنان در زمان گذشته صیغه تشبیه مؤنث مخاطبین فعل ماضی قریب مجهول	قَدْ ضَرَبْتُمَا
تحقیق زده شده هستید شما همه مردان در زمان گذشته صیغه جمع مؤنث مخاطبات فعل ماضی قریب مجهول	قَدْ ضَرَبْتُنَّ
تحقیق زده شده هستم من یک مرد یا یک زن در زمان گذشته صیغه واحد متکلم مشترک فعل ماضی قریب مجهول	قَدْ ضَرَبْتُ
تحقیق زده شده هستیم ما دو مردان یا دو زنان یا همه مردان یا همه زنان در زمان گذشته صیغه جمع متکلم مع الغیر مشترک فعل ماضی	قَدْ ضَرَبْنَا

فِعْلٌ مَاضِي مَعْلُومٌ بَعِيدٌ، ثَلَاثِي مُجْرَدٌ صَحِيحٌ اِزْ بَابِ نَحَلٍ يَفْعَلُ

زده بودند یک مرد در زمان گذشته صیغه واحد مذکر غائب فعل ماضی معلوم بعید ثلاثی مجرد صحیح از باب نَحَلٍ يَفْعَلُ	كَانَ ضَرَبَ
زده بودند آن دو مردان در زمان گذشته صیغه تشبیه مذکر غائبین فعل ماضی معلوم بعید معلوم	كَانَا ضَرَبَا
زده بودند آن همه مردان در زمان گذشته صیغه جمع مذکر غائبین فعل ماضی معلوم بعید معلوم	كَانُوا ضَرَبُوا
زده بود آن یک زن در زمان گذشته صیغه واحد مؤنث غائبه فعل ماضی معلوم بعید معلوم	كَانَتْ ضَرَبَتْ
زده بودند آن دو زنان در زمان گذشته صیغه تشبیه مؤنث غائبین فعل ماضی معلوم بعید معلوم	كَانَتَا ضَرَبَتَا
زده بودند آن همه زنان در زمان گذشته صیغه جمع مؤنث غائبات فعل ماضی معلوم بعید معلوم	كَانَ ضَرَبْنَ
زده بودی تو یک مرد در زمان گذشته صیغه واحد مذکر مخاطب فعل ماضی معلوم بعید معلوم	كُنْتَ ضَرَبْتَ
زده بودید شما دو مردان در زمان گذشته صیغه تشبیه مذکر مخاطبین فعل ماضی معلوم بعید معلوم	كُنْتُمَا ضَرَبْتُمَا
زده بودید شما همه مردان در زمان گذشته صیغه جمع مذکر مخاطبین فعل ماضی معلوم بعید معلوم	كُنْتُمْ ضَرَبْتُمْ
زده بودی تو یک زن در زمان گذشته صیغه واحد مؤنث مخاطبه فعل ماضی معلوم بعید معلوم	كُنْتِ ضَرَبْتِ
زده بودید شما دو زنان در زمان گذشته صیغه تشبیه مؤنث مخاطبین فعل ماضی معلوم بعید معلوم	كُنْتُمَا ضَرَبْتُمَا
زده بودید شما همه زنان در زمان گذشته صیغه جمع مؤنث مخاطبات فعل ماضی معلوم بعید معلوم	كُنْتُنَّ ضَرَبْتُنَّ
زده بودم من یک مرد یا یک زن در زمان گذشته صیغه واحد متکلم مشترک فعل ماضی معلوم بعید معلوم	كُنْتُ ضَرَبْتُ
زده بودیم ما دو مردان یا دو زنان یا همه مردان یا همه زنان در زمان گذشته صیغه جمع متکلم مع الغیر مشترک فعل ماضی معلوم بعید معلوم ثلاثی مجرد صحیح از باب نَحَلٍ يَفْعَلُ	كُنَّا ضَرَبْنَا

فعل ماضی بعید مجهول، ثلاثی مجرد، صحیح از باب فَعَلَ يَفْعَلُ

زده شده بود آن یک مرد در زمان گذشته صیغه واحد مذکر غائب فعل ماضی بعید مجهول ثلاثی مجرد صحیح از باب فَعَلَ يَفْعَلُ	كَانَ ضَرِبَ
زده شده بودند آن دو مردان در زمان گذشته صیغه تنهیه مذکر غائبین فعل ماضی بعید مجهول	كَانَا ضَرَبَا
زده شده بودند آن همه مردان در زمان گذشته صیغه تنهیه مذکر غائبین فعل ماضی بعید مجهول	كَانُوا ضَرَبُوا
زده شده بود آن یک زن در زمان گذشته صیغه واحده مؤنثه غایبه فعل ماضی بعید مجهول	كَانَتْ ضَرَبَتْ
زده شده بودند آن دو زنان در زمان گذشته صیغه تنهیه مؤنث غائبتین فعل ماضی بعید مجهول	كَانَتَا ضَرَبَتَا
زده شده بودند آن همه زنان در زمان گذشته صیغه جمع مؤنث غائبات فعل ماضی بعید مجهول	كَانْنَ ضَرَبْنَ
زده شده بودی تو یک مرد در زمان گذشته صیغه واحد مذکر مخاطب فعل ماضی بعید مجهول	كَنتَ ضَرَبْتَ
زده شده بودید شما دو مردان در زمان گذشته صیغه تنهیه مذکر مخاطبین فعل ماضی بعید مجهول	كَنتُمَا ضَرَبْتُمَا
زده شده بودید شما همه مردان در زمان گذشته صیغه جمع مذکر مخاطبین فعل ماضی بعید مجهول	كَنتُمْ ضَرَبْتُمْ
زده شده بودی تو یک زن در زمان گذشته صیغه واحده مؤنثه مخاطبه فعل ماضی بعید مجهول	كَنتِ ضَرَبْتِ
زده شده بودید شما دو زنان در زمان گذشته صیغه تنهیه مؤنث مخاطبتین فعل ماضی بعید مجهول	كَنتُمَا ضَرَبْتُمَا
زده شده بودید شما همه زنان در زمان گذشته صیغه جمع مؤنث مخاطبات فعل ماضی بعید مجهول	كَنتنَّ ضَرَبْنَنَّ
زده شده بودم من یک مرد یا یک زن در زمان گذشته صیغه واحد متکلم مشترک فعل ماضی بعید مجهول	كَنتَ ضَرَبْتَ
زده شده بودیم ما دو مردان یا دو زنان یا همه مردان یا همه زنان در زمان گذشته صیغه جمع متکلم مع الغیر مشترک فعل ماضی بعید	كَنا ضَرَبْنَا

فعل ماضی احتمالی معلوم، ثلاثی مجرد صحیح از باب فَعَلَ يَفْعَلُ

شاید که زد آن یک مرد در زمان گذشته صیغه واحد مذکر غائب فعل ماضی احتمالی معلوم ثلاثی مجرد صحیح از باب فَعَلَ يَفْعَلُ	لَعَلَّ ضَرَبَ
شاید که زد آن دو مردان در زمان گذشته صیغه تنهیه مذکر غائبین فعل ماضی احتمالی معلوم	لَعَلَّآ ضَرَبَا
شاید که زد آن همه مردان در زمان گذشته صیغه جمع مذکر غائبین فعل ماضی احتمالی معلوم	لَعَلَّآ ضَرَبُوا
شاید که زد آن یک زن در زمان گذشته صیغه واحده مؤنثه غایبه فعل ماضی احتمالی معلوم	لَعَلَّآ ضَرَبَتْ
شاید که زد آن دو زنان در زمان گذشته صیغه تنهیه مؤنث غائبتین فعل ماضی احتمالی معلوم	لَعَلَّآ ضَرَبَتَا
شاید که زد آن همه زنان در زمان گذشته صیغه جمع مؤنث غائبات فعل ماضی احتمالی معلوم	لَعَلَّآ ضَرَبْنَ
شاید که زدی تو یک مرد در زمان گذشته صیغه واحد مذکر مخاطب فعل ماضی احتمالی معلوم	لَعَلَّآ مَضَرَبْتَ
شاید که زدید شما دو مردان در زمان گذشته صیغه تنهیه مذکر مخاطبین فعل ماضی احتمالی معلوم	لَعَلَّآ ضَرَبْتُمَا
شاید که زدید شما همه مردان در زمان گذشته صیغه جمع مذکر مخاطبین فعل ماضی احتمالی معلوم	لَعَلَّآ ضَرَبْتُمْ

